

ز حمتگشان ستم  
پیروزی قات

آزادی برابری

اتحادیه شورازنان  
تظاهرات تشکله  
پرولتاریاسندیکا

تظاهرات  
زندانی  
مبارزه  
هسته  
کانون اول می کینه  
اعتصاب سازماندهی  
کارگراستعمار

سوسیالیسم



شماره ۴

نشریه کارگر سوسیالیست



نشریه کارگر سوسیالیست

شماره چهارم

تاریخ انتشار: 16 اردیبهشت 91

کانون سوسیالیست‌های کارگری

[Www.socialist-workers.org](http://Www.socialist-workers.org)

[Email:kargar.socialist@gmail.com](mailto:kargar.socialist@gmail.com)

سایت سیاسی-خبری فائوس، که مدتی مسدود گردیده بود، مجدداً در آدرس جدید که به اطلاع خواهد رسید، شروع به فعالیت خواهد نمود!

### مقالات مندرج در این شماره از نشریه:

سرمقاله: اول ماه مه 1391، گامی مهم برای جنبش کارگری در ایران ..... صفحه 3

اتحاد احزاب و سازمانها به جای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری ..... صفحه 4

گسست، در جهت پیشروی آلترناتیو سوسیالیستی ..... صفحه 7

اتخاذ استراتژی جدید جنبش زنان آقای مالجو راه بجایی نخواهد برد! ..... صفحه 10

کارت قرمز برای برنامه ریاضت اقتصادی ..... صفحه 15

کودکان کار، بردگان بی دفاع عصر ما ..... صفحه 16

مروری بر تاریخ سینمای ایران ..... صفحه 20

مصاحبه با شهرام یوسفی، یکی از فعالین قدیمی جنبش کارگری ..... صفحه 22

## سرمقاله: اول ماه مه 1391، گامی مهم برای جنبش کارگری در ایران

اعتراضات اول ماه مه امسال که، فضای رخوت آلود سیاسی جامعه ایران را تحت تاثیر خود قرار داده است و می تواند آن را با سالهای قبل تا حدودی متفاوت سازد، این را می توان در تلاش کارگران ایران در سازمانیابی وسیع تر طبقاتی کارگری، تقویت و همبستگی اش با کارگران جهان و پاسخ به پیام آنها، و حمایت اش از جنبش اشغال وال استریت و جنبش 99%، اعتصابات، اعتراضات، گردهمایی ها و تظاهرات کارگری مشاهده نمود، امسال برای اولین بار بود که جنبش کارگری تحت سرکوب ایران که برای فعالین کارگری زندانی خویش نیاز به کمک طبقاتی در سطح جهانی داشت، توانست گامی به سوی اتحاد مستحکم تر با این عمل خویش بردارد.

در اول ماه مه امسال، کارگران در بسیاری از شهرهای ایران، چه به شکل راهپیمایی و چه به صورت اعتصابات و دست از کار کشیدن، به گفتگو با هم در مورد اول ماه مه و مطالبات و خواسته های خود پرداخته و نیز همبستگی خود را با کارگران جهان اعلام نموده و با ابراز وجود علنی، علیرغم اینکه می دانستند مورد تهاجم دستگاه بورژوازی ایران تحت دولت جمهوری اسلامی قرار خواهند گرفت، در مقابل سرکوبگران ایستادگی نمودند. یکی از نکات قوت مراسمهای اول ماه مه ایران که آن را تا حدودی با سالهای قبل متفاوت می ساخت نوع سازماندهی و بکارگیری تاکتیهای بود که با برگزار نمودن مراسمات متنوع سبب کمترین ضربات به این تجمعهای کارگری شد، و این حاکی از درجه ای از رشد سازمانیافتگی طبقه کارگر ایران به شکل رو به جلو میباشد و بدین سبب باعث شد تا کارگران، در سراسر ایران با اعتراضات و تجمعات خود، اول مه متفاوتی را خلق کنند. بیانیه های شورای برگزاری اول ماه مه امسال و دهها قطعنامه و بیانیه های کارگری دیگر، همه اینها گویای یک حرکت مشترک در جهت اتحاد و همبستگی هر چه بیشتر طبقه کارگر و سازمانیابی و متشکل شدن در ابعاد وسیعتر میباشد. به عنوان يك جمعبندی میتوان گفت: جنبش کارگری در ایران، چه در ماه مه سالهای قبل چه امسال، يك جنبش پیشرو و رو به جلو بوده و قدم به قدم موفق شده است که در مقابل سرکوب و اختناق رژیم مستبد، ایستادگی نماید و برای درهم شکستن این اختناق با تلاش و پیگیری خصوصاً امسال، در برپایی تشکلهایش به انواع گوناگون مخفی و علنی پافشاری نماید و از این حیث اتفاقات امسال در صورت پیگیری این شیوه می تواند یک جهش در شیوه سازمانیابی طبقاتی در پیشبرد اهداف و وظایف طبقه کارگر برای پاسخ مسائل روز سیاسی جامعه در مصاف با حاکمیت بورژوازی جمهوری اسلامی باشد.

رژیم سرکوبگر اسلامی بقدری در هراس و وحشت از برپایی مراسمهای این روز بود که حتی قصد داشت به مراسمهای کارگری فرمایشی از طرف دولت و خانه کارگر حکومتی هم اجازه برگزاری این روز را ندهد.

"سخنگوی کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور حجم زیاد کاری و فشردگی برنامه هایشان را برای به اجرا در نیامدن این روز فرمایشی را مورد بهانه قرار داده و گفت: این تشکل کارگری به دلیل تعطیلی چهارشنبه و بین‌التعطیلین پنجشنبه و همچنین فشردگی برنامه‌های دیدار هفته کارگر با مقامات در روزهای شبانه

و یکشنبه فرصت ارسال درخواست مجوز راهپیمایی روز کارگر در پایتخت را پیدا نکرده است."

از طرف دیگر، "علی دهقان کیا یک روز قبل از 11 اردیبهشت، در حالی عنوان می‌شود که او 17 روز پیش از این، در تاریخ 23 فروردین ماه، ضمن انتقاد به ممانعت دولت از برگزاری راهپیمایی روز کارگر طی سالهای اخیر، به ستایش از راهپیمایی‌های هر ساله‌ی کارگران در دوران اصلاحات پرداخته بود و گفته بود: بعد از دوران ریاست جمهوری خاتمی، کارگران به سختی مجوز قانونی برگزاری تجمع را هم گرفته‌اند."

مراسمهای فرمایشی از طرف دولت چه مجوز اجرایی داشته باشد یا نه، هیچ ربطی به طبقه کارگر ایران ندارد. فقط مسئله قابل توجه این است که دولت از برگزاری این مراسمهای فرمایشی خود هم وحشت داشته و احتمال میداده به حرکت‌های ضد رژیم تبدیل شود. بهمین دلیل است که قصد داشت از آن ممانعت بعمل آورد. و اما در پاسخ آقای دهقان کیا باید گفت: مراسمهای ضد کارگری اول ماه مه اجرا شده به توسط ارگان های حکومتی از جمله خانه کارگر، چه در زمان خاتمی که اصلاح طلبان را نمایندگی میکرد و چه در زمان حکومت نظامیان، نه تنها ربطی به کارگران نداشته، بلکه هر دو نوع حکومت در بوجود آوردن جو اختناق و سرکوب در مقابل اعتراضات کارگران نهایت تلاش را نموده اند. آقای خاتمی ای که بعنوان سمبل آزادیخواهی امروز مد نظر شماست و می خواهید او را مدافع کارگران و برگزاری مراسمهای اول ماه معرفی نمائید. ایشان در تایید دولت سرکوبگر و نظامی، فی الحال بعنوان یکی از مهره های حکومتی رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی نقش داشته و جزو کسانی بود که رای مثبت به این دولت جنایتکار داد. باید گفت دست خاتمی هم همراه همپالیلهای دست اندر کار حکومتی در به سیه روزی کشاندن کارگران و زحمتکشان به یک نسبت آغشته است.

البته کارگران امسال به شکل سازمانیافته در اشکال مختلف و با صف مستقل و بدون اجازه از دولت و کارفرما در تقابل با مراسمهای فرمایشی و ضد کارگری دولت سرمایه مراسم روز کارگر را برگزار نمودند، و با این حرکت پاسخ دندان شکنی به رژیم و عمال ضد کارگریش دادند.

این تنها در توان نیروهای چپ، سوسیالیست، انقلابی و کارگری است که با تداوم و تعمیق مراسمهای اول ماه مه، فرصتی خلق کنند تا کارگران بر بستر آن به سازمان یابی نیروی خود پرداخته و با ابزار و اشکال ویژه و گوناگون، مبارزه ی خود، در قامت یک طبقه، جنبش سیاسی کنونی را به جنبشی انقلابی و کارگری تبدیل کنند.

نشریه کارگر سوسیالیست ضمن تیریک برگزاری موفق اول ماه مه، روز جهانی کارگر، به تمامی کارگران ایران، حمایت خود را از بیانیه های شورای برگزاری مراسم روز جهانی کارگراسال اعلام نموده و تلاش مینماید با همراهی و همگامی با تمامی کسانیکه رهایی بشریت را در رهایی طبقه کارگر می دانند در متحقق نمودن این امر خطیر کوشا باشد.

بیانیه های شورای برگزاری با می توانید از آدرس زیر دریافت نمائید.

[www.karegar-shora.com](http://www.karegar-shora.com)

## اتحاد احزاب و سازمانها به جای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری بهزاد بارخدایی



عمل و مبارزه روزانه، تشکل مناسب و موثر را، با کمک کارگران برای خواست مشترک در سطوح مختلف ایجاد کند. کمیته، هسته، کانون و... اگر با افق توده ای و اجتماعی شکل نگرفته و در این موقعیت نقشی اساسی ایفا ننماید، بعد از مدتی یا از میان رفته و یا تبدیل به سکتی میشود که ربطی به هیچ جنبش و اعتراضی نخواهد داشت و رفته رفته اعضای محفل شروع به کشف اختلافات و تز و تئوریهای آنچنانی میکنند.

این تشکلهای به هر شکلی که باشند، باید بتوانند به نیازهای اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر پاسخ بدهند و در جهت اتحاد و متشکل شدن کارگران قدم بردارند. اساس تشکلهای مورد نظر، میبایست بر مبنای سیاست مبارزه طبقاتی باشد.

کمیته ها، انجمنها و هسته های کارگری، ضروری است که در ارتباط رویتن و تنگاتنگ باشند و بتوانند علاوه بر انتقال تجارب، به پشتیبانی و همکاری با هم در شرایط مناسب بپردازند.

ذکر این نکته لازم است که حضور تشکل های موجود در جنبش کارگری به هر شکل ممکن، پیش از هر چیز، حاصل مبارزه طبقاتی کارگران در برابر بی حقوقی نظام سرمایه داری است. به عبارتی، در سال های اخیر، به دلایل مختلف اجتماعی و اقتصادی، شرایط و وضعیت کارگران به عنوان یک طبقه،

دستخوش تغییر و تحول گردیده است. سرمایه داری ایران و ضرورت تداوم روز افزون سودآوری و دوره ای دیگر از روند انباشت سرمایه، نیاز این مناسبات به نیروی کار ارزان را بیشتر کرده است. بنابراین، از یک سو کارگران، با دستمزدهای ناچیز برآمده از استثمار شدن و از سوی دیگر، در مراکز مختلف تولیدی با قراردادهای موقت، اخراج و عدم پرداخت دستمزدها مواجه بوده اند. مبارزه با چنین شرایطی و تلاش برای داشتن زندگی بهتر، حق طبیعی کارگران است و آنها به شیوه ها و شکل های مختلف در برابر این بی حقوقی، ایستادگی کرده و میکنند. یکی از اثرات دور تازه، تحرک در جنبش کارگری، تلاش برای ایجاد تشکل های کارگری است. اگر چه به دلیل ممنوعیت حق ایجاد تشکل مستقل و فشارهای پلیسی گسترده در این رابطه، مبارزه و تلاش کارگران

نقش، جایگاه و ضرورت تشکلهای توده ای غیر قابل انکار است، اما مشکل آنجا پیدا میشود که بخشی آن را قلباً قبول دارند، این دسته انسانهای شریفی هستند و از مطبوعیت تشکل توده ای صرفاً خرسندند. بخشی هم دست از کار کشیده اند و منتظر هستند تا توده ها به میدان بیایند و آزمون دست بکار شوند و این دسته از علما هم منتظر هستند تا به مقام لیدری و رهبری خود در آن زمان گمارده شوند تا راهنماییهای مورد نیاز را به توده ها ی به میدان آمده روا دارند. جمعی هم آن را حواله به دوره ای میدهند که فضای سیاسی و اجتماعی باز شده و با اتکاء به چنین شرایطی تشکلهای توده ای از زیر زمین سر بیرون می آورند. مدعیان این نگرش که دست بر قضا امروز، دسته هایی این چنینی و فرو رفته به منجلاب پاسیفیسم را نمایندگی می کنند، علاوه بر اینکه وظیفه ای برای خود تعریف نمیکنند، بلکه هر بار گوش زد میکنند که شرایط خفقان بر جامعه حاکم و توده ها در صحنه نیستند، کسی کاری نمیکند و از این قبیل...، با مطرح کردن چنین استدلالهایی، این نتیجه را میگیرند که فعلاً کاری نمیتوان از پیش برد، البته منظور از کار در اینجا همان فعالیت به شکل کمونیستی در عرصه مبارزاتی جامعه است تا انواع دیگر واکنش و صرفاً واکنش های سیاسی و اجتماعی. تعدادی هم منصفانه تجربه انقلاب 57 را شاهد میگیرند که تشکلات توده ای در آن زمان شکل گرفت و تئوری خود را بدین شکل مدون میکنند و در بهترین حالت محفل و جمعی شکل داده و در انتظار دوران طلایی می مانند تا شرایط سازماندهی آماده شده و ایشان وارد گود گشته و نقش رهبری این سازمانیابی را بعهده بگیرند و به حق چه شباهتی است فی ما بین این نگرش و اسطوره ظهور. واقعیت این است که تشکلهای توده ای یکبار در انقلاب 57 شکل نگرفتند، بلکه این نقش عناصر فعال و انقلابی بود که سالها، با تلاش و مبارزه در اشکال مختلف، در شکلگیری انقلاب تاثیر گذاشت و توانست توده های وسیعتری را به میدان مبارزه بیاورد. در مورد خفقان و پلیسی بودن اوضاع این واقعیتی است که نمیتوان آنرا کتمان کرد، اما نباید فراموش کرد که خفقان استبدادی، همیشه و در هر دوره ای بر جامعه ایران حاکم بوده است، کما اینکه این خفقان در زمان شاه و رژیم سرنگون شده سلطنتی دسته کمی از این رژیم و خصوصاً در شرایط حاضر آن نداشت.

تشکل یابی به اشکال مختلف ضروری و لازم است. ایجاد هسته ها، گروهها، کانونها، کمیته ها و... نه تنها مفید بلکه ضروری هستند و میتوانند با فعالیت مفید، نقش مهم و موثری را برای ایجاد تشکلهای توده ای ایفاء نمایند. البته می بایست دارای افق کار توده ای باشند، در غیر اینصورت تبدیل به محفلی بی ربط به اجتماع و محیط کار خواهند شد، آنچنان که بعضاً و همین سازمانهای در انتظار موقعیت انقلابی چنین شده اند، زیرا خویش را نه در تغییر وضعیت موجود که در انتظار شرایط ایده آل و نا معلوم تعریف کرده و بدین شکل از واقعیت گسست کرده و به پیکره موعظه گویان می آیند و در حد جمعی برای رضایت خود کنسرو شده باقی می مانند. منظور همان درک و افق اجتماعی است که میتواند در همین شرایط خفقان در ارتباط و اغناء کارگران، با استراتژی،





امروزه باز شاهد این هستیم که، تعدادی از سازمانها و احزاب غیر کارگری به تکاپو افتاده اند که با هم یک بلوک و جبهه متحد و زعم خودشان به شکل اتحاد در عمل تشکیل دهند، تا بتوانند اتحاد عمل کنند. این نوع اتحاد عملها، در این چندین دهه عملاً به این سازمانها نشان داده است که راه به جایی نبرده و فقط سرگرمی برای احزاب و سازمانهای درگیر است و ربطی به جنبش و طبقه ای ندارد.

ضرورت این اتحاد عمل در نزد ایشان، از اینجا ناشی میشود که، بخشی از فعالین از آنجا که تشکل یابی کارگران به کندی پیش میبرود، به جایی عمیق شدن هر چه بیشتر و حل مسائل آن در این امر و دلایلش و جستجو نمودن راهکارهای واقعی اش، به اتحاد عمل سازمانها و احزاب روی آورده اند، چرا که نگرش ایشان از همان آغاز بر اساس توفیق سازمان سیاسی شان و نه طبقه کارگر حرکت می کند و بدین روی در هر بن بست سیاسی در جامعه آن را بعنوان آلترناتیو موجود ارائه می دهند، تا بلکه این اتحاد بتواند به تغییر شرایط سیاسی، بی افقی، بی استراتژی سازمانها و احزاب آنها کمک نموده و از طرف دیگر به عنوان ناجی بتواند مشکل تشکل یابی کارگران را هم حل نماید، البته بگذریم از این که آلترنیو ارائه شده در نزد خودشان نیز تنها یک تاکتیک است و این

چنین حتی تئوری پردازان آنها جایگاه استراتژی و تاکتیک را نیز درک ننموده و بدین شکل سازمانهایشان در استراتژی بادکنک های تاکتیکی ای بیش نیست که هر از چند گاهی آنرا هوا کرده و در اثر اولین ضربه از واقعیت به راحتی نیز سوراخ می شود.

این حرکت از آنجا قابل بحث و نقد است که، امر تشکل یابی کارگران، به نیروی خود، اتحاد سازمانها، احزاب چپ و غیر کارگری، دو موضوع کاملاً جدا است. این دو حرکت، هر کدام بر گرایشات اجتماعی و منافع طبقاتی

متفاوتی استوار هستند. قبل از اینکه به مسئله بطور کلی پرداخته شود، اینجا لازم است از مارکس نقل قولی بیاورم. مارکس می گوید: "ما به شیوه ای اصل پرستانه با اصل جدیدی از جهان روبرو نمی شویم: حقیقت این است، در برابر آن زانو بزنید! ما اصول جدیدی برای جهان بیرون می آوریم، ما به جهان نمی گوئیم دست از مبارزه واقعی بردار زیرا احمقانه است، ما به شما شعارهای مبارزه واقعی را خواهیم داد. ما صرفاً به جهان نشان می دهیم برای چه چیزی واقعاً مبارزه کند و آگاهی چیزی است که باید بدست بیاورد."

اینجا ما شاهد خاستگاههای برداشت بعدی مارکس از طبقه کارگر هستیم: وظیفه نظریه پرداز این نیست که با لحن آمرانه به کارگران بگوید چه باید کرد، بلکه بر عکس باید از آنچه آنان برای آن مبارزه می کنند سر در بیاورد و نشان دهد که چگونه آنان می توانند به آن برسند." طبق این گفته مارکس که به روشنی وظایف نظریه پردازان و

به نتایج دلخواه و مطلوب خود نرسیده است؛ اما ایجاد چند تشکل کارگری را باید به عنوان جزئی از مبارزه طبقه کارگر، برای رسیدن به مطالبات خود، مورد ارزیابی قرار داد. آنها علی رغم تمام موانع و محدودیت های فراوان، در سال های اخیر توانسته اند نقش بازی کنند، اگرچه دائماً زیر ضرب و وحشیگری دولت و مزدوران سرمایه قرار دارند.

موجودیت این تشکلهای و اتحاد عمل آنها به مثابه حضور اجتماعی طبقه کارگر میتواند اتحاد پایدار کارگران را تامین کند. اساس تشکلهای مورد نظر، میبایست بر مبنای سیاست مبارزه طبقاتی باشد تا بتواند منافع آتی و آتی همه کارگران را در مبارزه ای پیگیر بر علیه سرمایه نمایندگی کند.

در خارج ایران اوضاع بسیار وخیمتر است و محافل بازنشسته به وفور یافت میشوند، بخشی از این محافل، هر از گاهی 4 یا 5 نفری با هم اطلاعیه ای مشترک امضاء میکنند، که خبر بودنشان را بیشتر مدنظر دارند و به دیگران و یا یاران قدیمشان اعلام میکنند، نسخه های آنچنانی البته برای کارگران می پیچند، چون زمانی در یک کارگاه و یا کارخانه ای کار کرده اند و یا نام فعال کارگری را با خود یدک میکنند، به کارگران توصیه ها و یادآوری می کنند، در حالی که خود نه متشکل اند و نه نسخه

های خود را صرف میکنند، صد البته که، خود را مافوق تمامی سازمانها و... هم میدانند. البته تعدادی از اینها خود یک تنه حزب اند و یا درصدد هستند که احزاب منفردان را ایجاد نمایند. بخشی از این عاشقان محفل، هر از گاهی جلسه ای ترتیب میدهند و بعداش، با رضایت کامل سراغ کار و زندگی خود میروند و عملاً در فعل و انفعالی حضور ندارند، برای گردآوری نیرو، سازماندهی کردن و یا شرکت در اعتراضات، کارزارها، کمپین ها و ... نقشی بازی نمیکنند و یا شاید این نوع فعالیتها را در شان و منزلت خود

نمی بینند که در این سطح و سطوح ظاهر شوند. البته این دوستان جز دسته بی آزارانند و در جمعها و محافل از شاهکارهای دیرینه اشان به گفتگو می نشینند و با گذشته خود شاد و راضی اند.

استراتژی سوسیالیستها و فعالین کارگری، ایجاد و راه یابی برای تشکل یابی به اشکال مختلف جنبش طبقه کارگر است. نکته از طرح مسئله مدتها است سپری شده است و راه یابی برای عملی کردن این امر مهم ضروری است که، هر فعال کارگری و هر نیروی انقلابی و کمونیستی در محل باید بتواند با توجه به اوضاع و شرایط محیط، این امر را با در نظر داشتن منافع طبقه کارگر و نه نقطه صرفاً سازمانی به اجرا گذارد. در این مورد ضروری است که فعالین، تجربیات و فعالیتهای خود را برای یاری رساندن به دیگر فعالین بازگو کنند. ایجاد هر جمع و گروه، هسته و کمیته و... زمانی، معنای واقعی پیدا میکند که هدف و استراتژی خود را، بسیج هر چه بیشتر توده طبقه کارگر و زحمتکشانشان برای مقابله با طبقه حاکمه تعریف نماید.



عهده طبقه کارگر، و خود کارگران بر می آید. با ایجاد هرچه بیشتر این تشکلهای و تشکلهای طبقاتی کارگران، این احزاب و سازمانها، اگر کماکان موجود باشند، میتوانند خود را منحل کرده و به سازمانها و تشکلهای صنفی و سیاسی کارگری بپیوندند و به امر پیشروی جنبش کارگری یاری برسانند.

نکته کلیدی و مهم اینست که می توان با پیگیری تغییرات مبارزات کارگری در چند سال اخیر و جمعبندی دقیق از وضعیت و سطح کنونی مبارزات کارگری به این نتیجه دست یافت که، چه معضلات و مشکلاتی پیش روی جنبش کارگری است که قادر نیست با پشت سر گذاشتن این موانع خود را هر چه سریعتر متشکل و سازماندهی نماید.

این کاملاً محسوس است که چشم انداز کنونی جامعه مطلوب نیست و هر حرکت و مبارزه کارگری با سرکوب و اختناق روبروست. اما سوال این است که آیا اراده و عمل کارگران و انسان های آگاه و مبارز، تغییری در روند حرکتی این جامعه خواهد داد؟ قطعاً پاسخ مثبت است. تنها با تکیه به رویکرد و حرکت خود کارگران و با گسترش تشکلهای اجتماعی و کارگری، به شکل سراسری می توان امیدوار به تحولات آینده بود. نه با اتحاد عمل احزاب و سازمانهای چپ که بارها امتحان خود را پس داده اند و در بی افقی و بدور از استراتژی بسر برده و از هیچ پایگاه طبقاتی ای در جامعه برای پیش برد مبارزه برخوردار نیستند.



نیروهای بیرون از طبقه کارگر و خود طبقه کارگر را مشخص و تعریف می کند. امروز این اتحاد عمل جریانات چپ، بیشتر از آنکه بتواند راهگشایی برای جنبش باشد، بر این تلاش است تا خود را از بن بست سیاسی ای که سه دهه است با آن روبرو است، نجات دهد.

حقیقتش این است؛ "اتحاد عمل"، مکانیسم درونی و خاص خودش را دارد و بر اساس نیاز واقعی، مبرم و با پلاتفرم مشخصی که برای آن تعریف شده، انجام میگیرد. بعنوان مثال؛ خود اتحاد عمل تشکلهای کارگری داخل، که بنا به ضرورت به شکل بیانیه ها و قطعنامه های شورای برگزاری اول ماه ماه امکان بروز می یابد. خود نه تنها گویای یک اتحاد عمل واقعی است بلکه هدف آنها نیز از این اتحاد عمل، مشخص است: تقویت روحیه همبستگی کارگری، تلاش برای تعمیم خواسته ها، مطالبات کارگران و عمومیت دادن به آن؛ اولویت قرار دادن منافع کلیت طبقه کارگر در جنبش کارگری و مبارزه برای دستیابی کارگران به طبقه ای برای خود و حرکتی رو به جلو.

اتحاد عمل جریانات چپ، که هر کدام یک گرایش اجتماعی را نمایندگی می کنند در چهار چوبه اتحاد عمل با هم معنی پیدا می کنند، آنهم به این دلیل که از نظر گرایشی و پلاتفرمهایی که برای خود تعریف می کنند با هم خوانایی و نزدیکی دارند. اما حقیقت اش ربط و موضوعیت آنچنانی به طبقه کارگر و بخصوص گرایش سوسیالیستی این طبقه ندارند.

واقعیت این است که تا کارگران و طبقه کارگر سازمانهای خود را ایجاد نمایند، از بیرون این طبقه، جریانات و نیروهای خارج از آن فرجی حاصل نخواهد شد. مخصوصاً اینکه این سازمانها و احزاب موجود بطور واقعی نشان داده اند که از آنچنان استراتژی و سیاستی برخوردار نیستند و خود واقف اند که نتوانسته و نمیتوانند نقشی در اوضاع و شرایط چه قبلا و چه در حال حاضر داشته باشند. اتحاد چند سازمان، حزب و قرار گرفتن آنها کنار هم؛ با خود نه می تواند حامل استراتژی ای باشد نه می تواند به نوعی در متشکل شدن کارگران موثر واقع شود. این نوع اتحادها و وحدتها، بارها در طول تاریخ اتفاق افتاده است و هیچ زمان نتوانسته راه به جایی ببرد. خوشبختانه اکثر این سازمانها صادقانه بیان کرده اند که نمیتوانند بر جنبش کارگری نفوذ و تاثیر بگذارند. البته فعلاً از این بگذریم که تازه نفسی، اخیراً سازمان خود را نجات دهنده طبقه کارگر در چند سال گذشته اعلام کرده است. این تبلیغات را هیچ کسی جدی نمیگیرد و خوشبختانه سازمانها و احزابی که در گذشته با چنین فرهنگی به تبلیغات مشغول بوده اند، دیگر صحبت زیادی برای گفتن ندارند در واقع از نظر سیاسی به یک نوع بن بست سیاسی برخورده اند و ناگزیر از چنین منم منم کردنها دست کشیده اند و این در خود مثبت است. امید است که این مسئله در اسرع وقت عمومی شود.

تشکل یابی کارگران و ایجاد سندیکا، اتحادیه، شورا، هسته و... با پیوستن چند سازمان و حزب پاسخ نمی گیرد. تعداد افراد بیشتری از اعضای سازمانهای موجود، گرد هم آمدن تغییرکیفی ایجاد نمیکند. مسئله مهم، سازماندهی کارگران و داشتن استراتژی و... است.

اتحاد و وحدت کارگران امری دیگری است و برای وحدت هر چه بیشتر در میان کارگران، سازمانهای کارگری، معنی واقعی و ضروری می یابد و در این بین، وظیفه این سازماندهی، تنها از

## گسست، در جهت پیشروی آلترناتیو سوسیالیستی عابد رضایی



چپ انقلابی که به شکل جهانی همزمان با سرمایه داری در بحران اقتصادی روزگار سپری می کند خود در بحران سیاسی به سر می برد، چرا که دیگر امروز و به لحاظ عینی ما به ازاء اقتصادی نداشته و تنها در دایره سیاست-اپو معنا می یابد، نیروی مخالف هم که در برابر سرمایه داری حاکم، آلترناتیوی برای برون رفت از وضعیت بحران جهانی سرمایه ندارد. سوسیال رفرمیست ها حسابشان در کنار سرمایه داری در قالب احزاب کارگر اروپایی از چپ انقلابی ای که در قدرت حاضر نیست جدا بوده و دیگر یک طرفه و کاملاً عیان در صفوف سرمایه ایستاده اند. اما در چنین لحظاتی آن نیرویی که نمی تواند به لحاظ نظری موجودیت خود را برای گشودن فضا در واقعیت و مناسبات تولیدی مشروعیت بخشد، نیروی سرکوب و حمله به منافع طبقات تحت ستم را بکار گرفته و آن را در قالب ماشین های سرکوب از جمله پلیس، ارتش، پلیس مخفی و ... به کار می بندد. آری وضعیت حاکم بر جهان ما چنین است و تنها کافی است نگاهی به تحولات و مبارزات مردم و زحمتکشان در سراسر جهان و علی الخصوص اروپا و امریکای اندازیم تا آخرین لایه های توهم به بقای وضعیت موجود خرد و خمیر شود.

شورش ها و اعتصاب های گسترده و عدم حضور یک آلترناتیو سازمانده رادیکال در جامعه که تمامی تلاش مبارزاتی مردم را به



اما نگرش های سیاسی موجود در بین نیروهای چپ و انقلابی که در شرایط بحران سرمایه کاریست نمی یابند تنها مشمول حال سازمانهای اروپایی نبوده و می توان عدم پیشروی آنها در دیگر نقاط دنیا نیز مشاهده نمود، سنتاً احزاب و سازمان های کمونیست در خاور میانه و شمال آفریقا نیز در شکل های گوناگون موجودند و بدین طریق در جوامعی که برای خویش تعریف کرده اند حضور نسبتاً آزاد دارند (حد اقل پس از بهار عربی) اما آنچنان ما که شاهد هستیم، بهار عربی حتی با حضور سازمانهای کهن چپ در این کشورها نه فقط به سمت سوسیالیسم نمی رود که روز به روز به دامن ارتجاع اسلامی کشیده شده و می شود، در همین حین برخی سازمانها و اژیتاتورهای سوسیالیست ایرانی عدم توفیق نظریه های خویش را چنین می پندارند: عدم حضور علنی ما در جامعه به صورت آزاد و در نبود یک حکومت دموکراتیک است، (البته اینجا از امکان وجود اینترنت به عنوان یک ابزار انتقال آگاهی صرف نظر می کنیم که امروز در ایران کاربرد گسترده ای داشته و در بین خیل کاربران سیاسی، لازم به ذکر است که علی العموم تحت هژمونی سیاست های راست هستند) که چنین وضعیتی را پدید آورده و مانع از پیش روی نظریات ما در جامعه می گردد، و من به قطع می افزایم که این می تواند یکی از دلایل موجود باشد اما در همین حین چند فاکت برای شخص مخاطب می تواند ظاهر گردد که مدعیات نظریه های ایشان در سی سال گذشته را متناقض نما می نماید:

یک. سازمانهای سوسیالیست و کمونیستی طی دهه های گذشته با کمی تفاوت با ایشان که آنها نیز حاصل مبارزات دهه های گذشته و نه منطبق با شرایط روز، حداقل در جوامع غربی برای فعالیت متحزب و سازمانیافته در اروپا و غرب آزاد بوده اند و اما توفیقی نیافته اند، اما بپردازیم به اینکه اگر نظریه پرداز های ایرانی رادیکال تر هستند یا جامعه ایران بر خلاف غرب رادیکالیسم را پذیرا می باشد، البته امیدوارم اژیتاتورهای ما ادعایی مبنی بر خود برتر بینی نسبت به نظریه پردازها کشورهای غربی نداشته باشند، چون نا گفته همه می دانیم که بسیاری از متون و نگرش های ارائه شده توسط اینها در طی سی سال گذشته به نوعی با رفرنس منابع اروپایی و علی الخصوص انگلستان و فرانسه بوده است، اما با نگاهی بر عدم تسلط سوسیال دموکراسی در شرایط روز اروپا و شعله های خشم برافروخته مردم و طبقه کارگر این جوامع نشان می دهد که طلب پاسخ رادیکال نه خاصه مردم خاورمیانه که می تواند باشد به قطع پاسخ بحران سیاسی و اقتصادی که خرخره زحمتکشان را می فشارد نیز باشد و در این بین قدرت بیشتر، نه به سمت رادیکال ها که در عدم وجود آلترناتیو عینی آنها در جامعه، با اینکه تقریباً هیچ مانع قانونی ای را نیز پیش روی ندارند پاسخگو نیست.

دو. اما اگر چنین نتیجه بگیرند که دیکتاتوری مسیر پیشروی آلترناتیو سوسیالیستی را بسته و تنها یک قیام مردمی و بازگشت آنها به ایران می تواند شرایط را به نفع آلترناتیو سوسیالیستی تغییر دهد و جامعه ایران تشنه سیاست رادیکال بوده و فردای سرنگونی اتحادیه و تشکل های کارگری در این جامعه به مانند قارچ رشد می کنند باید بگویم زهی خیال باطل، به حماقت خویش پایان دهید: الف: بهار عربی به ما نشان داد اگر امپریالیسم و دول غربی برای بحران کشورهای خود پاسخ سیاسی ندارند، اما در عوض برای کشورهای حاشیه در عرض چند روز نسخه را پیچیده و یک

این مدت چه کرده است؟ آیا در همین چند سالی که سرمایه داری با سلطه قهر آمیز خویش توهم جامعه را نسبت به خویش به عنوان یک نیروی بر حق از دست داده، چپ انقلابی که می بایست شرایط رشد خود را درک کند توانسته است راه حلی برای برون رفت از وضعیت موجود نه فقط در سطح دعاوی درون چپی که به صورت توده ای و اجتماعی باشد؟

قطعاً چپ متحزب در این جوامع تا کنون نتوانسته راه کاری در برابر اتحادیه های کارگری موجود که برآمد تلاش طبقه کارگر طی دهه های گذشته می باشد را مطرح نموده و آنها حداقل در صفوف مبارزاتی کارگران که جایگاه اصلی اوست به پیش ببرد، بدین سبب حتی اتحادیه های (سابقاً) قدرتمندی که نتیجه مبارزات کارگران طی دهه های گذشته بوده اند، همین امروز بر سر میز مذاکره با صاحبان سرمایه در سوئد با عدم حضور نمایندگان سرمایه بر سر تعیین دستمزد خلع سلاح می شوند، و اگر این روند برای آنها به این شکل پیش برود قطعاً این تنها کاری را که به شکل اقتضای تا کنون انجام می دادند نیز نخواهند توانست به انجام برسانند و مجبور خواهند بود به عنوان نمایندگان قطعاً غیر مشروع کارگران سوئد، میزان دستمزد کارگران را مطابق با آنچه که میل حاکمین است تعیین کرده و زمین مسابقه بین دو طبقه متخاصم و اصلی جامعه کنونی یه سره به نفع سرمایه داران خالی شود، در چنین شرایطی (برای تعیین دستمزد اتحادیه به لحاظ قانونی حق فراخوان به اعتصاب را نیز از دست خواهند داد) قطعاً آنچه را که می توانست موجبات مطابقت اتحادیه های کارگری با شرایط روز را ذره ای فراهم آورد و طبقه کارگر برای آن دست بلند کند از بین می رود، اتحادیه ها رو به نابودی می روند چرا که دیگر پاسخگوی مطالبات طبقه کارگر نیستند و اما آلترناتیو جایگزینی نه فقط در سطح تئوری که در سطح عمل هم برای جایگزینی با آنچه (فرم و سازماندهی طبقاتی) که تا کنون موجود بوده و رو به اضمحلال یا فساد کشیده شده وجود ندارد که علی الخصوص باید فعالین انقلابی جامعه پاسخگوی آن می بودند، در این خصوص یکی از رفقای انقلابی سوئدی که خود از چهره های سرشناس کارگری و مبارز این جامعه است به نام اوله ساهلاسترم گزارشی را تحت عنوان دوره ای از سایه عظمت فراهم آورده و درباره آینده اتحادیه اروپا، هویت و چشم انداز شان مینویسد. او به مدت دو سال گشت و گذاری در اروپا داشت و با مسائل و معضلات اتحادیه های اروپا از نزدیک به بررسی پرداخته و این دوران را دوره سخت و بی افقی بیشتر اتحادیه ها باز گو میکند و نیز مات بودن و بی افقی بیشتر آنها در این دوره را گزارش میدهد. اما در حین حال اشتیاق آنها به راه یابی و بیرون آمدن از این رخوت را مشاهده کرده است. گزارش زنده تهیه شده، یک زن فعال کارگری میگوید: سازماندهی و متشکل شدن، بله البته ضروری است، اما برای چه، چه ایده ای و چه نوع اتحادیه ای... امیدواریم به زودی بتوانیم خلاصه ای از آنها در نشریه کارگر سوسیالیست ارائه دهیم.

اما به هر روی فاکت هایی از این قبیل پیش رو است و چپ متحزب در این جوامع نیز تا کنون نتوانسته آلترناتیو جایگزینی و انقلابی ای را برای طبقه کارگر این جوامع در برابر تهاجم سرمایه داری واقعیت بخشد (حتی مطرح کند) و بدین سبب می توانیم به بحران سیاسی و تشکیلاتی احزاب موجود که سابقاً و بر اساس شرایط دیگر شکل یافته اند پی ببریم.





می خواهیم بحث را به آنجا بکشیم که رفقای انقلابی ما کنار از شرافت و صداقت و تمام توانایی های سیاسی که دارند توانای پاسخگویی به مسائل روز چه به شکل تئوریک و چه به صورت سازمانیابی و سازماندهی را نداشته و از این پس نیز آنچنان که طی حداقل دو دهه ثابت نموده اند نخواهند داشت، زیرا بند نافشان هنوز با مبارزات سیاسی و سازمانی گذشته گسست نکرده، حال آنکه در همان زمان که شکل نیز گرفته اند با همین شیوه نتوانستند پاسخگو باشند، بماند اینکه ادعا و شیوه های گذشته برای شرایط روز کمی کسالت آور است.

شرایط روز دنیا قطع به یقین آنچنان که شرق تا غرب و از انقلاب 1917 و کمون پاریس گرفته تا می 68 فرانسه به ما اثبات نموده، تنها آن نیروی رادیکالی به سازماندهی انقلاب نزدیک شده و می تواند پیروز گردد که فرزند زمانه خویش باشد، امروز برای پیشبرد سیاست رادیکال کارگری بیش از هر چیز به گسست از دنیای گذشته و حتی ماحصل مفید آن از جمله احزاب و سازمان های کارگری لازم است، و عدم پیش رفت اینها در جامعه با این پیکره پوسیده، نشانگر آن است که هر لحظه توهم به آنها، مدتها مبارزات رادیکال و کارگری را به تعویق خواهد انداخت که خود جای بحث دیگر دارد.

انقلاب دموکراتیک (به زعم شما را که بهترین و به تعبیر من راحتترین شرایط برای گسترش سیاسی در ذهن شما است) به مانند شمال افریقا و سوریه که هنوز به سرنگونی هم منجر نشده را لوله کرده، و درون جیب حاکمین جدید سرمایه خواهند گذاشت.

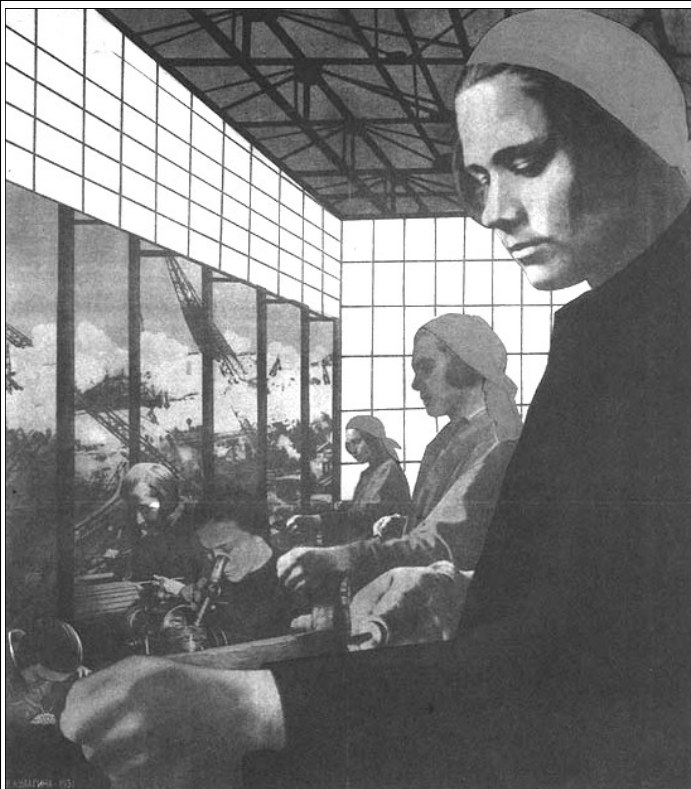
ب: این بار نسخه پیچیده شده به مانند انقلاب 57 برای رشد نیروهای انقلابی در جامعه صبر نکرده و آنطور که دیدیم با پشتیبانی ناتو و به انواع گوناگون، قتل و عام و سرکوب نیروهای پیشرو را از همان فردای سرنگونی آغاز نموده و چه بسا که در صورت قدرتمند نبودن سیاست کارگری، اضافه می کنم سیاست کارگری و نه فقط حضور کارگران در انقلاب، حتی اجازه ورود شما را به جامعه هم دیگر نداده و شما را در خواب غفلت و آسوده خفتن رها کنند.

پ: محض اطلاع شما که سی سال است رنگ آن جامعه را ندیده اید، بر خلاف تصور شما که فقط تشکل های کارگری عین قارچ رشد می کنند باید بگویم آلترناتیوهای راست از همین امروز برای فردا بازی را در دست گرفته و از دانشگاه تا کارخانه به مانند قارچ رشد کرده اند، کیست که نداند امروز موسوی و رفقای سابق و حال ایشان که از حکومت جدا شده اند پای اصلی قدرت در صورت سرنگونی جامعه بوده و توان هژمونیک سیاسی همین چند ده نفر هزار برابر سنگینی می کند بر پیکر تمامی احزاب چپ ما (حتی به نوعی کردستان).



# اتخاذ استراتژی جدید جنبش زنان آقای مالجو راه بجایی نخواهد برد!

## سحر صبا



سایت تغییر، در ماه مارچ در رابطه با جنبش زنان گفتگویی با آقای مالجو اقتصاد دان و استاد دانشگاه انجام داده است، نظرات ایشان از این نظر نیاز به نقد و تحلیل دارد که استراتژی جدیدی برای این جنبش اتخاذ می نماید، بدون اینکه به روشنی بیان کند این استراتژی تازه قرار است پاسخگوی چه نیازهایی از این جنبش بوده و چه راه حل‌های واقعی را پیش رویش بگذارد.

(1) مراجعه شود به پاورقی) ایشان مبنای تحلیلش را با جنبش توده ای ۸۸ و تاثیراتی که این جنبش بر وقایع پس از انتخابات می گذارد شروع نموده، و سپس با تغییر و تحولاتی که با متوقف شدن جنبش توده ای در ساختار فعالیت و مطالبات این جنبش ایجاد شده، و به آن چهره ای غیر فعال و حاشیه ای داده است، ادامه میدهد.

آقای مالجو تاثیر جنبش زنان بر وقایع بعد از ۸۸ انتخابات و تاثیر آن و.... را مورد تحلیل قرار میدهد. اما آگاهانه نه درک روشن و درستی از جنبش زنان میدهد و نه میخواهد مطالبات و ساختارهای سیاسی آن را در بطن این جنبش مورد بررسی قرار میدهد. قطعاً هیچ تحلیلگری بدون شناخت دقیق از پدیده ای که با آن روبرو است نخواهد توانست برای تغییر آن پدیده راهکارهای درست و قابل حل را ارائه دهد. البته امکاناً این تحلیلگر ما پدیده را میشناسد، اما راهکارهای ارائه شده اش در چارچوب تفکر و ایدئولوژی ای است که معرف جایگاه طبقاتش است. ناگفته نماند نخبگان و کنشگران سیاسی موجود در جنبش زنان همانطور که تا کنون مشاهده نموده ایم در طیف وسیعی تلاش نموده اند با

مبارزات دمکراتیک مردم ایران است و هیچ مبارزه دمکراتیکی نمی تواند نیروی جنبش زنان را که نیمی از جامعه میباشند را در نظر نگیرد. شرکت همه جانبه جنبش زنان در جنبش توده ای در طیف وسیعی نشان داد که مبارزه برای خواست های برابری طلبی شان همراه با مبارزه علیه استبداد سیاسی حاکم پیش می رود. چنین دستاوردی علاوه بر تاثیراتی که بر جنبش جاری و در سطح جامعه گذاشت خود جنبش زنان در ایران را از نظر سیاسی دچار تحول کرده است.

(2) البته آقای مالجو نظرشان این است که جنبش زنان نتوانست محل جدیدی برای منازعه خلق نماید و همچنین " نقش آفرینی غیرمستقیم جنبش زنان در مجموعه ی رویکردهایی که به سهم خودشان نیروی محرکه ی شکل گیری نارضایی از عملکرد هیأت حاکمه بود بحث کاملاً مجزایی را می طلبد."

بنظر من نکته حائز اهمیت شکل گیری رادیکالیزم درون جنبش زنان و نقش آفرینی مستقیم آنها بود که میرفت به ساختارهای سیاسی نظام حاکم دست ببرد، این رویکرد جناحهای درون رژیم را به هراس انداخت. البته سعی میشود در پایین بیشتر به آن پرداخته شود. جای تعجب است، آقای مالجو این عملکرد را به بحث مجزایی احاله میدهند.

خط مشی لیبرالی با نفوذ و هژمونیش بر جنبش زنان سیاستی که همواره معطوف به اصلاحات آرام و تدریجی بود را دنبال می کرد و تلاش میشد تغییراتی انجام بگیرد و از چارچوب قوانین رژیم حاکم تجاوز ننماید. این خط مشی حرکتی اجتماعی زنان را برای کسب حقوق مدنی را از مبارزه برای تحولات سیاسی و اقتصادی

هژمونی در این جنبش سیاستهای خود را اعمال نمایند، که آقای مالجو قطعاً می تواند هم یکی از افراد باشد و راهکارهای خود را برای تغییر استراتژی تازه این جنبش ارائه دهد. اما نکته مهم این است با وضعیت فعلی و شرایط عینی موجود در این جنبش تا چه اندازه این راهکارها پاسخ خواهد داد و کنشگران جنبش زنان قادر خواهند بود این آلترناتیو پیشنهادی آقای مالجو را که ائتلاف با طبقه بورژوازی را جایگزین ائتلاف طبقاتی با طبقات متوسط و طبقات مردمی می نماید، مورد تائید قرار دهند و آن را عملی کنند. اینکه جنبش زنان طیف وسیعی از اقشار و طبقات مختلف است شکی در آن نیست و شاید همین ویژگی باعث شده که هر کسی از دیدگاه طبقاتی خود این امکان را بیابد که راهکارهای سیاسی خود را ارائه دهد. این جنبش مجموعه ای از تحركات مقطع انقلاب ۵۷، و دستاوردها و تجارب با ارزش آن و رشد اجتماعی اش در طول این سه دهه که زنان را از مبارزه برای خواسته ها و مطالباتشان علیه حکومت زن ستیز جمهوری اسلامی ناگزیر نموده است، میباشد. جنبش زنان از تقابل این دو پدیده شکل گرفت و نتیجه و ادامه آن امروز نسل جوانی ست که از مبارزه روزمره و پیگیر با نابرابریها و ستمهای حاکم برای دستیابی به شرایط برتر اجتماعی، برابری در حقوق فردی و جایگاه اجتماعی و کسب آزادی لحظه ای از پا نمی نشیند.

اما تا آنجائیکه به جنبش توده ای و ابعاد شرکت زنان در این جنبش بر میگردد بر همگان آشکار است. مشارکت گسترده زنان در جنبش توده ای و فعالیتهایی که انجام داده اند نه تنها تعیین کننده بود بلکه در جهت رسیدن به برابری و رهائی جزو تفکیک ناپذیر



خواهند از نیروی محرکه زنان به عنوان یک نیروی ناراضی و مخالف از عملکرد هیات حاکمه سخنی به میان بیاورند.

(3) آقای مالجو در پاسخ این سوال در رابطه با وقایع پس از انتخابات و تأثیر آن بر جنبش زنان اینطور مطرح می کند که " پیروزی در این منازعه در کوتاه مدت با اقتدارگرایان بود." البته هر ناظر خارجی به غیر از آقای مالجو قادر خواهد به این سوال به این سادگی پاسخ بدهد. اما مهم این است که روشن و پاسخ داده شود، جنبش زنان همراه و همزمان با جنبش توده ای میرفت تا ساختارهای سیاسی - اقتصادی نظام حاکم را به چالش بکشد و تمام جناحهای رنگارنگ درون جنبش را که یک منفعت مشترک دفاع از منافع سرمایه را دنبال می کنند را زیر سوال ببرند. چه اتفاقی افتاد که یکبارہ جناح اقتدارگرایان در حاکمیت قرار گرفتند و جنبش هم عقب نشست. همانطوریکه که در بالا توضیح دادم آقای مالجو از عملکرد گرایش لیبرالی و اصلاح طلبان که حاضر بودند بر علیه رادیکالیسم درون جنبش برخاسته و به نفع اقتدارگرایان عقب بنشینند به این شرط که موجودیت نظام جمهوری اسلامی بخطر نیفتد سخنی به میان نمی آورد و این آن تاکتیکی بود که لیبرالها و اصلاح طلبان بر گزیدند و در قبال این تاکتیک است که استراتژی شان معنی پیدا می کند.

(4) در سوال دیگری که از آقای مالجو در رابطه با جنبش زنان و حرکت‌های عمومی سیاسی و پیوندی که این جنبش با جریان‌های سیاسی به نفع مطالبات زنان خواهد داشت ایشان چنین پاسخ میدهند "جنبش زنان در وضعیت منازعه اصولاً نمی‌تواند مستقل از جریان عمومی سیاسی حرکت کند." اما ایشان دقیقاً توضیح نمی دهند جنبش زنان مستقل از کدام جریان عمومی سیاسی حرکت می کند. این جزء بدیهیات است که جنبش زنان از جریان‌های مختلف سیاسی با گرایش‌های متفاوت تأثیر پذیرد. امکان این وجود دارد هر گرایش یا جریان سیاسی در همسویی با گرایش رادیکال جنبش زنان بتواند به استقلال سیاسی این جنبش کمک نماید که آن را از انزوای سیاسی بیرون آورد. نقش بارز و تعیین کننده ای که زنان مبارز در گسترش و رادیکالیزه شدن جنبش ضد دیکتاتوری ایفاء نمودند یک حقیقتی را عیان نمود که آنها انزوای سیاسی جنبش زنان را در مبارزه با نظام زن ستیز درهم شکسته اند، و فضایی ایجاد نمودند که بتوانند متحدین خود را از نظر سیاسی و اجتماعی در اقصای پیمرو جامعه و در تقابل با طبقات و اقشار مرتجع افزایش دهند. جنبش زنان خواستهایش را تا حدودی به درون جنبش توده ای برد و جامعه را در مقابل عمل انجام شده ای قرار داد که نیروی او را به عنوان نیروی تعیین کننده به حساب آورده و این اطمینان را داد که حقوق زنان جزو جدائی ناپذیرحقوق دمکراتیک جامعه است. اینجا است که آقای مالجو با اشاره نمودن به جریان‌های عمومی سیاسی دقیقاً نقش جریان‌های پیمرو که می توانند متحدین جنبش زنان باشد را نادیده می گیرد.

(5) آقای مالجو در سوال دیگری که در رابطه با تأثیر مهاجرت کنشگران جنبش زنان بر جنبش زنان و چگونگی ارزیابی ایشان پاسخ می دهند "مهاجرت از کشور مبدأ می‌تواند شکوفایی هنر اعتراض را میان شهروندان تضعیف کند. با همین تحلیل است که معتقدم مهاجرت انبوهی از فعالان جنبش زنان در سه سال اخیر نیز به تضعیف جنبش زنان در داخل کشور دامن زده است." مهاجرت بخشاً می تواند در مقاطعی در کند شدن و یا تسریع اشکال مبارزه تأثیر داشته باشد. اما نمی تواند به عنوان عاملی

جدا می کرد. خط مشی که جنبش اجتماعی زنان را از درگیر شدن با مناسبات قدرت حاکم باز می دارد، در بستر جنبش توده ای اعتراضی که زنان بخش وسیعی از آن را شامل میشدند، تلاش بر این داشت که به جنگ مناسبات حاکم نرفته و این حرکت به حاشیه رانده شود. نقش زنان با شرکت قابل تحسین خود در جنبش توده ای و درست و سوی رادیکالی که گرفته بودند، راهکارهای جنبش مدنی زنان را که بیش از یک دهه بر جنبش زنان سایه افکنده بود و ادعای برابری طلبی را داشت به زیر سوال برده و ثابت نمودند، این خط مشی قادر نیست جنبش زنان را به خواستها و اهداف برابری طلبانه اش برساند. واقعیت این است که روند رویدادها و حرکتها در جنبش توده ای و جابجایی در نیروهای که در طول بیش از یک دهه حول و حوش خط مشی جنبش مدنی فعال بودند، با تغییر جهت دادن و خارج شدن از چارچوب قانونگرایی جنبش مدنی سردمداران این جنبش را غافلگیر نمودند. این حرکت ثابت نمود که نیروهای اجتماعی درگیر را باید در فراز و نشیبهای مبارزاتی محک زد و دید که چطور توده های مردم در مدت زمانی بسیار کوتاه به اندازه چندین سال کار آرام و دراز مدت تجربه مبارزاتی می آموزند. البته این در رابطه با جنبش توده ای و زنان تازه شروع کار خواهد بود و دیری نخواهد پائید که رابطه بین ساختارهای اقتصادی و اجتماعی جامعه با همان خواستها و آرمانهای برابری مدنی طلبانه شان هم برایشان مشخص خواهد شد، و زنان مبارز و پیشرو جنبش زنان که در جنبش توده ای علیه نظام دیکتاتور و نظم سیاسی آن به میدان آمدند به این نتیجه خواهند رسید که به همان میزان که تغییر و تحولات مادی و رفاهی در زندگی بخش وسیعی از توده های زنان صورت گیرد نظام زن ستیز که تا حد بسیاری بر فرودستی اقتصادی زنان اتکاء دارد به عقب رانده خواهد شد؛ و برای تغییر ساختارهای اقتصادی که نظم مردسالاری را پاس می دارد و از متحقق شدن برابری جنسیتی ممانعت بعمل می آورد نیز آماده خواهند شد.

جایگاه تازه ای که زنان در جنبش جاری مردم ایران علیه دیکتاتوری و نظام یاقته اند تحولی کیفی در جلو روی جنبش زنان ایجاد کرد و می کند، به همین دلیل تعیین کننده است که موجب شده دوران هژمونی خط مشی لیبرالی تا کنون جاری در جنبش زنان در ایران به سر آید، و راه کارهای دیگری که تا کنون کمتر به نظر می آمدند و یا دشوار می نمودند شفافیت بیشتری پیدا کنند و امکان بروز و تحقق یابند.

بنظر من بازتاب نقش آفرینی زنان در جنبش توده ای از آنجا شروع شد که آنها با مبارزه رادیکال ضد دیکتاتوری خود بر علیه استبداد حاکم نشان دادند، می توانند در جهت خلاف خط مشی لیبرالی حرکت نمایند، که قصد داشتند با اتکاء به نیروی آنها قدرت را از دست اقتدارگرایان بگیرند. اما خارج شدن حرکت زنان از گردونه محاسبات جنبش مدنی زنان تا جایی پیش رفت که امکان دست اندازی به ساختارهای سیاسی را فراهم ساخت، و این وحشت را در دل سردمداران این گرایش انداخت که مبدا کل نظام حاکم جمهوری اسلامی که خود آنها هم بخشی از این نظام و سیستم هستند را بخطر بیندازد. بهم این دلیل بود که به نفع اقتدارگرایان جنبش توده ای و جنبش زنان را مهار زدند. از آنجائیکه آقای مالجو هم با سردمداران خط مشی لیبرالی هم نظر هستند و در نظر ندارند که به مناسبات سرمایه جمهوری اسلامی خدشه ای وارد آید بهمین دلیل نقش آفرینی زنان را غیر مستقیم خطاب کرده و نمی



بازدارنده و تعیین کننده محسوب شود. بویژه در دنیای امروزی با رشد شگفت انگیز تکنولوژی که در مدت زمانی کمتر از چند دقیقه از چهار طرف جهان می تواند با هم ارتباط برقرار نمایند قطعاً این امر قابل حل است. آنچه که سبب تضعیف جنبش زنان در طول سه سال اخیر در داخل کشور شده است، سیاست غلط و مداخلات مابانه گرایش لیبرالی و اصلاح طلبان با جناح اقتدارگرایان از یک طرف، و از طرف دیگر آشکار شدن ماهیت بغایت سازشکارانه جنبش مدنی و سردمداران آن در جنبش زنان میباشد. و این موارد است که باعث شده از نفوذ این گرایش در درون جنبش زنان کاسته شود. تضعیف هژمونی این خط مشی از یکسو و از سوی دیگر فضای شدت ملیتاریزه جامعه ایران سبب تضعیف شدن جنبش زنان شده است.

آقای مالجو به سوال در رابطه با ادامه فعالیت تشکلهای زنان و کار شبکه ای و دمکراتیک مانند کمپین یک میلیون امضاء با چه چشم اندازی مواجه است میدهد "ایشان معتقدند که کمپین یک میلیون امضاء از اول از سانترالیسم دمکراتیک محروم بوده و با واقعیت سترگ نظام سیاسی سرکوبگر نمی توان از طریق سازماندهی شبکه ای برخورد کرد. همچنین اضافه می کند، حتی پس از شکست سیاسی سه ساله ای اخیر نیز جنبش زنان عیناً مثل جنبش سبز هنوز در نیافته است که نیاز به تغییر جهت گیری طبقاتی خود دارد چندان که به سهم خود ائتلاف با طبقه ی بورژوازی را به کناری بگذارد و در عوض در خدمت برقراری نوعی ائتلاف طبقاتی میان طبقه ی متوسط و طبقات مردمی قرار گیرد. مجموعه ی



استوار می نماید. شاید به این دلیل است ایشان با دید رفرمیستی می خواهند ارائه دهنده استراتژی تازه ای باشند، که به مناسبات بورژوازی نظام حاکم لطمه ای وارد نیآورد و در چهار چوب قوانین حاکم بشود اصلاحاتی در زمینه حقوقی برای زنان انجام داد. البته اگر آقای مالجو دچار همچنین تصویری است، باید این را هم در نظر داشت در جامعه امروزی ایران که آحاد جامعه از زن و مرد زیر خط فقر زندگی می کنند بدون تامین میزانی از رفاه عمومی یعنی بدون تعرض به سودجویی سرمایه داری نمی شود حقوق و آزادی های فردی را تامین کرد. و تلاشهای بورژوازی و لیبرالی از آن جایی که ضرورت ازلی و ابدی اقتصاد سرمایه داری را مفروض دارد نمی تواند شرایط عمومی خواست های مدنی زنان را هم پاسخ دهد.

طبقه متوسط مردمی که مد نظر آقای مالجو است از نظر پایگاه طبقاتی خرده بورژوازی را شامل میشوند. این طبقه بنا به ماهیتش در عدم حضور طبقه کارگر به سمت بورژوازی میل خواهد نمود. با توجه به این نکته که آقای مالجو بنا به ماهیت رفرمیستیش هیچ علاقه ای به حضور طبقه کارگر در این استراتژی ندارند نه تنها حضور این طبقه را ضروری نمی دانند، حتی از بردن نام آن هم خودداری می نمایند. البته آقای مالجو بنظر می آید طرفدار و جزء

بازدارنده و تعیین کننده محسوب شود. بویژه در دنیای امروزی با رشد شگفت انگیز تکنولوژی که در مدت زمانی کمتر از چند دقیقه از چهار طرف جهان می تواند با هم ارتباط برقرار نمایند قطعاً این امر قابل حل است. آنچه که سبب تضعیف جنبش زنان در طول سه سال اخیر در داخل کشور شده است، سیاست غلط و مداخلات مابانه گرایش لیبرالی و اصلاح طلبان با جناح اقتدارگرایان از یک طرف، و از طرف دیگر آشکار شدن ماهیت بغایت سازشکارانه جنبش مدنی و سردمداران آن در جنبش زنان میباشد. و این موارد است که باعث شده از نفوذ این گرایش در درون جنبش زنان کاسته شود. تضعیف هژمونی این خط مشی از یکسو و از سوی دیگر فضای شدت ملیتاریزه جامعه ایران سبب تضعیف شدن جنبش زنان شده است.

(6) پاسخی که آقای مالجو به سوال در رابطه با ادامه فعالیت تشکلهای زنان و کار شبکه ای و دمکراتیک مانند کمپین یک میلیون امضاء با چه چشم اندازی مواجه است میدهد "ایشان معتقدند که کمپین یک میلیون امضاء از اول از سانترالیسم دمکراتیک محروم بوده و با واقعیت سترگ نظام سیاسی سرکوبگر نمی توان از طریق سازماندهی شبکه ای برخورد کرد. همچنین اضافه می کند، حتی پس از شکست سیاسی سه ساله ای اخیر نیز جنبش زنان عیناً مثل جنبش سبز هنوز در نیافته است که نیاز به تغییر جهت گیری طبقاتی خود دارد چندان که به سهم خود ائتلاف با طبقه ی بورژوازی را به کناری بگذارد و در عوض در خدمت برقراری نوعی ائتلاف طبقاتی میان طبقه ی متوسط و طبقات مردمی قرار گیرد. مجموعه ی

این جهت گیری هاست که امکان و کیفیت ادامه ی فعالیت تشکلهای زنان را تعیین می کند. " مشکلی که کمپین یک میلیون امضاء که با آن روبرو است نه سانترالیسم دمکراتیک است و نه، سازماندهی شبکه ای. خود این کمپین با تعریفی که از خود ارائه داده، خواسته جنبش زنان را در چارچوب قانونگرایی جمهوری اسلامی محصور نموده و از طریق اصلاحات آرام و چانه زنی از بالا خواسته تغییراتی مدنی و فرهنگی در جنبش زنان ایجاد نماید. در واقع خود این گرایش جزئی از همان نظام سرکوبگر جمهوری اسلامی است که نمی خواهد جنبش زنان فراتر از مناسبات این نظام حرکت کند. جنبش توده ای ۸۸ و نقش فعال زنان در این جنبش و بویژه رادیکالیسم درون این جنبش که با مبارزه بر علیه دیکتاتوری حاکم پایه های استبداد را به لرزه در آورد و با مبارزه ساختار شکنانه خود ساختارهای سیاسی حکومت را به چالش کشید، در چنین شرایطی کمپین یک میلیون که سیاستهای مشی لیبرالی را دنبال میکرد، در مقابل مبارزه رادیکال زنان قد علم کرد و برای حفظ نظام جمهوری اسلامی به حمایت از جناح اقتدارگرایان پرداخت. آنجا بود که گرایش لیبرالی و اصلاح طلبان با انتخاب سیاسی اشان خود را از حق سانترالیسم دمکراتیک محروم نمودند. و بیشترین ضربه هم را به جنبش زنان وارد



آن بخش از جنبش زنان هستند، به تأثیراتی که جنبش توده ای عمومی و روند رادیکال شدن اش و استقبال زنان از آن دارد برخوردار «ایدئولوژیک» دارند. این بخش بیشترین معضله این است که تحولات انقلابی روی نهد و طبقه کارگر و چپ در این اوضاع حضور پیدا نکنند. نگرانی آن ها بیشتر از بالا آمدن نیروهای انقلابی و سیر اوضاع به سمت انقلاب است.

ایشان حتی بخواهند بنا به میل باطنیشان و همچنین با ژست متفکرانه بورژوازیشان تلاش نمایند از زوایه نظری و ذهنی خود این طبقه را حذف نمایند، نظر ایشان نه می تواند خدشه ای در حقانیت طبقه کارگر وارد نموده، و نه از نظر جایگاه طبقاتی که حرف اول را میزند بکاهد. این واقعیتی انکار ناپذیر است که نه تنها جنبش زنان بلکه رهایی کل جامعه بشری از نکبت و کثافت سرمایه به موجودیت این طبقه گره خورده است. استراتژی ای که شما ادعای آن را دارید که آزادیهای دمکراتیک را برای زنان به ارمغان خواهد آورد، با توجه به مناسبات و استبداد حاکم بر ایران بدون دست بردن به ساختارهای سیاسی و اقتصادی بدست نخواهد آمد. این ساختار شکنی و تضمین کننده این آزادیها، نه تنها برای زنان بلکه برای تمام آحاد جامعه در دستان پرتوان طبقه کارگر است. امروز که جامعه ایران بعلت طرح هدفمند کردن یارانه ها و تحریمهای اقتصادی شدید در یکی از اسفناکترین دوران ها با بحرانهای اقتصادی و سیاسی دست و پنجه نرم می کند، طیف وسیعی از زنان مبارز که بخش قابل توجه آنها را هم زنان کارگر را شامل میشوند و در جنبش توده ای شور و اراده خود را برای تغییر نظام سیاسی حاکم نشان دادند، طولی نخواهد کشید که به ضرورت تحول در ساختار اقتصادی و سرمایه داری هم پی خواهند برد. این بحران اقتصادی به سرعت در حال پیشروی است. این بحران خانه برانداز که معیشت کارگران و زحمتکشان و بخش بزرگی از مردم را مورد حمله قرار می دهد، روز به روز عمیق تر می شود، طولی نخواهد کشید که با بحران سیاسی همراه خواهد بود و مسئله نظم اجتماعی و اقتصادی را به مسئله مبرم توده های مردم تبدیل می کند. آن وقت نیروهای مبارزی که طعم مبارزه در جنبش توده ای را چشیده اند و دوستان یک میلیون کمپین امضاء شما در جنبش مدنی زنان این را هم خواهند دید که حقوق مدنی مردم و برابری حقوقی زنان به رفاه و اقتصاد هم ربط دارد، و برای کسب و نگاهداری حقوق مدنی که به نظر شما در عرصه ای مجزا جریان دارند باید به ساختارهای اقتصادی هم دست برد. البته آقای مالجو باید از این قضیه آگاه باشند که در جنبش زنان استقبال از سیاستهای به اصطلاح "یاری گرفتن" از امپریالیسم آمریکا و اتحادیه اروپا، برخی از کنشگران جریان " کمپین یک میلیون امضاء " بوده که اعلام کرده اند: "آزادی" را هر که بیاورد خوش است! و چشمشان را به مداخله نظامی آمریکا در ایران دوخته اند. آقای مالجو نه استراتژی نوین شما ائتلاف با طبقات متوسط و مردمی و نه استراتژی آمریکایی دوستان یک میلیون کمپین امضاء شما خواهند توانست حتی بدرجه ای آزادی را برای زنان برقرار نمایند. به ثمر رسیدن خواستهای مدنی و سیاسی زنان در گرو این است که در ساختار اقتصادی تغییر و تحولاتی انجام گیرد، بدین معنا این هم کار جنبش سوسیالیستی است، جنبش زنان فقط با متحد شدن با جنبش کارگری می تواند به استراتژی سوسیالیستی دست یافته، و رهایی کامل خود را از چنگ نظام سرمایه داری تضمین نماید.

### پاورقی:

(1) تغییر برای برابری: دکتر محمد مالجو، اقتصاددان و استاد دانشگاه در گفت و گو با سایت تغییر به تحلیل تأثیرات جنبش زنان بر وقایع پس از انتخابات ۸۸، تأثیر مهاجرت فعالان مدنی و نیز تأثیر این تحولات بر جنبش زنان می پردازد. به زعم وی تحولات سیاسی به گونه ای رقم خورده است که جنبش زنان را ناگزیر از اتخاذ تاکتیک های تازه ای در ساختار فعالیت و مطالبات می کند. مالجو در انتهای این مصاحبه با اشاره به موقعیت فعلی جنبش زنان در ایران می گوید: "حتی پس از شکست سیاسی سه ساله ی اخیر نیز جنبش زنان عیناً مثل جنبش سبز هنوز درنیافته است که نیاز به تغییر جهتگیری طبقاتی خود دارد، چندان که به سهم خود ائتلاف با طبقه ی بورژوازی را به کناری بگذارد و در عوض در خدمت برقراری نوعی ائتلاف طبقاتی میان طبقه ی متوسط و طبقات مردمی قرار گیرد..."

(2) تأثیر جنبش زنان بر وقایع بعد از سال ۸۸ را چگونه ارزیابی می کنید؟

جنبش زنان نیز متناسب با درجه هایی از تشکل یافتگی که داشت یکی از هویت های جمعی بود که به حضور توده های معترض در خیابان دامن زد، به همان ترتیب که مثلاً گروه های متشکل سیاسی معترض یا



### ارزیابی می کنید؟

حکم تبعید را نیز در همین چارچوب میتوان بهتر درک کرد: تنبیه محکومان تبعیدی فقط نیمی از نیت حاکمان را نشان می‌دهد، نیمه‌ی مهم‌تر شاید عبارت باشد از خفه کردن صدای محکوم تبعیدی با ابزار فاصله‌ی جغرافیایی. هر چه میزان بیشتری از فشار نارضایی از طریق گزینه‌ی مهاجرت نشت کند، میزان کمتری از فشار نارضایی برای به کار انداختن گزینه‌ی اعتراض در اختیار هست. از این رو، مهاجرت از کشور مبدأ می‌تواند شکوفایی هنر اعتراض را میان شهروندان تضعیف کند. با همین تحلیل است که معتقدم مهاجرت انبوهی از فعالان جنبش زنان در سه سال اخیر نیز به تضعیف جنبش زنان در داخل کشور دامن زده است.

**(6) ادامه‌ی فعالیت تشکل‌های زنان دارای تجربه‌ی کار شبکه‌ای و دمکراتیک مانند کمپین یک میلیون امضا اینک با چه چشم اندازی مواجه است؟**

خیلی از تشکل‌های زنان علی‌الخصوص کمپین یک میلیون امضا که مورد اشاره‌ی شما قرار گرفت اصولاً از ابتدا از نعمت سانترالیسم دموکراتیک به تمامی محروم بودند. با واقعیت سترگ نظام سیاسی سرکوبگر نمیتوان از طریق سازماندهی شبکه‌ای برخورد کرد. این عیناً همان توهمی است که بسیاری از فعالان جنبش سبز نیز درباره‌ی شبکه‌های اجتماعی دارند. به همین قیاس است عارضه‌ی فقدان رهبری در جنبش یا همچنین بی بهره بودن از ایدئولوژی مبارزه در عین حال هنوز در فضای جدید اصولاً به این پرسش پاسخ داده نشده است که آیا استراتژی جنبش زنان کماکان بازی در زمین قانون است یا معطوف به فراتر رفتن از نظم موجود سیاسی و اقتصادی. ایضاً هیچ مشخص نیست که جنبش زنان کماکان برای تحقق تغییرات حقوقی تلاش می‌کند یا از گفتگو با تالارهای قدرت به تمامی مأیوس شده است. وانگهی حتی پس از شکست سیاسی سه ساله‌ی اخیر نیز جنبش زنان عیناً مثل جنبش سبز هنوز درنیافته است که نیاز به تغییر جهت گیری طبقاتی خود دارد چندان که به سهم خود ائتلاف با طبقه‌ی بورژوازی را به کناری بگذارد و در

جنبش دانشجویی یا جنبش غیرمتشکل جوانان و امثالهم در تقویت منازعه‌ی خیابانی بر ضد هیأت حاکمه نقش داشتند. اما اگر نمی‌توان کل حضور مردمی در خیابان را فقط به نقش آفرینی گروه‌های سیاسی یا اجتماعی متشکل نسبت داد، به همین ترتیب نیز نمی‌توان کل حضور زنان در عرصه‌ی خیابان را فقط به نقش آفرینی جنبش زنان تقلیل داد. کارکرد جنبش زنان در منازعه‌ی خیابانی هشت ماهه‌ی پس از انتخابات نه در خلق محل جدیدی برای منازعه بلکه در تقویت همان محل منازعه‌ای بود که در فردای انتخابات به دلیل تفرقه در طبقه‌ی سیاسی حاکم شکل گرفته بود، یعنی خیابان و فضای مجازی. جنبش زنان نه می‌توانست قلمرو جغرافیایی منازعه را گسترش دهد و نه می‌توانست محل جدیدی برای منازعه خلق کند. اینجا دارم از تأثیرگذاری مستقیم جنبش زنان بر منازعات خیابانی پس از انتخابات حرف می‌زنم، اما نقش آفرینی غیرمستقیم جنبش زنان در مجموعه‌ی رویکردهایی که به سهم خودشان نیروی محرکه‌ی شکل‌گیری نارضایی از عملکرد هیأت حاکمه بود بحث کاملاً مجزایی را می‌طلبد.

### (3) وقایع پس از انتخابات چه تاثیری بر جنبش زنان داشته اند؟

پیروزی در این منازعه دستکم در کوتاه مدت با اقتدارگرایان بود. یعنی فرصتی سیاسی که برای تجلی شکاف‌های اجتماعی در قالب عمل دسته جمعی پدید آمده بود به مدد قوه‌ی قهریه عجلتاً از میان رفت. اقتدارگرایان از آن هنگام به بعد اصولاً با شکل‌گیری هر نوع هویت و تشکل دسته جمعی به شدت مقابله کرده‌اند. این حرف درباره‌ی تشکل‌های جنبش زنان نیز صادق بوده است. هر گونه پتانسیل نمایندگی و هر نوع تشکل جمعی به صورت گوناگون شدیداً زیر ضرب بوده است. درجه‌ی تشکل یافتگی جنبش زنان نیز در دو سال اخیر به سرعت کاهش یافته است.

### (4) رابطه‌ی جنبش زنان با حرکت‌های سیاسی عمومی چیست و آیا اساساً پیوند این جنبش با جریانات سیاسی به نفع مطالبات زنان خواهد بود؟

شهروندان و نیروهای اجتماعی در وضعیت مجادله نمیتوانستند از تظلم و دادخواهی کمابیش طرفی ببندند و هنوز امیدوار بودند نهادهایی ولو با حداقلی از استقلال و بی طرفی وجود داشته باشند تا با استفاده از سازوکارهای قانونی و عرفی به تظلمشان رسیدگی کنند. اما شهروندان

در وضعیت منازعه به دو گروه متمایز ستیزه جو تقسیم شده اند و خود نهادهای قانونی از قضا جانب یک طرف منازعه را گرفته اند و از اینرو سازوکارهای تظلم و دادخواهی و مطالبه محوری تا حدود زیادی عملاً منتفی شده است. جنبش زنان در وضعیت منازعه اصولاً نمیتواند مستقل از جریان عمومی سیاسی حرکت کند. اما حرفم نباید موهوم این معنا باشد که جنبش زنان ضرورتاً تابع و زیردست جنبش عمومی اعتراضی است. شکل و محتوای جنبش اعتراضی اصولاً خودش از جهات عدیده‌ای تحت تأثیر انواع جنبش‌های اجتماعی است.

### (5) در این میان، تأثیر مهاجرت کنشگران جنبش زنان بر جنبش زنان را چگونه





## کارت قرمز برای برنامه ریاضت اقتصادی پیتر اشتیاینیگر-ترجمه مینا اخگر

مقدمه مترجم - روزنامه آلمانی یونگه ولت در تاریخ بیست و سه مارس مطلب حاضر را بچاپ رسانیده است. اعتراضات توده ای علیه ترویکا که در ماههای اخیر در کشورهای اروپا گسترش یافته است در کشور پرتغال به اوج خود رسید و کارگران و مردم زحمتکش همزمان در سی و هشت شهر به اعتصاب و راهپیمایی دست زدند و با شعارهای نه به استثمارخشم خود را به نمایش گذاشتند. بحران سرمایه داری که طبقه کارگر در بوجودآوردن آن هیچ نقشی نداشته و حرص و سیری ناپذیری سرمایه عامل آن است از طرف سرمایه جهانی با برنامه های ریاضتی دولت ها پورش بی وقفه ای به سفره خالی کارگران و سایر مردم زحمتکش آورده اند بی شک طبقه کارگر و سایر زحمتکشان در مقابل آن مقاومت می کنند و پرتغال نمونه برجسته ای از آن است.

انتقاد س گ ت پ در توافقات دولت پرتغال با اقدامات مشترک ترویکا ( اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول و بانک مرکزی اروپا) است که حاصل آن فشار بر بازنشستگان و بیکاران، تحمیل موقعیت بدتر بیشتر پرتغالی ها است و عملکرد اقتصادی احتمالاً در سال جاری 3، 3 درصد کاهش می یابد. کاهش دستمزدها، ساعت کار طولانی، کاهش بودجه آموزش و پرورش و بهداشت، خصوصی کردن بسیاری از شرکتهای دولتی، افزایش بیکاری (یک پنجم) را در پی خواهد داشت. حداقل دستمزد قانونی 432 یورو تا زیر خط فقر سقوط کرده است. با توجه به وضعیت مخاطره آمیز بیشتر جوانهای پرتغالی شانس کاری را در سایر کشورهای اروپایی، برزیل، و مستعمره سابق پرتغال در افریقا مانند آنگولا جستجو می کنند. به تنهایی در سال 2011 دویست هزار نفر در جستجوی زندگی بهتر به کشورهای دو زبان محاوره ای پرتغالی و اسپانیایی مهاجرت نموده اند.



### صد هزار نفر در پرتغال علیه طرح ریاضت اقتصادی ترویکا دست به اعتراضات گسترده ای نمودند.

اکثر پرتغالی ها نمی خواهند زهر داروی بروکسل و برلین را قورت دهند. بنابراین روز پنج شنبه با اعتصاب بیست و چهار ساعته علیه وام و ریاضت مالی و استثمار و فقر که دولت دست راستی لیسبون در ازای کمک های مالی بین المللی هفتاد و هشت میلیارد یورویی به آنها تحمیل نموده به پا خاستند.

هشتمین اعتصاب عمومی پس از انقلاب میخکی در سال هزار و نهصد و هفتاد و چهار نشانه هایی از خود را در سراسر کشور به جا گذاشته است و در حد امکان به توقف بخش حمل و نقل، مترو، اتوبوسرانی در پایتخت شهر لیسبون تا صبح روز جمعه انجامید، با اعتصاب کارگران هفت بندر مهم حرکت خطوط کشتیرانی نیز متوقف شد. در بیمارستان ها و بخش آتش نشانی تنها یک اورژانس وجود دارد. بسیاری از مدارس و ادارات دولتی بسته شده اند. بخش خدماتی جمع آوری زباله ها و تعدادی از شرکت های صنعتی در بخش خصوصی از جمله کارخانه های بوش در منطقه براگه و شرکت اتومبیل تینیکو در سیتوبال را نیز شامل شد. اعتصابیون در مناطق مختلف مورد تعرض و حمله پلیس قرار گرفتند. اعتصابیون در حال افزایش بودند. این بار اعتصاب عمومی بر خلاف چهار ماه قبل توسط بزرگترین اتحادیه مرکزی سراسری س گ ت پ اینترسیندیکال فراخوان داده شده بود. در رهبری اتحادیه

## کودکان کار، بردگان بی دفاع عصر ما سحر صبا



کارکودکان پدیده ای است جهانشمول که سرمایه داری در اوج توحش و بربریت آن را به اشکال مختلف برای سودهی هر چه بیشتر بکار می گیرد. راز و رمز استثمار این "بردگان کوچک و نحیف" در زنجیره تولید کمپانی های چند ملیتی و تراستها نهفته است، درسیستی که برای سود آوری هر چه بیشتر مرزها را در می نوردد، به حریم انسانی، انسانها تجاوز می کند، انسانها را از هر سن، نژاد، ملیتی و رنگی به بردگی می کشد و هر روز با له کردن میلیونها انسان در دخمه هایی که محل کار نامیده میشود آمال و آروزهای انسانی را دفن میکند و اکثریت کثیری را از حداقل درجه ی زیستن محروم میسازد. "بردگی کودکان"، در چارچوب این سیستم بشدت استثمار گرانه و غیر انسانی که با کارهای سخت و طاقت فرسا، تعدی، تجاوز، و مرگ تدریجی همراه است معنی می یابد.

توحش سرمایه که مبنایش بر استثمار فرد از فرد است هر روز تولید و باز تولید میشود، اما بردگی ارزان کودکان تجسمی از کریه ترین شکل این استثمار است. کار کودکان نماد آروزهای تحقق نیافته میلیونها کودک کارگر و فرزندان کارگرانی است، که در پی لقمه نانی برای زنده ماندن امروز را به فردا سر می کنند. برخوردار شدن از یک مکان امن، دسترسی به بهداشت و تحصیل، حداقل امکانات رفاهی و تفریحهای کودکانه، جزء رؤیاهای این کودکان است که آن نیز تا نظام بردگی سرمایه بر رأس قدرت است، هیچوقت تحقق نخواهد یافت. کار کودکان سودآوری خیلی بالایی برای سرمایه دارن دارد. در مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری جهانی، کار کودکان یکی از این پروژه های دائمی و بی انتها است، که، میلیونها کودک کارگر که بخش قابل ملاحظه ای از طبقه کارگر را تشکیل می دهند بطور ناخواسته جزء محروم ترین، بی حقوق ترین و بی دفاع ترین بخش طبقه کارگر جهانی می باشند.

سرمایه داری کار کودکان را در تقابل با کار زنان و به عنوان نیروی کار ارزانتر بخدمت گرفت. و همچنین کار کودکان ناشی از فقر خانواده های آنان و به طبع آن، برای پرداختن به نوعی از کار اجباری برای زنده ماندن و گذران زندگی شکل گرفت. نیرویی که دستمزد کمتری به آنها پرداخت میشود، ساعات کار طولانی تری به آنها تحمیل میشود، و در قبال آنان کسی تعهدی ندارد، کار این کودکان کار در چارچوب هیچ قانونی نمی گنجد، به آسانی تولید بر متن فشار و شدت بالای کار را بدون هیچ دردسر و اعتراضی برای آنها سازمان می دهند، به رقابت در درون صفوف آنها دامن میزنند و سقف دستمزدها را باز هم پایینتر می آورند، و به اعتبار همه اینها، سودآوری بیشتر سرمایه را تضمین می کنند. این پروسه در نهایت به بیکاری بیشتر بزرگسالان و والدین این کودکان کارگر می انجامد و فقر و فلاکت را افزایش میدهد.

آمارها نشان می دهد که در کشورهای در حال توسعه و حاشیه وضع کودکان بسیار دردناک تر و وخیم تر است. در این کشورها سرمایه داری به عریان ترین شکل جنایت می آفریند، به دلیل عدم وجود قوانین حمایتی در جهت دفاع از کودکان، میزان رشد اقتصادی پایین، تقسیم ناعادلانه ی ثروت که باعث به وجود آمدن

تضادهای طبقاتی شدیدی شده است و فقر گسترده ای را بر این جوامع حاکم کرده است، کودکان را به شکل وسیعی در معرض خشونت، فقر، تجاوز و بردگی قرار داده است. بردگی مزدی کودکان، در کشورهای "جهان سوم"، از جمله: کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بیشترین رقم را شامل میشود، سود حاصل از کار کودکان عمدتاً نصیب سرمایه داران بزرگ می شود و این جزء مهمی، از زنجیره تولید کمپانی های چند ملیتی است.

در غرب، یعنی در آمریکای صنعتی و پیشرفته، استثمار کودکان در سطح وسیعی رواج دارد. سود حاصل کمپانیهای آمریکایی از استثمار کار کودکان سالانه به میلیونها دلار میرسد. استثمار کودکان، در عصر حاضر، مهر قوانین ضد بشری سرمایه داری،



معمولاً به هر خواست کارفرمای خود تمکین می‌کنند. ۵. خصلت پنهانی و غیر قانونی کار کودکان سبب می‌شود که آنها از کمترین حقی برای تشکل یابی برخوردار نباشند، از جانب تشکل‌های کارگری مورد حمایت جدی قرار نگیرند، و به قربانیان دست و پا بسته ی صاحبان سرمایه تبدیل شوند.

۶. به کارگیری کودکان کارگر، بویژه در شرایط حاضر که مشخصه ی آن، بحران اقتصادی، بی‌کاری و فلاکت میلیونی است، سطح دستمزدها را پائین می‌آورد، رقابت بین کارگران برای اشتغال را تشدید می‌نماید، و به اعتبار همه این‌ها، از یک سو به سودآوری افزون‌تر سرمایه و از سوی دیگر به فقر و فلاکت باز هم بیشتر کارگران می‌انجامد.

کار کودکان فقط به یک سری از صنایع محدود نمیشود، در هر جا که آثاری از بردگی سرمایه وجود دارد، کودکان حضور دارند. تقریباً هیچ رشته‌ای از کار، از کارخانه‌های صنعتی گرفته تا کارگاه‌های قالی بافی و از صنعت کشاورزی گرفته تا معادن، نیست که با بردگی کودکان، عرق و گرفتن رمق آنان عجین نشده باشد.

در بخش صنعت بعلت بازدهی کار بالایی که این "بردگان ارزان" دارند، اکثر آنها در کارخانه های صادراتی به کار گمارده میشوند. در کشورهای حاشیه ای بخشی از کودکان کارگر برای کشورهای صنعتی و پیشرفته محصولات ورزشی می‌سازند، بخصوص بیشتر محصولات "نایکی"، "گپ" و "آدیداس" که از کارخانه های معروف تولید پوشاک و محصولات ورزشی هستند از طریق این بردگان مزدی خردسال تولید میشود. از آنجائیکه مراجع بین‌المللی حقوق کودکان از جمله: کنوانسیون "سازمان بین‌المللی کار"، "کنوانسیون حقوق کودک" سازمان ملل، سازمان جهانی کار (آی. ال. او) خود دست نشانده کشورهای امپریالیستی هستند، سعی می‌کنند جنایاتی را که سرمایه داری بر این کودکان روا می‌دارد افشاء نموده و بیشترین نفع شامل حال سرمایه شود، بهمین دلیل هیچوقت آمار واقعی کودکانی که به کار بردگی و اجباری گمارده شده اند و همچنین وضعیت اسفناک آنها را اعلام نمیدارند. میزان این کودکان کارگر در سطح جهان را آگاهانه درصد بسیار پائینی برآورد می‌کنند و براین جنایت سرمایه صحنه می‌گذارند و نهایتاً سعی دارند با اجرا نمودن یکسری از طرحهای

رفرمیستی، بردگی کار کودکان را موجه تلقی نموده و وانمود می‌کنند برای "مقبول‌تر" نمودن این طرحها در تلاشند. با وجود پنهان نمودن و انکار این حقایق از جانب این نهادهای بین‌المللی، اما زشتی و غیر انسانی بودن چهره عریان توحش سرمایه و مصائبی که برای این کودکان خردسال ایجاد می‌نماید، هیچ جای شک و توهمی باقی نمی‌گذارد. به علاوه، بهره‌کشی از کودکان چه در کارخانه‌ها، مراکز صادراتی و چه در عرصه‌های دیگر، جزء ذات وجودی نظام سرمایه‌داری است. با تقسیم کار کودکان به رشته‌های صادراتی و محلی، و ضروری تشخیص دادن کار کودکان در مراکز و کارخانه‌های صنعتی به علت کمک به گذران خانواده‌هایشان، می‌توانند از یک سو استثمار کودکان در این رشته‌ها را امری طبیعی تلقی نمایند و از سوی دیگر، ۹۵ درصد کار "کودکان کار و رنج" سراسر جهان را بی‌اهمیت و قابل اغماض تلقی نمایند.

در عصر "تمدن پوشالی" سرمایه‌داری و پیروزی بازار آزاد، که توحش و بربریت را به اوج رسانده، "بردگی مدرن" کودکان به یکی از سودآورترین معاملات سرمایه‌داری جهانی تبدیل شده

۴. کودکان کارگر عموماً به حقوق خود آشنا نیستند، احساس ترس و وحشت می‌کنند، نمی‌توانند از حقوق خود دفاع نمایند و بنا به همین دلایل نسبت به کارگران بزرگسال، حرف شنوتر و مطیع‌تر هستند. کودکان کارگر از ترس از دست دادن کار و اخراج نشدن،

قانون سود و رقابت، را بر پیشانی خود دارد. فقر و فلاکت میلیون‌ها خانواده کارگری و کم درآمد، کودکان را به برزخی از کارهای سخت و پر مخاطره می‌کشاند. و تمایل و اشتیاق صاحبان سرمایه به استفاده از نیروی کار ارزان کودکان و استثمار آنان، دایره فقر و فلاکت را وسیع‌تر و عمیق‌تر می‌کند. در پی سیاستهای ضد کارگری نئولیبرالی و اجرای آن از طریق "صندوق بین‌المللی و بانک جهانی پول" که خصوصی‌سازیها را دنبال داشت، فقر، فلاکت و خانمانسوزی را برای طبقه کارگر و فرو دستان به همراه آورده است. نمونه ای از آن، بیکارسازیها و کاهش بودجه خدمات اجتماعی است، که بیشترین ضربه را به امر آموزش و بهداشت و امکانات رفاهی کودکان وارد نموده است. خانواده‌های کارگری و کم درآمدی که تحت فشار اقتصادی قرار دارند و یا در اثر بحرانهای اقتصادی کار و کمک هزینه‌های زندگی خود را از دست می‌دهند، غالباً، چاره‌ای نمی‌یابند جز آن که مخارج مربوط به آموزش کودکان را از لیست هزینه‌های زندگیشان حذف کنند و در عوض، آنان را به کار بگمارند.

بحرانهای شدید اقتصادی جهانی چند سال اخیر که دامن اکثر کشورهای جهان را گرفته است، سطح آموزش، بهداشت و امکانات رفاهی کودکان را کاهش داده است. در آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین، و حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی، نه فقط تعداد دانش آموزان تحصیلات ابتدائی و متوسطه کاهش یافته، که سطح امکانات آموزشی (معلمین و مراکز آموزشی و...) هم پشددت تقلیل یافته است. بهمین دلیل بخشی از این کودکان ناچاراً جذب بازار کار شده اند. کار کودکان در ابعاد وسیع تری سبب رونق و سودهی بیشتر بنگاهها و شرکتهای چند ملیتی در نظامهای سرمایه داری شده است. کار کودکان از این نظر حائز اهمیت و مورد توجه سرمایه داران است و نعمت می‌آفریند

۱. دستمزد کودکان کارگر در قیاس با کارگران بزرگسال، بسیار پائین‌تر است و در بهترین حالت فقط به سقف یک سوم یا یک دوم دستمزد این کارگران می‌رسد. به علاوه انبوهی از کارگران خردسال، در ازای قرض خانواده‌هایشان، در اختیار صاحبان سرمایه قرار می‌گیرند و از بابت کار سخت و طولانی خود، هیچ مزدی به آنها تعلق نمی‌گیرد.

۲. ساعات کار کودکان کارگر بسیار طولانی است، گاهاً تا ۱۶ ساعت در روز به طول می‌انجامد و بسته به نظر کارفرماها، به راحتی تغییر هم می‌کند. کارگران کم سن و سال، در برابر اضافه کاری اجباری و یا سختی و فشار کار، از حقوق و مزایای بیشتر برخوردار نیستند.

۳. کار کودکان کارگر بر قراردادهای متعارف کار متکی نیست و صاحبان سرمایه و دولت‌ها هیچ تضمینی در قبال آنان بر عهده نمی‌گیرند. آنها می‌توانند این "کارگران فرودست خردسال" را بمراتب آسانتر از بزرگسالان تنبیه، تطمیع و اخراج کنند و دستمزدهایشان را پرداخت ننمایند و تحت فشار قرار دهند، از حق بیمه و بهداشت آنان را محروم نمایند، و در قبال خطرات و صدمات جسمی محل کار که در پاره ای مواقع حتی به مرگ منجر میشود شانه خالی کنند.

۴. کودکان کارگر عموماً به حقوق خود آشنا نیستند، احساس ترس و وحشت می‌کنند، نمی‌توانند از حقوق خود دفاع نمایند و بنا به همین دلایل نسبت به کارگران بزرگسال، حرف شنوتر و مطیع‌تر هستند. کودکان کارگر از ترس از دست دادن کار و اخراج نشدن،



گرفته میشوند. کار کودکان بخصوص در رشته های تولید خانگی، از ۴ تا ۵ سالگی آغاز میشود. قالبیابی یکی از این رشته هایی است که بیش از نیمی از نیروی کار شاغل را در آن، کودکان خردسال تشکیل میدهند. بخش زیادی از کودکان در بخش صنایع نساجی، پوشاک و چرم مشغول به کار هستند. کودک کار و خیابانی، کارگر ارزان، مطیع و خاموشی هستند که به شدیدترین نحوی مورد استثمار و سوء استفاده سرمایه‌دار و کارفرما قرار می‌گیرد. در بسیاری از موارد، از کودک، کار اضافه می‌کشند، تمام یا بخشی از مزد کودک کارگر را نمی‌دهند، به وی زور می‌گویند و او را تنبیه بدنی می‌کنند، مورد آزار و سوء استفاده جنسی قرار می‌دهند، او را در حمل مواد مخدر مورد سوء استفاده قرار می‌دهند. این کارگر خردسال، که دنیای کودکی را به اجبار ترک کرده است، در عین حال همواره در وحشت، ترس و ناامنی به سر می‌برد، اما همین کارگر کم سن و سال، کودک کار و خیابانی، در برابر وضعیتی که نظام سرمایه‌داری و سودجویی سرمایه‌داران بر وی تحمیل کرده‌اند، هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد. کودکان مجبور به کار هستند. به همین سادگی، "اجبار" به کار کودکان، بر متن فقر و استیصال آنان، "خواست" داوطلبانه از جانب جامعه سرمایه داری برای کار قلمداد می‌شود؛ امیال و آرزوهای انسانی کودکان برای یک زندگی انسانی، آموزش و تفریح و شادی خط می‌خورد؛ و تلاش می‌شود که کار کودکان از سنین بسیار پائین به رسمیت شناخته شود و معمول گردد، در حالیکه، نشاط کودکیشان و شیرۀ جانش، قطره قطره توسط سرمایه‌داران مکیده می‌شود، و در خدمت سودآوری بیشتر سرمایه در می‌آید. این واقعیت دردناک زندگی پر از درد و رنج میلیونها کودکی است، که شایسته بهره مندی از امکانات جمعی جامعه ای را دارند که متعلق به آنها است، بجای آوارگی، نا امنی و بردگی باید استعدادهای و خلاقیت‌های رشد و پرورش یابد. بردگی کودکان را اما، بدون شک، می‌توان متوقف کرد و از بین برد. بشریت امروزه به اندازه کافی ثروت و امکانات لازم برای ریشه کن کردن استثمار مزدی کودکان را در اختیار دارد. با همین حد از ظرفیت تولیدی و ارزش اضافه، می‌شود دنیایی فارغ از استثمار کودکان، دنیایی رها از تبعیض، گرسنگی و فقر، را سازمان داد. مخارج سالیانه تولید تجهیزات نظامی در سطح جهان، در حدود بیش از هزار میلیارد دلار است. اختصاص فقط دو الی سه درصد از این مبلغ هنگفت می‌تواند پنجاه تا شصت میلیون کودک را از بردگی، گرسنگی و ابتلا به بیماری‌های مسری نجات دهد و زندگی سالم و انسانی آنان را تامین کند. یک چهارم مخارج نظامی کشورهای غیر پیشرفته می‌تواند به مهم‌ترین مسائل و معضلات زندگی میلیونها کودک سراسر جهان پاسخگو باشد. در جامعه طبقاتی سرمایه داری، این کودکان ناخواسته جزء طبقه ای هستند که خود و خانواده هایشان خالق تمام نعمات آن جامعه هستند اما خود از تمام این نعمات محروم اند. در ایران به علت هدفمند کردن یارانه ها و تحریمهای اقتصادی بیشتر از هر زمان دیگر، کارگران و زحمتکشان در فلاکت و فقر بسر می‌برند. کودکان کارگر و خیابانی هم هر روز بر تعدادشان افزوده میشود. طبقات فرودست جامعه راه رهایی خود را در مبارزه طبقاتی جستجو می‌کنند. این وظیفه ی طبقه کارگر ایران است که ضمن مبارزه برای متشکل شدن، این " بردگان ارزان و کوچک " را هم در امر متشکل شدن یاری رسانند و با آموزش دادن آنها که رهایی اشان به

است. کودکان کارگران، زحمت کشان و انبوه گرسنگان جهان، نه تنها در چنگال فقر، بیماری و کار طاقت فرسا اسیراند، بلکه مورد آزار و استثمار جنسی هم قرار می‌گیرند تا از این طریق، سرمایه، سودآوری هر چه بیشتری را تامین نماید. گروه کودکان خیابانی و بی سرپرست که توسط شبکه باندهای مافیائی از خیابانها جمع‌آوری می‌شوند و با زور و تهدید به تن فروشی مجبور می‌گردند، تا بر ثروت نجومی این باندها بیافزایند از شمار قابل توجهی برخوردارند. این کودکان، در بدترین شرایط زیستی بسر می‌برند. ساعات طولانی از روز را بر حسب برنامه تعیین شده مجبور به تن فروشی هستند و در ساعات فراغت نیز در ساختمان‌های دربسته بشدت محافظت می‌شوند؛ به مانند بردگانی می‌مانند که به ازای فروش تن‌های خود از حداقل خوراک و سرپناهی برای گذران زندگی برخوردار می‌شوند و در مقابل نافرمانی نیز با شدیدترین تنبیه ها روبرو شده و در برخی مواقع هم، مرگ، انتظارشان را می‌کشد.

یک مورد دیگر که نظام سرمایه داری خانواده های کارگری را تا نسل اندر نسل مقروض می‌نماید بردگی قرض است، نه فقط این کارگران، که کودکان آنها را هم اسیر می‌سازد. بعنوان مثال: زندگی یوسف مسیح، نمونه گویای سرنوشت غم انگیز "بردگان قرض" است. او از سن شش سالگی به خاطر قرض پدرش، که مبلغی در حدود ۵۰۰۰ روپیه (معادل ۲۰۰ دلار) بود، کار در کوره‌های آجرپزی را شروع کرد. در سن چهارده سالگی، نه تنها قرض خانواده پرداخت نشده بود، که به ۹۰۰۰ روپیه هم افزایش یافته بود، و سرانجام در اعتراض به این بردگی ظالمانه بدست اوباشان سرمایه کشته شد. بردگی قرض، سیکل بسته‌ای است که هیچ گاه تمام نمی‌شود. زندگی یوسف مسیح، سرنوشت نسلها بعد از او خواهد بود. طبق آمارهای سازمان جهانی کار، بیش از ۴۰۰ میلیون کودک در سرتاسر جهان در کارهای پر مشقت مشغول به کار هستند یعنی در حدود ۲۰٪ کودکان.

در ایران حدوداً ۲ میلیون کودک خیابانی که فاقد سرپناه مناسب، زندگی امن و سالمی هستند، زندگی می‌کنند و مجبورند به خاطر بقای زندگی خود به کارتن خوابی، خیابان گردی، دست فروشی، گدایی، دزدی و بزهکاری و... دست بزنند. تا در این جنگ نا برابر حد اقل زنده بمانند! امروز کودکان خیابانی، و یا کودکانی که نیروی کارشان با بیرحمانه ترین شکل به استثمار گرفته میشود یک معضل جدی جامعه ایران است. در طول سه دهه حکومت ننگین جمهوری اسلامی، دستاوردی که برای میلیونها انسان به‌مراه داشته است فقر روز افزون، بیکاری، اعتیاد و بی خانمانی بوده است. بیشترین صدمات و عارضه این فقر و فلاکت دامن توده های فرودست جامعه را گرفته است. کودکان خانواده های کارگری اولین قربانیان این فجایع هستند. زمانی که خانواده های کارگری و زحمتکش به دلائل اقتصادی قادر نیستند فرزندان‌شان را حمایت و سر پرستی نمایند و دولت هم هیچ مسئولیتی در قبال این مصائب و سیه روزیها ندارد. خود دولت و سردمداران حکومتی که عامل تمام این نکبت و بدبختیها هستند، به این فلاکت و فقر دامن زده و هر روز آن را تولید و باز تولید می‌کنند، عاملان و مسببین اصلی بردگی و استثمار این کودکان می‌باشند. علیرغم قانون پوشالی و کذائی ممنوعیت کار کودکان زیر ۱۵ سال در ایران، هیچ محدودیت سنی، ساعات کار و رشته کار برای کار کودکان وجود ندارد. کودکان در اکثر رشته های تولیدی، خدماتی، و تجاری بکار



بیشتر قدم بردارد. فراخوان جنبش ضد سرمایه داری به اعتصاب سراسری در اول ماه مه امسال نقطه عطفی خواهد بود که طبقه کارگر جهانی نیروی طبقاتی خود را در برابر بورژوازی جهانی متعلق به خانواده های کارگری، با منفعتی مشترک هستند قطعاً به نمایش بگذارد. و این حرکت حامل این پیام خواهد بود که مبارزه ای مشترک را می طلبند. اما بدون حمایت کارگران متشکل به تنهایی قادر نخواهند بود در این مبارزه نقش تعیین کننده ای داشته باشند. تا جاییکه به سطح جهانی بر میگردد، امروزه جنبش عظیم ضد سرمایه داری در جریان است. که از چهار گوشه جهان فرو دستان و تهیدستان نظام سرمایه داری را به چالش کشیده اند و میروند که فریاد گرسنگان و محرومان سراسر دنیا با مبارزه و جایگزین کردن بدیلی، به این بردگی، نابرابری و استثمار پاسخ دهند. فریاد و خروش سراسری، همه جا طنین انداز است، باید دنیایی دیگر ساخت، عمر سرمایه داری بسر آمده، این جنبش در اوج عظمت و قدرتش اما هنوز از غایب اصلی، یعنی طبقه کارگر که بعنوان یک طبقه عرض اندام نماید رنج میبرد. گرچه این فریادها و شورشها صدای رسای بخش وسیعی از طبقه کارگر و متحدینش است، اما طبقه کارگر جهانی در فقدان تشکلهای واقعی و حزب طبقاتی اش، بشکل پراکنده به میدان آمده است. واقعیت این است این اعتراضات و اعتصابات موجود در این جنبش سراسری از آنچنان پتانسیل و نیروی بالقوه ای برخوردار است که بتواند پیش شرطهای این متشکل شدن را در دستور کارش بگذارد. امروز تمام کارگران و زحمتکشان که بردگان مزدی خرد سال بخش قابل توجهی از این طبقه را شامل میشوند نیاز به متشکل شدن دارند. بدون سلاح تشکل و اتکاء به نیروی طبقاتی نمی توان به جنگ بورژوازی تا دندان مسلح رفت.



امروز که در آستانه اول ماه مه روز جهانی کارگر هستیم، اعتراض تولید کنندگان ثروت دنیا پشت بورژوازی جهانی را به لوزه انداخته است. جهان در انتظار تدبیر دیگری برای تغییر این دنیای وارونه است. امروز بیش از هر زمان دیگر، دنیا چشم به انتظار به صحنه آمدن طبقه کارگر است که با شرکت فعال خود در جنبش ضد سرمایه داری در متشکل نمودن خود و متحدینش هر چه

انجام رساندن این رسالت انقلابی، فقط و فقط در توان طبقه کارگر و مبارزه بی امان او است که می تواند تضمین کننده دنیای برابر و توام با رفاه و آسایش برای همه شهروندان باشد که هیچ کودکی مجبور نباشد برای زنده ماندنش نیروی کارش را بفروشد و تن ظریف و نحیفش بر اثر استثمار و بردگی له شده و آرزوهای

کودکانه اش به گور سپرده شود.

## مروری بر تاریخ سینمای ایران داوود رحیمی

### بخش اول:

در اصل، حاصل کار ترانه سرا، آهنگ ساز و تنظیم کننده بوده که با صدای خواننده پخش شده و یا فلان فیلم سناریست داشته، کارگردان داشته، و فیلمبردار و...

دولتمردان و دیکتاتورها در ایران بر خلاف مخاطبین سینما اینرا خوب فهمیده بودند و مورد سوءاستفاده قرار داده و تا حدود زیادی هم موفق شده بودند تا بدینوسیله جامعه را در کنترل و در جهت اهداف خودشان در بیاورند.

مردم را بوسیله سینما سمت سو بدهند به جاهایی که هرگز به حق و حقوق خودشان نینادیدند. سینما در گذشته و قبل از انقلاب اسلامی برای گرفتن پروانه ی ساخت و نمایش می بایست چند هدف را دنبال میکرد و در سناریو پر رنگ به چشم می خورد.

یک. اول اینکه جامعه ایران پیشرفته است و همچنان هم پیشرفت میکند. دو. تبلیغ دین مبین اسلام. سه. کار کردن روی عواطف و احساسات مردم.

پس فیلم خوب از نظر مخاطب، فیلمی بود که حول دو طیف سیاه و سفید در حرکت باشد، یعنی داستان آدم بده و آدم خوبه. آدم خوبه(خیر) که قهرمان فیلم هم بود در آخر پیروز میشد و بر آدم بده(شر) غلبه میکرد همیشه چون آدم جوانمردی بود، شخصیت آدم خوبه براین مبنا نوشته میشد که: قانع بود، با خدا بود و در نهایت تنگدستی خدا را بیاری طلب میکرد، بزن بهادر بود و... گنج

قارون را نمیخواست یا در نهایت جوانمردی در فیلم کوچه مردها، نامزدش را به دیگری هدیه میکند، ضمن اینکه نظر و خواست نامزده هم در این راستا هیچ بود و کلاً در این نوع از سینمای ایران، زن نقش مصرفی داشته و نه تعیین کننده و از این روی همیشه تزئینی بود برای فروش بیشتر فیلمها و تکمیل کننده سکانسهای فیلمهای کافه ای.

ولی پاشنه چنین نچرخید و کسانی هم وارد سینما شدند و فیلمهایی ساختند که بر خلاف اهداف دولت وقت پیش رفت، عمل کرد و در اواسط دهه چهل بودیم که اصطلاحات فیلمهای ضد داستان و قهرمان در سینمای ایران شکل گرفت و تبدیل شد به یک سبک و این راستا، جنگی در گرفت بین آن سینمای اولی و این سینمای دومی، و من در این نوشتار منظور دارم که این جنگ و جدال را شخم بزنم و مفصل به آن بپردازم.

یکطرف، سینمای متجدد بود که حمایت دولت و روحانیت را بهمراه داشت و در اصل توافقی بود بین روحانیت و دولت، چونکه

در ایندوره و با وجود امکاناتی که تکنولوژی در اختیارمان گذاشته است با سه کلیک میتوان رفت وارد اینترنت و گوگل گشته و شروع به خواندن نمود، مبنی بر اینکه که سینمای ایران در ابتدای قرن بیستم و در زمان مظفرالدین شاه توسط آوانس اوگانیانس به ایران آورده شد و دومین ساخته او بنام حاجی آقا آکتور سینما، بعنوان اولین فیلم جدی در ایران توسط اوگانیانس به روی اکران آمد که البته له دلیل شرایط آن دوران، مورد استقبال زیادی واقع نشد.

قصد و منظور من از این نوشتار این نیست که به این مسائل بپردازم که البته دانستن همه اینها را برای هر علاقمندی به سینما لازم و ضروری میدانم و اگر از تکرار آن پرهیز میکنم بدین دلیل میباشد که همه این مطالب، آمار، ارقام، تاریخ نگاری جامع و مفید سینما را میتوان در گوگل یافت، خواند و با اطلاع شد.

و اما نگاه من از سینما؛ که کمتر سینما نویسی به آن پرداخته و یا اگر هم در جایی عنوان شده بسیار سطحی، گذرا و ساده از روی آن گذشته اند. سینما در ایران، اوایل دهه 1310 مورد توجه سیاستمداران ایرانی قرار گرفت و رضا خان که خیلی سعی داشت جامعه ایران را متجدد نشان دهد سینما را ابزار مناسبی دید برای پیشبرد اهداف خویش.

شعر و ادبیات در ایران خیلی و مراتب جایگاه ویژه ای نزد مردم داشت و همیشه در جای جای تاریخ مورد توجه واقع شده و پر است از مشاهیر ادبی و آنقدر که از حافظ، سعدی، مولوی، خیام و فردوسی یاد میکنیم و افتخار سازی! از نقاشی، تابلو سازی و حتی مینیاتور یادی نمیکنیم و همین قضیه هم در سینمای ایران در ابتدا تا به امروز تأثیر گذار بوده است.

و نیز فیلم خوب، همیشه برای ما فیلمی بوده که پیام داشته باشد و دارای سوژه داستانی بوده و در آن، خود و زندگی مان را ببینیم. شاید خیلی شنیده ایم که دیدید فلان فیلم چی میگفت؟! یا فلان ترانه را شنیدی؟! و باز هم ب همین دلیل می باشد که در ایران، نویسنده فیلم و عوامل پشت دوربین، و یا ترانه سرا و آهنگ ساز، زیاد شناخته نمی شوند و بجایش، هنرپیشه و یا خواننده را شناسنامه آن کار تولید شده میدانیم.

هزاران بار گفته ایم و شنیده ایم که آهنگ داریوش و... و یا فیلم فردین و....، بدون اینکه فکر کنیم آن ترانه ای که داریوش خوانده



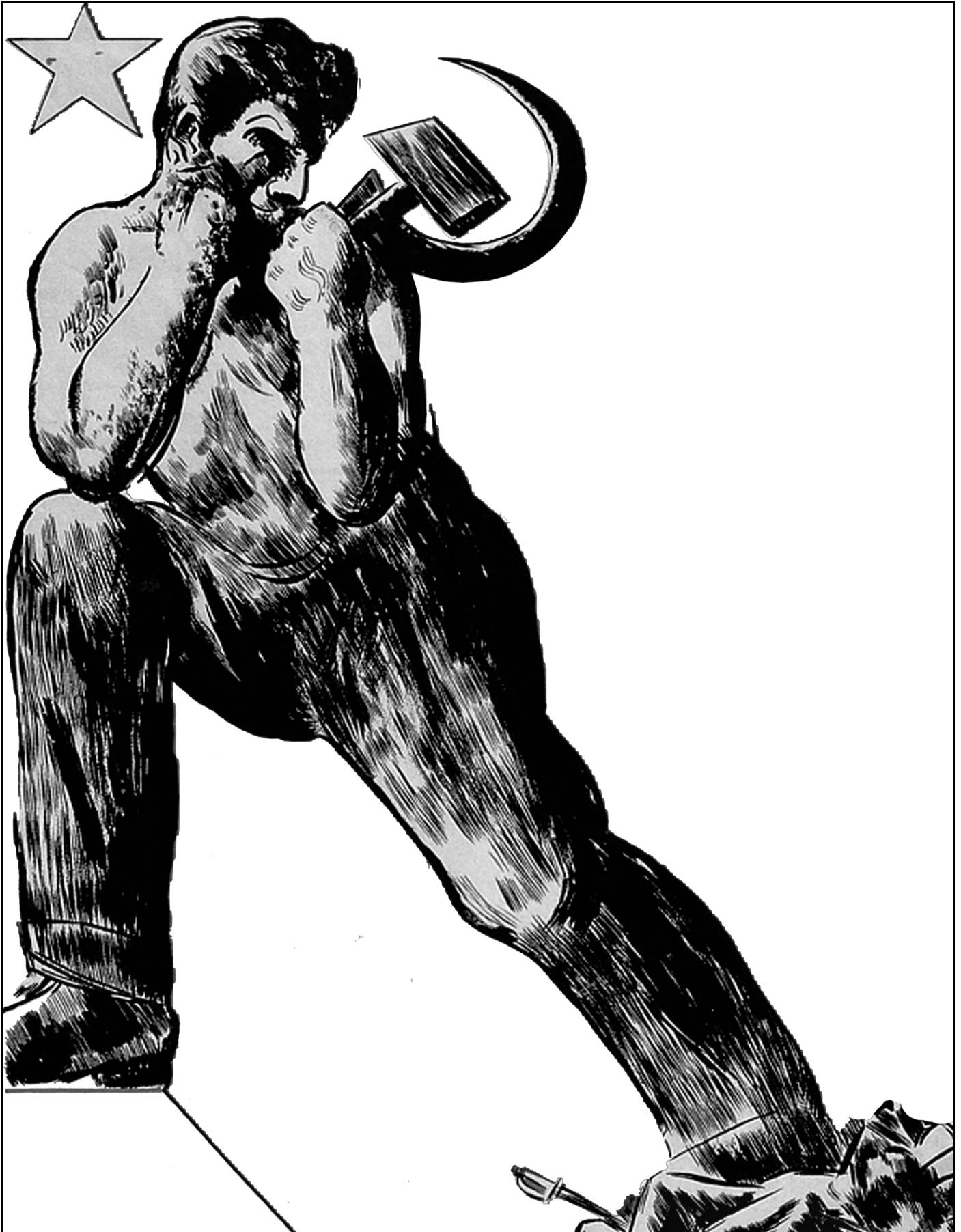




معمول ایران به نمایش گذاشت و مراد برقی زن را محتاج پدر و بعد شوهر عنوان کرد و سعی در آن داشت تا جای بیاندازد که تواناییهای زن را فقط در عاشق شدن و عشوه گری بنمایش بگذارد و متأسفانه شاهد آن بودیم که این دومی بیشتر از اولی مخاطب و بیننده داشت و اینکه چرا!! همین مورد بحث من در این نوشته ها و تاریخ نویسی میباشد.  
امیدوارم دنبال کنیم و با بیان نظریات خودتان یاریم کنید.  
ادامه دارد...

آخوندها بیش از این توافق، سینما را ممنوع و حرام اعلام کرده بودند و ساختن و ایجاد سالن سینما در بسیاری از شهرهای ایران از طرف مراکز دینی و مراجع ممنوع اعلام شده و ما سالن نمایش فیلم نداشتند، و سینمای متکامل، یا متحول، و یا مترقی بود که تنها پشتوانه اش مردم بودند که البته اکثر این فیلمها و ساخته ها یا توقیف میشدند و یا در مواجه شدن با تبلیغات منفی دولتی به درآمد مالی چشمگیری نم پرسیدند، ورشکسته شده و تهیه کننده ای هم پیدا نمی شد که حاضر شود بر روی این فیلمها سرمایه گذاری کند. من در این نوشته و در 45 قسمت و از ورود به اولین فیلم صامت ایران "دختر لر" یا "جعفر و گلنار" که بنا به نبود امکانات و امنیت در هند، توسط سینتا ساخته شد، فیلمها را مورد نقد و بررسی قرار دهم و تاریخی را بنویسیم که نشان دهد مثلاً "خانه ی قمر خانم" ساخته بهمن فرمان آرا، حاصل چه دوره و شرایط به لحاظ وضعیت سیاسی اقتصادی و اجتماعی مردم ایران دوران خودش بود و بنوعی گریزی بزنیم به آن دوره از شرایط چگونگی زیست مردم و اینکه چه دلیلی و هدفی تلویزیون موسوم به ملی را وادار کرد که با سرمایه کلان و با عجله برای مقابله با فیلم بهمن فرمان آرا بلافاصله مراد برقی را بروی تصویر بیاورد. خانه قمر خانم، زن را در غالب و نقشی کاملاً متفاوت و بر خلاف سینمای





مصاحبه با شهرام یوسفی یکی از فعالین قدیمی جنبش کارگری

## مقدمه ای بر مصاحبه

بخش از سال را مجبور بودم در مزرعه کشاورزی کار کنم، و بقیه سال را درس میخواندم. به دلیل مشکلات خانوادگی و مبتلا شدن پدرم به بیماری و سپس درگذشت او از سال 1354، کار درپالایشگاه تبریز را شروع کردم. به علت وضع اقتصادی بد خانواده ام بعد از مرگ پدرم مجبور بودم کار کنم. یکی از برادرهایم که از من بزرگتر بود دانشجوی دانشگاه تبریز بود. او با دانشجویان چپ آن زمان که اکثراً هواداران چریکهای فدائی خلق بودند در رابطه با این سازمان فعالیت میکرد. هواداران چریکهای فدائی که قسمت اعظم آنها دانشجوی بودند طبق سیاستهای سازمانیشان به خانه های تیمی ملحق میشدند، زمانیکه زیر ضرب میرفتند و شناسایی میشدند ناچار بودند تمام جزوات و اعلامیه های سازمانی را از خود دور کنند و آنان بدون هیچ احساس مسئولیتی این متریل را بصورت بسته بندی در حیاط منازل مردم و بخصوص منزلی که می دانستند به چریکها سپاتی دارند می انداختند. از آنجائیکه برادرم با آنها فعالیت میکرد، بیشتر اوقات در وقت معینی یک بسته به حیاط ما پرتاب میشد. اما هیچ موقع به این مسئله توجه نداشتند که چه افرادی در این منازل زندگی می کنند و امکان دارد به خطر بیافتند. ما حدوداً میدانستیم نزدیکیهای ظهر این اتفاق می افتد. مادرم خیلی با ما همراه بود و مسائل ما را درک میکرد، بهمین دلیل چند ساعتی در حیاط منتظر میشد تا بمحض اینکه بسته توی حیاط افتاد آن را قایم کند. افراد دیگر خانواده ام پذیرای این مسائل و مشکلات نبودند و کسب اطلاعات اضافی برای افرادی که در رابطه با مسائل سیاسی نبودند مشکلات و خطرات بعید را بدنبال داشت، بهمین دلیل من و مادرم مجبور بودیم مسئولیت این قضایا را بعهده بگیریم. برادرم که هوادار چریکها بود اکثر وقتها در منزل نبود تا در جابجایی این متریل من و مادرم را کمک کند. من سعی میکردم این مطالب چریکها را بخوانم و به این شکل با خط مشی ایشان آشنا شدم. بعد از مدت کوتاهی من به نقد این خط مشی و این شکل و روش از مبارزه سیاسی پرداختم. با وجود اینکه این خط مشی را قبول نداشتم، اما انگیزه ای که برای پخش مطالب سازمان چریکها داشتم این بود که تعداد زیادی از آنها صادقانه و فداکارانه جانشان را به خطر میانداختند و این مسئله من را متأثر می نمود که آنها را در پخش متریلشان کمک نمایم. و دیگر اینکه نگه داشتن و مخفی نمودن این متریل در منزل و آنهم در حجم زیاد، بطور جدی ریسک بود و امکان نداشت. امکان داشت ساواک هر لحظه به خانه ما بریزد. با این وجود که تجربه چندین بار یورش ساواک را به منزلمان داشتیم و می دانستیم که خطر جدی است. برادرم که با سازمان چریکها بود بطور مرتب کتابها و متریل سازمانی ای را که ممنوع بود به منزل میآورد و من از روی کنجکاوی این کتابها را میخواندم و طولی نکشید که متوجه شدم که نگه داشتن این کتابها به هر طریقی در منزل ریسک و خالی از خطر نخواهد بود. بنابراین، با مشورت با مادرم، تصمیم گرفتیم این کتابها را جابجا نمایم، همین کار هم سریعاً انجام شد. دو روز از این ماجرا نگذشت که ساواک کل محله ما را محاصره کرده و به خانه ما یورش آوردند. و همه جا را بدقت گشتند، خوشبختانه چیزی پیدا نکردند و خطر از بغل گوشمان رد شد. بعد از آن هراز چند گاهی به بهانه هایی به خانه ما می ریختند ولی چیزی پیدا نکردند. برخوردهای غیر مسئولانه برادرم که با سازمان چریکها فعالیت میکرد نسبت به خانواده اش و اینکه تا حدودی ناشی از خط مشی

مصاحبه ای را که ملاحظه می نمائید، از طرف نشریه کارگر سوسیالیست خدمت خوانندگان این نشریه ارائه می شود، این تجارب شخصی، سیاسی و کارگری رفیق شهرام یوسفی یکی از فعالین قدیمی جنبش کارگری است. دست دراند کاران نشریه این را مناسب دیدند از رفیق تقاضا نموده، بمناسبت اول ماه مه و ویژگی این روز تجارب خود را طی مصاحبه ای در اختیار این نشریه و علاقمندان آن قرار دهد. در این شکی نیست که جنبش کارگری در هر شرایطی نیاز به تجارب مفیدی دارد و بخصوص در اوضاع فعلی که طبقه کارگر با استبداد حاکم روبرو است، و بیش از هر زمان دیگر، فعالین کارگری و سوسیالیست آن مورد سرکوب قرار می گیرند. بورژوازی از هر وسیله ممکن برای پیشروی فعالین سوسیالیست ممانعت بعمل آورده، و سوسیالیستها ناگزیرند از تاکتیکها و روشهای مختلفی برای غلبه بر این اوضاع استفاده نموده و کارگران را متشکل نمایند. واقعیت امر اینست؛ تا زمانیکه بورژوازی تا دندان مسلح است، نباید انتظار داشت و صبر کرد تا شرایط بهبودی یابد و آنگاه به سازماندهی و متشکل شدن پرداخت. این وظیفه سوسیالیستها و فعالین سوسیالیست کارگری است که فقط با اتکاء به نیروی خود و با بکارگیری شیوه ها و تاکتیکهای مختلف و تجارب کارگری نسلهای گذشته، همانطوریکه سنت بلشویکها بوده، در امر سازماندهی کارگران برآمده، و با آگاه شدن و به میدان آمدن کارگران شرایط را به نفع خود تغییر دهند. فقط نیروی متشکل و آگاه طبقه کارگر در میدان می تواند متضمن در هم شکستن مناسبات بورژوازی جمهوری اسلامی در فردای سرنگونی اش باشد.

در ضمن نشریه کارگر سوسیالیست تجارب کارگری این رفیق را به نسل جوان انقلابی طبقه کارگر و دیگر جنبشهای اجتماعی تقدیم می کند. با توجه به این نکته که آنها انقلاب را تجربه نکرده اند، روزهای کوتاه و شیرین ایجاد شوراهای کارگری و کنترل کارخانه ها را از نزدیک شاهد نبوده و بدنبالش هم، روزهای سیاه کشتار هزاران کمونیست و انقلابی را ندیده اند، اما از آنجائیکه در فضای اختناق و سرکوب جمهوری اسلامی مبارزه را شروع کرده اند مطمئناً بخوبی آن را حس می کنند. تا جاییکه به تجارب ارزنده این رفیق بر میگردد، زمانیکه یک کمونیست جوان و پر شور بوده با توجه به اینکه زندگی کارگری تجسمی از آنچه بوده که برایش مبارزه میکرده است، با استفاده از تجارب نسلهای گذشته و تجارب گرانهای بلشویکی که بزرگترین آموزگار هر کمونیست و کارگر سوسیالیست می باشد، به امر سازماندهی و تبلیغ و ترویج کارگری پرداخته است. تجارب این رفیق نمونه بارزی از یک فعالیت کارگری و سوسیالیستی است و می تواند حامل این پیام باشد، که حتی در بدترین و شدیدترین شرایط امنیتی کمونیستها و سوسیالیستها می توانند و وظیفه دارند که با استفاده از روشها و تاکتیکهای انقلابی راه مبارزه و سازماندهی طبقه کارگر را فراهم نمایند. نشریه کارگر سوسیالیست با تشکر از این رفیق بر این امید است که این مطلب برای علاقمندان جنبش کارگری و خوانندگان این نشریه مفید واقع شود.

**سوال اول: میتوانید توضیح دهید از چه زمانی و چگونه شروع به فعالیت سیاسی کردید؟**

من از سن 6-7 سالگی شروع به کار کردم. تا سال 1354 یک



سازمانی بود، من را از خط مشی چریکها بشدت زده کرد. شرایط سخت زندگی تحمیل شده خود بخود انگیزه اعتراض به شرایط موجود را در من تقویت نموده و انگیزه مبارزه را در من قوی نمود. در سال 1355 بود که در پالایشگاه تبریز یکی از مهندسين ایتالیایی، یکی از همکارانم را بشدت کتک زد، دلیلش هم این بود که همکارم از ایشان لباس کار و کلاه ایمنی خواسته بود. ماجرا اینطور اتفاق افتاد که مهندس ایتالیایی میبندد یکی از کارگران زخمی شده و از سرش خون میاد. و همکار ما میگوید: اگر کلاه ایمنی و لباس کار به او می دادی این کارگر زخمی نمیشد و شما مسئول زخمی شدن ایشان هستی. این حرف به مزاج مهندس ایتالیایی خوش نیامد و همکار ما را بشدت کتک زد و زخمی کرد. این مسئله برای ما به هیچ وجه قابل قبول نبود. ما در اعتراض به رفتار مهندس ایتالیایی دست از کار کشیدیم. و مهندس را دنبال کردیم که بگیریم اش، اما او به کارگرینی پناه برد و آنجا خود را مخفی کرد. ما سه روز دست از کار کشیدیم. خواسته هایمان را که یکیش اخراج مهندس ایتالیایی از پالایشگاه و دیگرش توجه به مسائل ایمنی کار بود از جمله: باید لباس کار و کلاه ایمنی به کارگران تعلق گیرد را در سطح وسیعی از پالایشگاه مطرح نمودیم. در خاتمه اعتصاب سه نفر از ما، من و دوتای دیگر از دوستانم را از کار اخراج کردند، و به کارگران لباس کار و کلاه ایمنی دادند. این خبر خیلی سریع در سطح شهر تبریز پخش شد. من برای اولین بار با مفهوم اخراج آشنا شدم. بعد از اخراج از پالایشگاه تبریز مدت کوتاهی دنبال کار بودم تا اینکه از طریق یکی از آشناهایم کاری در شهرداری تبریز پیدا کردم. کارم در شهرداری تبریز این بود که بتون های پیاپی رو ها را درست میکردیم. کار بسیار شاق و سختی بود. در سال 1356 برادرم را ساواک دستگیر کرد. در این فاصله من خیلی اشتیاق داشتم به سراغ متریالی که با کمک مادرم آنها را در مکان دیگری جاسازی نموده بودیم بروم. بنابراین، به این وسیله من به میزان زیادی از کتاب های جلد سفید (متون مارکسیستی) دسترسی پیدا کردم. خیلی مشتاق و علاقمند به مطالعه آنها بودم، شبانه روز با اشتیاهی سیری ناپذیری کتابها را میخواندم و به این ترتیب بود که با آثار کلاسیک مارکسیستی آشنا شدم. سوالات و تناقضاتی که در اثر خط مشی چریکی و بحثهایی که با برادرم داشتم در من ایجاد شده بود، جواب ها را یکی بعد از دیگری، با این سلسله مطالعات می گرفتم. به سرعت این آگاهی را کسب نمودم که دشمن واقعی کیست؟ به دلیل شرایط بسیار دشوار اقتصادی ام، روز بروز به زندگی فلاکت بار پی برده و جامعه طبقاتی را بیشتر می شناختم. و خیلی سریع به اشتباه بودن مبارزه مسلحانه و خط مشی چریکی پی بردم و به این آگاهی و نتیجه رسیدم که اولین قدم الفبای مبارزه این است که توده های کارگر و زحمتکش آگاه شوند. یادم می آید زمانی که به ملاقات برادرم در زندان تبریز میرفتم، بیشتر وقتها با برادرم سر خط مشی چریکی بحث و جدل داشتیم. برادرم تمام مدت سعی میکرد مرا قانع کند که خط مشی چریکی، مشی درستی است. من هم استدلال های خودم را داشتم و سعی می کردم او را متقاعد کنم با این استدلال که، جامعه طبقاتی است و طبقه کارگر باید آگاه و متشکل شود این محور اصلی مبارزه میباشد و خواهد بود. خط مشی چریکی معتقد بود، موتور کوچک (یعنی سازمان چریکها) موتور بزرگ (توده های مردم) را راه می اندازد. اما من نظرم این بود و به این معتقد بودم، که موتور کوچک فقط خودش را نابود

میکند. وتوده های مردم نمیدانند چریکها برای چه اهدافی مبارزه میکنند. این موتور کوچک هیچ موقع نمیتواند موتور بزرگ را روشن کند. روشن شدن موتور بزرگ بستگی به این دارد که چقدر به منافع خودش آگاه شده و برای منافعش مبارزه کند. من و برادرانم و خانواده عمویم در روز 29 بهمن 1356 در شهر تبریز بعد از کشتار و گلوله باران وحشیانه مردم از طرف رژیم شاهنشاهی، در کنار دیگر شهروندان شرکت خیلی فعالی داشتیم. این اعتصاب در روز 29 بهمن و در چهل کشته های تهران و شهر های دیگر سازمان داده شده بود. در سال 57 با وقوع اعتصاب من به همراه تعداد زیادی از دوستانم از فعالین اصلی و سازماندهندگان اعتصابات در سطح شهر تبریز بودیم. به این دلیل من از طرف ساواک شناسایی و دستگیر شدم و به مدت ده روز در زندان سخت شکنجه شدم. با پافشاری بیش از حد اعتصاب کنندگان که یکی از خواسته هایشان آزادی دستگیرشدگان بود، ساواک ناچار شد من و تعداد زیادی از دوستانم را آزاد کند. وقتی دستگیر شدم همراه با شکنجه بدنی من، مورد شدیدترین اهانتها و تهدیدها قرار گرفتم تا جائیکه قرار بود من را برای مدت طولانی زندانی نمایند. زمانیکه با حمایت مردم آزاد شدم به نیروی مردم بیش از پیش ایمان آوردم، و به این نتیجه رسیدم اگر مردم اراده کنند، هیچ نیرویی را یارای مقاومت در مقابلشان نیست. با باز شدن فضای سیاسی در پی مبارزات گسترده مردم، کتاب های جلد سفید (کتابهای مارکسیستی) بیرون آمده و من را مشتاق به مطالعه بیشتری می نمود. با مطالعات مستمر و آگاه شدن به مسائل پیرامون نگرش من به دنیای پیرامونم کاملاً متفاوت شده بود. به سادگی میشد به آثار مارکس، انگلس و لنین در همه کتابفروشیها دسترسی پیدا کرد. روزهای پر از شغف و شوری بود. در بیشتر مراحل مبارزاتی و پیروز شدن انقلاب 22 بهمن 1357، من و خانواده ام نقش داشتیم و شرکت کردیم. شاید بتوان بصراحت گفت اول ماه مه 1358 در شهر تبریز یکی از بیاد ماندنی ترین اول ماه مه ها در تاریخ جنبش کارگری ایران است، ضمن اینکه هرگز فراموش نمیشود و با تجارب ارزنده ای همراه است، از نوع سازماندهی بالایی برخوردار بود. می توان به این شکل توصیف کرد که صف کارگران شرکت کننده، یک سرش در میدان راه آهن و سر دیگر آن در استادیوم باغ شمال بود. می توان به جرأت: گفت هیچ کارخانه ای در تبریز و اطراف تبریز نبود که در این مراسم کارگری شرکت نکرده باشد. از نظر تاریخی این مراسم اول ماه مه یکی از با عظمت ترین مراسم هایی بود که من بعد از آن در تاریخ به یاد ندارم. بعد از انقلاب بهمن، کارگران بیکار زیادی اقدام به متشکل شدن کردند و خواستار شغل شدند، و طولی نکشید که به نیروی بزرگی در سطح شهر تبدیل شدند. نقش کارگران عزیز جانباخته ای همچون یعقوب، ناصر و ... در متشکل کردن این کارگران بیکار بسیار برجسته بود و با تلاش شبانه روزی خود نشان دادند که کارگران برای متشکل کردن باید فقط به نیروی طبقاتی خود اتکاء داشته باشند. در طول ایجاد این تشکلهای، نیروهای چاقو کش حزب الهی بطور مرتب ایجاد درگیری میکردند و سد راه بودند. من از نظر سیاسی اوایل به خط سه پیوستم، سپس به فراکسیون مارکسیسم انقلابی ملحق شدم. در سال 59 مزدوران رژیم با سازمان دادن نیروهای سرکوبگرشان شروع به دستگیری و قتل عام فعالینی که جرمشان فقط پخش اعلامیه بود نمودند. دو بار صبح زود که در حال پخش اعلامیه



بعد از اینکه پدر خمینیشان به عنوان ضد انقلاب خطابشان کرد. دنبال پدر طالقانی‌شان و بنی صدر افتادند. همانطور که اشاره کردم من در تبریز تحت تعقیب بودم و به تهران سفر کرده و آنجا اقامت گزیدم. وقتی در محیط جدید قرار گرفتم، به عنوان یک کارگر سوسیالیست و کمونیست اهداف خود را می‌شناختم و می‌دانستم از کجا باید شروع کنم. در تهران با مشکلات شدید مالی و جا و مکان روبرو شدم. شرایط بشدت دشواری بود. از آنجائیکه تهران شهر بزرگی است و آنجا را خوب نمی‌شناختم این هم به مشکلات دیگر اضافه شد. اما یکی دو ماه طول کشید تا با کسب اطلاعات کافی محلات کارگری تهران را بشناسم. خیلی از محلات مثل جوادیه، نازی آباد، خاک سفید، فلاح، شادشهر (اسلام شهر فعلی) و... را گشتم تا بالاخره تصمیم گرفتم که در شاد شهر اسکان کنم. قبل از اینکه اتاقی اجاره کنم، اول میبایست کاری دست و پا میکردم. بی پولی و گرسنگی بشدت آزارم میداد. از سه راه آذری شروع کردم تا جاده قدیم کرج، تصمیم گرفتم کارگاه به کارگاه، کارخانه به کارخانه بروم تا بلکه کاری گیر بیاورم. البته قبلش جاده ساوه را نیز زیر پا گذاشته بودم و متأسفانه موفق نشدم کاری پیدا کنم. بهمین ترتیب از اول جاده کرج شروع به پرس و جو برای پیدا کردن کار کردم. بعد از سرکشی به چند کارگاه و کارخانه و سوال کردن اینکه آیا کسی را استخدام نمی‌نمایند به اوایل جاده کرج قدیم رسیدم پشت پنجره کارخانه بهنام یک آگهی را دیدم، که به جوشکار نیاز دارند، مشخصات کار را به دقت خواندم. و به خود گفتم من باید این کار را بگیرم. رفتم توی دفتر مدیریت کارخانه و گفتم شما پشت شیشه دفترتان زدید کارگر جوشکار میخواهید. من کارگر جوشکار هستم و این کار را میخواهم. مدیر کارخانه گفت: باشه ما باید از شما امتحان جوشکاری بگیریم، اگر شما از امتحان ما موفق بیرون آمدید ما شما را استخدام میکنیم. مدیر مرا برد پیش یکی از استاد کارهایش و من را به او سپرد و خودش باید دنبال کاری می‌رفت و ساعت سه همان روز بر می‌گشت. من را به عنوان جوشکار به استاد کار معرفی کرد، و مدیر کارخانه به استاد کار توصیه نمود از من امتحان جوشکاری بگیرد. بالاخره مدیر کارخانه رفت دنبال کارهایش و من ماندم با استاد کار کارخانه. من خوشحال شدم که مدیر در موقع امتحان نیست. استاد کار جوشکاری اسمش سید بود. سید رفت دو تیکه آهن و وسایل گاز انبر و غیره را آورد. استاد از من سوال کرد آیا شما جوشکار هستید؟ و من گفتم بله. گفت خوب این دو تیکه آهن را به هم جوش بده. من الکتروود را گذاشتم روی انبر و در اولین لحظه الکتروود را به آهن چسباندم. سید سرش را تکان داد گفت عجب جوشکاری هستی. من گفتم ببین من صادقانه به شما بگویم من از هرکس دیگری بیشتر به این کار احتیاج دارم، همین الان که با شما دارم صحبت میکنم بخاطر بی پولی حتی نتوانستم صبحانه ای بخورم. یک قرآن هم پول در جیبم ندارم، خواهش میکنم مرا کمک کن. بعد از این صحبت ها سید گفت: شانس آوردی به آدم درستی برخورد کردی و مدیر هم حالا حالاها نمیداد. خوب گوش کن ببین چی میگویم باید شیش دانگ حواست را جمع کنی. من به شما جوشکاری را آموزش میدهم. شما باید دقت کنید و دستتان با این فاصله، الکتروود را از تیکه آهن ها ننگه دارد، الکتروودها همینکه نوب میشوند شما باید با آرامی الکتروود را به آهن نزدیک و بگذارید بین دو تیکه آهن را پر کند. ما تیکه آهن زیاد داریم تا مدیر میاد سعی کن جوش بدهی و از بین قطعاتی که جوشکاری

بودم در معرض خطر قرار گرفتم که نزدیک بود دستگیر شوم. حزب الهی ها در هر محلی سازمان داده شده بودند، تا کسانی را که اعلامیه پخش میکنند شناسایی و دستگیر کنند. من در یکی از محلات کارگری تبریز از این تاکتیک استفاده کردم و برای پخش اعلامیه، بجای شروع از سر کوچه از آخر کوچه شروع کردم. یکی از بسیجها شروع کرد به سر و صدا کردن و بسیج کردن اهالی محل و نیروهای مزدور با این عنوان که دوباره کمونیستهای لامذهب، کاغذ (آنها حتی نمی‌دانستند اعلامیه چیست و آن را کاغذ می‌نامیدند) پخش میکنند، آنها را بگیرید، خطر بطور واقعی در چندین قدمی من بود، با تمام قوا، شروع به فرار کردم، حزب الهی ها هم من را دنبال میکردند. خیلی کم مانده بود دستگیر شوم تا اینکه خودم را به خیابان اصلی رساندم. خوشبختانه یک تاکسی در تقاطع خیابان اصلی بود، در ماشین را باز کردم و سوار شدم به راننده گفتم هر چه میتونی گاز بده. حزب الهی ها هی داد میزدند اون فلان فلان شده را پیاده کن و خوشبختانه راننده تاکسی گوش نداد و مرا از محله نجات داد. در تبریز بخش اعظم فعالیت سیاسی ما در رابطه با متشکل و سازمان دادن کارگران بیکار و کارگران کارخانجات بود. اولین هسته های کارگری از کارگران قالی باف، کفاش، نانوايي ها، و کارگران کارخانجاتی از تراکتور سازی، برق لامه را ما سازمان دادیم. این مرحله از فعالیت من و رفقای که با آنها فعالیت می نمودم بسیار موفق و چشمگیر بود. به علت زیر ضرب رفتن و به خطر افتادن مجبور شدم تبریز را ترک کنم. و فعالیت خود را در شهر و عرصه دیگری شروع نمایم.

### س. رفیق شهرام شما اشاره نمودید به علت مسائل امنیتی و تحت پیگرد پلیسی مجبور شدید تبریز را ترک کنید اما بعد از آن چه اتفاقی برای شما افتاد؟

در سال 59 ما بعنوان فراکسیون مارکسیسم انقلابی ظاهر شدیم که جمع ما یک ضربه پلیسی وحشتناکی خورد. رفیق نماینده تبریز با تعداد دیگری از رفقا دستگیر شدند. رفقای فراکسیون من را بعنوان نماینده خود انتخاب نمودند و من راهی تهران شدم. برای ادامه پاسخ به سوال لازم است به نکاتی که از قلم افتاده اشاره نمایم. دو جریان چریکی یعنی فدائیان خلق و مجاهدین بعد از انقلاب نیروی اصلی از لحاظ آماری و عددی در سطح شهر تبریز را شامل می شدند. این دو سازمان چریکی میدانستند چکار کنند و برنامه و آلترناتیو نداشتند. در حالیکه نیروی سرکوبگر حزب الله سازمان یافته و با برنامه میدانستند که چکار باید بکنند. بیشتر کارگران در بعد از قیام 57 سمپات چریکها بودند. مجاهدین هم دنبال پدر خمینی و طالقانی بودند. سرانجام رژیم نو پای سرمایه، با وعده و وعید برای خود زمان میخرد و چریکها نیز به دو قسمت اقلیت و اکثریت تقسیم شدند. این تقسیم بندی به این صورت خود را در مبارزه طبقاتی نشان داد. سازمان چریکهای فدائی شاخه اکثریت، رژیم جمهوری اسلامی را انقلابی و هر نیرویی که خود را در مخالفت با رژیم تعریف میکرد را مزدور امپریالیست ها می دانستند و خواهان نابودیشان بودند. سازمان اکثریت که عملاً برای ساوامای رژیم تازه به دوران رسیده جمهوری اسلامی جاسوسی میکرد و سیاستش نفوذ در تشکیلاتهایی بود که بر علیه رژیم مبارزه میکردند و در این رابطه تعدادی از مبارزین کمونیست و انقلابی از طریق این سازمان لو رفته و دستگیر شدند. مجاهدین

کردی هر کدام بهتر بود به مدیر نشان میدهم به عنوان قطعه امتحانی. بالاخره من در سه ساعت بخاطر نیاز بیش از حد به این کار تمام حواس و تمرکز را روی قطعات جوشکاری گذاشتم. قطعات را یکی بعد از دیگری جوش دادم بالاخره بعد از حدود سه ساعت مدیر به کارخانه برگشت. سید یکی از بهترین قطعه‌هایی را که جوش داده بودم به مدیر نشان داد. مدیر شروع به درجه بندی سطح جوشکاری من نمود و به من گفت شما درجه یک نیستید ولی جوشکار درجه دو هستید. من شروع کردم به چانه زدن و اینکه شما جوش را ملاحظه میکنی! این جوش درجه یک هست، چطور شما آن را درجه دو به حساب می‌آوری. مدیر گفت: راست میگویی ولی من نمیتوانم شما را به عنوان کارگر درجه یک استخدام کنم. کارگرهای دیگر اعتراض میکنند. مدیر گفت سعی میکنم حقوقت فرق زیادی با جوشکار درجه یک نداشته باشد، گفت: حقوقت روزی 95 تومان و از فردا بیا سر کار. رفتم از سید تشکر کنم سید گفت چقدر حقوق برایت زده گفتم 95 تومان. گفت آفرین شما پنج تومان از من کمتر میگیرید. خیلی خوشحال شدم. بعد از گرفتن کار خیالم از این بابت مقداری راحت شد. بر گردیم به مبحث اصلی، در آن زمان با رفیق عزیزم جواد قاندی هر هفته ملاقات داشتم و بر سر مسائل مختلفی با هم صحبت میکردم. البته همزمان چند جلسه‌ای هم رفیق حبیب فرزند را ملاقات نمودم. رفا از استقرارم در شادشهر و پیدا کردن کار خیلی خوشحال شدند. سال 60 اجاره کردن خانه بخصوص برای مجرد یکی از کارهای فوق العاده مشکل بود. هر جا که میرفتم و میفهمیدند مجرد هستم میگفتند ما به عذب اوغلی اتاق کرایه نمیدهیم. تمام خیابانهای شادشهر از بیست متری خمینی، خیابان محمد باقر، باغ فیض و... همه را پشت سر گذاشتم جواب همه این بود که به مجرد اطاق کرایه نمیدهیم، بیخود وقتت را تلف نکن. بالاخره بعد از روزها دنبال خانه گشتن و نتیجه ندادن، مجبور شدم از این تاکتیک استفاده نمایم که بگویم نامزد دارم. دوباره از باغ فیض شروع کردم برای پیدا کردن و اجاره کردن خانه و از مغازه دارها سوال کردم تا اینکه به یک نانوائی رسیدم، دیدم روی شیشه نانوائی اعلام کرده اند یک اطاق کرایه داده میشود. من صاحبخانه اطاق را پیدا کردم. او شاطر نانوائی بود، گفت من یک اطاق دارم کرایه میدهم. پرسید چند نفری دقتت تنها هستم. دوبار پرسید آیا متاهل هستید یا مجرد من گفتم نامزد دارم. گفت باشه من به شما یک اطاق میدهم. شاطر آقا شروع کرد به مصاحبه ایدئولوژیک از من، نکند مجاهد پچاهد باشی؟ من گفتم ببین من نان شب ندارم بخورم من رو چه به این کارها. بالاخره جواب من تا حدودی مورد قبول شاطر قرار گرفت. به قول معروف اسباب کثی کردم. اطاقی بود کاه گلی، نه داشت و نه پنجره، اما نو ساز بود. یکی از رفقایم دو تا پتو و یک پرده پوسیده که معمولاً در پشت درهای حیاط آویزان میکردند بمن داد. صاحبخانه پرسید کی وسایلت را می‌آوری. من دوتا پتو و یک پرده پوسیده را نشان دادم گفتم تمام وسایلم همینجاست. صاحب خانه مقداری ناراحت شد. من پرده را به جای در آویزان کردم. خوشحال از اینکه بالاخره اطاقی اجاره کرده‌ام. روزها در کارخانه کار میکردم و عصرها بعد از کار هم در تلاش برقراری ارتباط با کارگران کارخانجات دیگر. شادشهر (اسلامشهر فعلی) جزو یکی از بهترین محلات کارگری است و ویژگی‌ای که دارد، در تمام بیست و چهار ساعت جابجایی کارگران تعطیل نمیشود. در طول شبانه روز وسائل ایاب و ذهاب و سرویسهای کارخانجات

کارگر پیاده میکنند یا کارگر سوار می‌کنند. اوایل تلاش زیاد کردم که یک رابطه معمولی را با کارگران کارخانجات دیگر برقرار کنم ولی موفق نشدم. دلیلش هم خیلی ساده بود چون مرا نمیشناختند زیاد رغبت به صحبت کردن و ارتباط گیری نداشتند. با این وصف سعی میکردم از روشها و راههای مختلف برای برقرار کردن این ارتباطات استفاده نمایم. بالاخره به این نتیجه رسیدم که بعد از ظهرها دستفروشی کنم، فکر کردم هم محمل خوبی است و هم از این راه می‌توانم طولانی مدت در خیابان بمانم. بنابراین، سر هر چهار راهی که کارگران سوار سرویس یا پیاده میشوند بساطم را می‌توانم باز کنم و بدون اینکه مشکلی و حساسیتی بوجود بیآورم، می‌توانم از این راه سر صحبت را با هر کارگری باز کنم. کارگران معمولاً 10 تا 15 دقیقه زودتر سر ایستگاه سرویسهایشان آماده میشدند. چون اگر سرویس را از دست میدادند هزینه ایاب و ذهاب بالایی برای آنها داشت، اکثر کارخانجات در جاده کرج قدیم، جاده مخصوص کرج و جاده ساوه بودند، آنها سعی می‌نمودند چند دقیقه‌ای زودتر سر ایستگاه باشند. و این 15 تا 20 دقیقه وقت بسیار با ارزشی بود که به من این فرصت را می‌داد تا بتوانم طرح دوستی با آنها را بریزم. البته در این فاصله خبر اعدام رفقای عزیزم را در فاصله‌های مختلف میشنیدم، روزهای خیلی سختی از لحاظ روحی داشتم. در مدت 6 تا 9 ماه، ده تا از بهترین رفقایم را رژیم جنایتکار سرمایه اعدام کرد. و خبر از دست دادن این عزیزان کینه و نفرت من را از این نظام و مبارزه بر علیه آن چندین برابر نمود. یاد این رفقای شریف و کمونیستهای مقاوم و ادامه راهشان، وظائف خیلی جدی‌ای را در جلوی پای ما می‌گذاشت. هنوز فقدان این پاوران کارگران و زحمتکشان بر قلبم سنگینی می‌کند، یادشان واقعاً گرامی باد! بالاخره در مدت چند ماه اقامتم در شاد شهر حسابی جا افتادم. از آنجائیکه پائین شهر از نظر فرهنگی - فرهنگ خاص خودشان را دارند، صاحبخانه مرتب من را مورد سوال قرار می‌داد شما بالاخره کی می‌خواهید خانواده شوی و نامزدت را ببآوری. تلاش می‌نمودم با جوابهایی او را کوتاه مدت قانع نموده و ردش کنم. سرانجام مشکل مالی را بهانه کردم که دست و بالم خالی است باید مدتی صبر کنم تا پس اندازی کنم و سپس اقدام نمایم. این ماجرا از طرف صاحبخانه همینطور ادامه داشت. مجبور شدم دنبال منزلی دیگر برای اجاره باشم. شرایط نسبت به اوایل فرق داشت من حدوداً در محل جا افتاده بودم و اهالی محل مرا تا حدود زیادی میشناختند. بعد از چندین هفته دنبال خانه گشتن یک اتاقی از یک قاچاقچی کرایه کردم. البته اول که نمی‌دانستم صاحبخانه قاچاقچی است. بعد که فهمیدم تلاش کردم تا دوباره اطاقی پیدا کنم. اما اطاق پیدا کردن به این راحتی‌ها نبود. در کارخانه‌ای که کار میکردم خوب جا افتاده بودم چند ماهی بود که کار میکردم. با کارگران کارخانه رفیق شده بودم. در بین کارگران قدیمی زمزمه افزایش حقوق و گرفتن پول نهاری و تعداد دیگری از خواسته‌ها در داخل نهار خوری شنیده میشد. به این نتیجه رسیدیم که خواسته‌ها باید بصورت شکایت نامه‌ای برای مدیر نوشته شود. سر این بحث بود چه کسی این نامه را تنظیم کند. همگی گفتند ما سواد نداریم و تنها کسی که در بین ما سواد دارد شما هستید. من گفتم مشکلی ندارم تنها مشکل من این است که من از همه شما جدیدتر هستم و مدیریت می‌تواند خیلی راحت مرا اخراج کند. همگی گفتند تو نگران نباش ما هوای شما را داریم. شما نامه را تنظیم کن بقیه اش با ما. کل کارگاه چند





پیرامون و اینکه مشخص شود که طرف مقابل چه نوع کارگری می‌باشد که می‌توانی اعتماد کنی و رابطه بگیری خیلی مشکل و از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. این سالها که با سرکوب شوراهای کارگری در کارخانجات توأم بود، تا حدود زیادی بیشتر کارگران با کارگران پیشرو آشنا بودند و برای ارتقاء و پیشبرد رابطه نمی‌بایست عجله میکردی و باید می‌گذاشتی، رابطه در یک پروسه طبیعی و آرام جلو برود. برای مثال شریک دست فروشم که با من کار میکرد یک بسیجی بود. این شخص در اثر حماقت و جهالت بسیجی شده بود خانواده روستایی و زحمتکشی داشت. یعنی شناخت از دور و بر و فعالین در محل خیلی مهم و حیاتی بود. بعد از شناخت و اطمینان کامل از سالم بودن رابطه، در یک پروسه طبیعی نیاز بود تا روابط ارتقاء یابد. برای نمونه من یک رفیقی از طریق کار در محلات پیدا کردم، ما با هم رفت و آمد داشتیم. این یکی از کارگران پیشرو اعتصاب ساندویچ ایران ناسیونال بود. ماجرای اعتصاب به این شکل شروع شد که نهار کارگران ایران ناسیونال را قطع میکنند، کارگران ایران ناسیونال اعتصاب میکنند، پاسداران، کمیته و حراست، تعداد زیادی از کارگران را دستگیر و به زندان اوین منتقل میکنند. بازجوهای زندان اوین شروع به شکنجه و کتک کاری کارگران میکنند. به کارگران میگویند حالا به شما نشان میدهم چگونه ساندویچ ها را بخوردتان میدهم. تعداد زیادی از کارگران با اعتصاب غذا در جواب میگویند هیچ کس نمیتواند به زور به ما ساندویچ بخوراند. این دوستان تازه ازدواج کرده بود و پاسداران و حراست کارخانه در سرویس مسیر خانه اش، رفیق ما را دستگیر می کنند و میبرند اوین، 21 روز آزار و اذیت میشود. بعد از بیست و یک روز آزاد میشود. میگفت خانم تازه از شهرستان آمده بود و هیچ شناختی از هیچ جا نداشت و بیخبر از اینکه من دستگیر شده ام. می گفت تمام 21 روز را مثل دیوانه ها جلو در خانه نشسته بود. کسی نبوده بیاید و بگوید که همسرت چه بلایی به سرش آمده است. این مسئله تاثیر بسیار بدی روی خانمش گذاشته بود. این یکی از درسهای مهمی بود که باید می‌آموختیم دیگر خانواده های کارگری از خانواده کارگران زندانی باید حمایت میکردند، این بعنوان یک کمبود خودش را در آن دوره نشان میداد. حمایت کارگران از همدیگر در مواقع دستگیریها همیشه از اهمیت ویژه ای برخوردار است. زمانیکه کارگری دستگیر شده و در زندان است، اگر خانواده اش و یا حتی خودش هم از حمایت هم طبقه ایهاش برخوردار باشد با خیال راحتتر و بدون نگرانی از این بابت می تواند پروسه دستگیراش را سپری نماید. حراست ایران ناسیونال یکی از منفورترین ارگانهایی بود که در سرکوب کردن کارگران نقش مهمی داشت. در جایی که فعالین سوسیالیست کارگری امکان حضور در کارخانجات را ندارند و یا ورود به این مراکز صنعتی با دشواری روبرو است، تاثیر گذاری و متشکل کردن کارگران در عرصه دیگر و خارج از کارخانجات بسیار مهم است. برای نمونه مبارزات خارج از محدوده مردم شادشهر در زمان شاه و بعدش هم در رژیم جمهوری اسلامی از اهمیت زیادی برخوردار بوده و هست به علت قطع آب و برق بطور متناوب، اعتراضات زیادی در شادشهر صورت گرفت که من خودم شاهد چند نمونه اش بودم. یک نمونه دیگر از مبارزات مردم شاد شهر در اعتراض به کمبود سرویسهای مینی بوس بود که تعداد این مینی بوسها به نسبت جمعیت آنجا جوابگو نبود. و مردم همیشه با مشکل کمبود

روز دست از کار کشیدیم و خواسته هایمان را به مدیریت ارائه دادیم. مدیریت از طریق جاسوسهایش فهمیده بودند که شکایت نامه را من نوشته ام. بالاخره بخشی از خواسته هایمان را گرفتیم. اما مدیریت مرا از کار اخراج کرد. کارگران به مدیریت فشار آوردند و تلاش زیادی کردند که مرا به سر کارم بر گردانند اما موفق نشدند. در این فاصله تعدادی از کارگران پیشنهاد دادند که نگران نباش، کارخانه بغلی این کارخانه ( کارخانه بهنام) کارگاه ارمنی ها است، ما آنجا آشنا داریم و شنیدیم دارند استخدام میکنند، فقط اگر اونجا کار گرفتی سعی کن که مدیریت اینجا نفهمد اونجا کار میکنی تا باعث شود کارت را در کارگاه ارمنیها هم از دست بدهی. من با کمک همکارانم در کارگاه میلنگ تراشی ارمنیها به عنوان جوشکار استخدام شدم. اما قبل از اینکه از کارخانه بهنام اخراج کنند، مدیر کارخانه مرا به دفترش خواست و شروع به نصیحت کردن من کرد. ببین اینها تو را انداختند جلو و من مجبورم شما را اخراج کنم. هر جا هم رفتی و کار پیدا کردی از این کارها نکنی شما جوانید و زود گول میخورید، من این نصیحت را به شما کردم امیدوارم آویزه گوشت بکنی. من درست بغل دست کارخانه بهنام در **میلنگ تراشی برای ساخت بالابر** به عنوان جوشکار استخدام شدم. این اخراج شدنم تجارب زیادی برایم داشت. بعد از ظهر ها در محلی که دستفروشی میکردم، با تعداد زیادی از کارگرها در تماس بودم و روابطم روز به روز وسیعتر میشد، روز به روز از اخبار و مسائل و مبارزات کارخانجاتی که ارتباط داشتم مطلع میشدم. و از دوستان هم محله ایم برای پیدا کردن کار در کارخانجات بزرگ سوال میکردم. در مدتی که در محله شادشهر شروع به کار کرده بودم توانستم با کارگران زیادی از جمله ایران ناسیونال، بنز خاور، کفش ملی، ارج، پلاسکو، تولید دارو، کیان تایر و... دوست بشوم. و خودم هم در تلاش بودم وارد کارخانه بزرگ صنعتی بشوم. به این باور داشتم که کلید حرکت کارگری صنایع بزرگ صنعتی میباشد. به همین دلیل کار گیر آوردن در مراکز بزرگ صنعتی برایم در اولویت بود.

**س: شما به کار و فعالیت در محلات کارگری اشاره نمودی، میتوانی یک مقدار بیشتر توضیح دهی، آیا فعالیت در این محلات کارگری را محل مناسبی برای متشکل شدن کارگران یافتی و این عرصه تا چه اندازه در امر سازماندهی کارگران موفق بود؟ اگر امکان دارد از تجارب خودتان در این رابطه و اهمیت این عرصه از فعالیت بیشتر توضیح دهی؟**

باید این را در نظر داشت که بخش اعظم کارگران در کارخانجات و مراکز صنعتی کار میکنند و زمان بعد از کار در محلات کارگری یعنی در واقع محل زندگیشان حضور دارند. من علت اینکه محله کارگری شادشهر را انتخاب کردم به همین دلیل بود چون اکثر کارگران کارخانجات جاده مخصوص و قدیم کرج و همچنین کارخانجات جاده ساوه، بیشترین درصد این کارگران در این شهرک ها زندگی میکنند. من پس از پایان دادن به کار روزانه ام در کارخانه در واقع شیفتم دوم کارم در محلات کارگری شروع میشد. در مدت کوتاهی روابط وسیعی با کارخانجات زیادی پیدا کردم. و حتی در بیشتر موارد روابط به رفت و آمد خانگی ختم میشد. به دلیل روابط وسیعی که در پیرامونم ایجاد کرده بودم، از اکثر اعتصابات در کارخانجات همان روز یا روز بعد مطلع میشدم. سال های 60 و 61 جو بشدت پلیسی بود شناخت از

زنگ زدند قسمت تراشکاری یک نفر دیگر آمد دم در گفت سرپرست پدر زنتش مرده و کارخانه نیست من بجایش هستم. ماجرا را برایش تعریف کردم گفت من هیچ خبری ندارم. اما من میتوانم از شما امتحان بگیرم. گفت راضی هستی گفتم چرا که نه. جانشین سرپرست، برادر سرپرست بود. مرا پیش حاجی برد و گفت حاجی من گرفتار ماشین بزرگ هستم شما از ایشان امتحان بگیرید و ادامه داد: بعد از اینکه قطعه را زد، آنرا برای من بیاورید. حاجی گفت: پسر شانس آوردی که سرپرست پدر زنتش مرده دو هفته مرخصی گرفته و این برادرش خیلی لوطی مسلک است، بیا بریم دوباره تیغچه چاق کردن را یادت بدم. رفتیم حاجی تیغچه را برایم چاق کرد. بعد یک قطعه را روی دستگاه به کمک حاجی بستم و شروع به کار کردم. حاجی گفت میدانی چرا سرپرست دفعه قبل شما را رد کرد چون چکش اشتباهی میزدی. یادت باشه چکش را به این شکل باید بزنی. با حاجی که بغل دستم بود، تراش قطعه را تمام کردیم. قطعه را به پیش معاون سرپرست بردیم. برادر سرپرست قطعه را ورنداز کرد. گفت خیلی خوب است. کاغذ استخدا می را امضاء کرد. به حاجی گفت راه کارگزینی را به ایشان نشان دهید. به کارگزینی نوشته بود به عنوان تراشکار درجه سه استخدام کنید. من از حاجی تشکر کردم. خیلی خوشحال بودم. کارگزینی گفتند فردا با مدارکت بیا. من برگشتم سر کار میلنگ تراشی و مدت دو هفته مرخصی گرفتم فردایش رفتم به کارگزینی. در کارگزینی یک فرم بلندی به من دادند تا پر کنم. سوالها حول وحوش این مسائل بود. آیا مسلمان هستی یا نه؟ جمهوری اسلامی را قبول دارید یا نه؟ به ولایت فقیه اعتقاد دارید یا نه؟ آیا ارتباطی با گروههای ضد انقلاب داری یا نه؟ اگر وابسته بوده ای به چه گروهی؟ آیا کسانی از گروههای سیاسی را میشناسی یا نه؟ آیا از خانواده شما کسی با گروههای سیاسی ارتباط دارند یا نه؟ آیا از فامیل یا آشنایهای شما کسی با ضد انقلاب فعالیت دارند یا نه؟ آیا نماز میخوانید؟ مرجع تقلیدتان چه کسی هست؟ آیا زندانی بوده ای یا نه؟ کجا ها کار کرده اید؟ به چه دلایلی محل کار قبلی را ترک نمودی؟ چه کسانی معرف شما در کارخانه هستند؟ کجا متولد شده اید؟ کجا درس خوانده اید؟ اسامی مدارس از ابتدائی تا آخرین مرحله تحصیلی چیست؟ جزء خانواده شهدا هستید یا نه؟ و ... یک نامه دادند برای گرفتن عدم سوء پیشینه که هرچه زودتر باید تهیه میکردم. چند نفر از آشنایهای شما در این کارخانه کار میکنند. البته لازم است اشاره ای کنم به اینکه دوستم در این کارخانه به من گفته بود بخشی از پروسه استخدا می کارخانه این است که هر کسی می خواهد در کارخانه استخدام شود باید نامه ای به مسجد محل برای امضاء و تأیید بدهد. و همچنین تعدادی از انجمن اسلامی ها و حراست کارخانه را برای تحقیق در محل زندگی تازه استخدا می ها میفرستند، شما باید آماده این نوع مسائل باشی. دوستم گفت: باید سعی کنی چند جلسه ای به مسجد محل بروی تا در مسجد محل شما را بشناسند. چون اگر شما را نشناسند نامه تأییدیه شما را امضاء نمیکند و شما نمیتوانید استخدام بشوید. بالاخره با راهنمایی دوستم توانستم تمام تأییدیه محل را بگیرم. دوستم و حاجی را بعنوان معرف در کارخانه به کارگزینی معرفی کردم. تا مدارک آماده شوند کارگزینی اجازه داد شروع به کار کنم. شروع به کار کردنم یک فرصت طلایی بود که در نبود سرپرست قسمت تراشکاری بدست آورده بودم. خیلی سریع با اکثر کارگران قسمت آشنا شدم.

و مسائل نقلیه مواجه بودند. این اعتراض بطور روتین ادامه داشت و مردم راه را بند می آوردند. تفاوت عمده ای که ما بین کار و فعالیت در محل های کار و محلات کارگری وجود دارد این است که کارگران در کارخانجات تمام وقتشان صرف کار میشود، اما کار در محلات این اجازه را می دهد که کارگران با اوقات فراغت بیشتری سر مسائل مختلف صحبت کنند و وقت بگذارند و در امر محکم کردن روابط تلاش کنند. من همانطوری که قبلاً ذکر کردم خیلی سریع روابطم در این محلات گسترش پیدا کرد و از طریق این روابط در جستجوی کار در کارخانجات بزرگ بودم. از هم محله ای های کارگریم مرتب سوال میکردم در کارخانه ایشان افرادی را استخدام می کنند یا نه؟ بالاخره از طریق یکی از دوستان کارگرم اطلاع حاصل کردم که در یک کارخانه بزرگ که بیش از دوهزار نفری کارگر دارد افرادی را می خواهند استخدام کنند. دوستم به من گفت بیا کارخانه ما، تراشکار استخدام میکنند بیا کارخانه و من خودم ضامنت میخورم. من تا آن زمان هیچ چیز در مورد کار تراشکاری نمی دانستم و تجربه ای در این رابطه نداشتم. بالاخره تصمیم گرفتم و رفتم کارخانه و پرسیدم شما اعلام کرده اید کارگر استخدام میکنید. دربان در ورودی کارخانه گفت: ما فقط تراشکار استخدام میکنیم. آیا شما تراشکار هستید؟ گفتم آره من تراشکار هستم. زنگ زد به سرپرست تراشکاری بعد از 15 دقیقه سرپرست تراشکاری آمد به نگهبانی و از من پرسید شما تراشکار هستید من هم محکم گفتم بلی. اسم و ساعت ورودی را در دفتر ورودی یادداشت کردند و سرپرست امضاء کرد. ما با هم به قسمت ماشین سازی کارخانه رفتیم. سرپرست مرا به یکی از استاد کارهای قدیمی تراشکاری معرفی کرد. سرپرست به کارگر قدیمی که حاجی خطابش میکردند گفت: به تیغچه به ایشان بده تا نیز کند و همچنین یک قطعه کار شروع به کار کند و شما بالای سرش باشید تا من بیایم. با حاجی شروع به صحبت کردم و متوجه شدم که حاجی همشهریم است این یک شانس و قوت قلب بزرگی برای من بود. حقیقت را به حاجی گفتم، گفتم حاجی من این کار را شدیداً احتیاج دارم و باید خرجی مادر و خواهر و برادر کوچکم را بدهم، من خیلی کم در مورد تراشکاری میدانم. حاجی گفت نگران نباش. به من تیز کردن تیغچه را نشان داد. قدم به قدم روشن کردن ماشین تراشکار و همچنین بستن تیغچه را یادم داد و قطعه کار را روی دستگاه بست و من مثلاً شروع به تراشیدن قطعه کار کردم. قطعه یک مقدار میزان بسته نشده بود میخواستیم قطعه را تنظیم کنیم که سرپرست رسید. به چکش زدن من ایراد گرفت. یک نگاهی به من انداخت گفت شما دستگاه تراشکاری کارکردنش را دیده ای، اما با آن کار نکرده ای. گفت اگر ما شما را بخواهیم به شما خبر میدهیم. من خیلی ناراحت شدم که نتوانستم کار را بگیرم. همچنان در محله و بعد از کار روزانه در تلاش برای آشنایی با کارگران کارخانجات بودم. بعد از دو هفته ای از امتحان در کارخانه بزرگ می گذشت یک روزی دوستم که کار تراشکاری را به من معرفی کرده بود را دیدم پرسید استخدام شدندت به کجا رسیده، ماجرا را برایش تعریف کردم. گفت نگران نباش کارخانه ما دوباره تراشکار استخدام میکند و تا بحال کسی را استخدام نکرده اند. دوباره بیا و امتحان کن ببین چی میشه. من با حرف های این دوستم قوت قلب گرفتم. بعد از دو روز رفتم دم در کارخانه و گفتم میخوام سرپرست تراشکاری را ببینم. چون من نزدیک بیست روز قبل آمدم امتحان دادم تا بحال خبری نگرفته ام.



دوست کارگرم‌ان در کارخانه کاشی ایرانا و این دوتا دوستان، علاقه مند بودند که من بخشهایی از مباحث مارکسیستی را در این محافلی که بوجود آورده بودیم ترویج کنم. من هم با علاقه زیادی این کار را کردم. از متون پایه ای مثل مزد بها سود، کار مزدی، مدخلی بر سرمایه، مانیفست و اصول کمونیزم، دولت و انقلاب و آثار دیگر لنین را در دستور کار مطالعاتی گذاشتم. جلسات ترویجی بعد از اتمام هشت ساعت کار روزانه و معمولاً بعد از کار، تا غروب و دیر وقت، در محل و منازل دوستان کارگر انجام میگرفت. بعضی مواقع آنچنان سرگرم بحث و مطالعه بودیم که نزدیک بود آخرین مینی بوس را که باید با آن راهی منزل شوم از دست بدهم.

بر گردیم به شرایط زندگی شخصی ام. قبلاً اشاره کردم که صاحبخانه ام یک قاچاقچی بود و از این بابت نگران بودم. در این خانه دچار مشکلاتی شدم، مشکلاتم به این صورت بود. صاحبخانه قاچاقچی آدم فزولی بود و وقتی من منزل نبودم تمام وسایلم را گشته بود، به یک سری جزواتی دسترسی پیدا کرده بود. صاحبخانه فهمیده بود من آدم سیاسی هستم. من این مسئله را با یکی از دوستانم در میان گذاشتم دوستم وعده کرد تا دوتا جاسازی خوب برایم تهیه کند. تا وقتی در این خانه بودم این امکان را یافتم که مترالم را جاسازی نمایم. تصمیم گرفتم هرچه زودتر اتاقی پیدا کنم که پیدا کردن اتاق کار ساده ای نبود. او میدانست من سیاسی هستم اما از آنجائیکه من هم میدانستم صاحبخانه مواد مخدرفروش است بنابراین، صاحبخانه بخاطر وضعیت خودش نمیتوانست مرا لو بدهد. اما در مدتی که در خانه اش بودم هر روز بخشی از وسایلم را بر میداشت. چند بار هم به رویش آوردم و در جواب گفت: وسایلم من هم گم میشود نمیدانم کی میبره. اما من میدانستم تمام وسایلم مرا خودش بر می دارد. بالاخره با هر سختی بود اتاقی گیر آوردم و از خانه قاچاقچی در رفتم. دوستم هم دوتا جاسازی خوبی برایم آورد و توانستم جزوات و نوشتجات غیر قانونی را جاسازی نمایم. در کارخانه توانستیم به قسمت های دیگر نفوذ کنیم و روابطمان را گسترده دهیم. به این ترتیبی که پیش می رفتیم، روابطمان روز به روز گسترده تر میشد و از طریق روابط کارخانه و محله توانستم به شبکه وسیعی از کارگران مبارز و پیشرو دسترسی پیدا کنم. آنچه که همیشه بعنوان یک خاطره شیرین در ذهنم است و لازم دیدم اینجا هم به آن اشاره ای شود، من در قسمتی که کار میکردم با یکی از همکارانم رابطه خیلی صمیمی داشتم، دلیلش هم این بود که کارگری پیشرو و نترسی بود. در رابطه با مسائل کارگری و مسائل خانواده اش مرتباً با من مشورت میکرد. حتی مسائل خصوصی خانوادگی اش را هم با من در میان میگذاشت. هر چه با این دوست کارگرم از نظر فکری نزدیک میشدم به این یقین میرسیدم، که از لحاظ فکری خیلی نزدیک و نقطه نظرات مشابهی داریم. یک روز تصمیم گرفتم مانیفست کمونیست را به ایشان بدهم. فردایش آمد خیلی خوشحال و راضی بود گفت: من در تمام طول زندگیم تا قبل از اینکه کتاب مانیفست را بخوانم، مطلبی از مارکس نخوانده و در مورد مارکسیسم اطلاعی نداشتم. مانیفست را خواندم الان میتوانم به جرات بگویم من هم مارکسیست هستم. آن لحظه یکی از بهترین و پر شورترین لحظات زندگیم بود.

جنگ ایران و عراق شروع شده بود، در کارخانه، هم مدیریت و هم کارفرما از سه طرف میخواستند که مشکلات و عوارض جنگ را

حاجی و دیگر کارگران تمام تلاش شان را در جهت کمک به یاد گرفتیم کردند. من همه اش نگران بودم سرپرست برگردد و با استخدام من مخالفت نماید. به این خاطر کل حواس و تمرکز را به یاد گیری هر چه بیشتر تراشکاری اختصاص دادم. دو هفته ای که سرپرست نبود حاجی کارهای متنوعی را به من داد تا بتوانم تمام ریز و بم های کار را یاد بگیرم. وقتی سرپرست برگشت و دید من دارم کار میکنم. آمد سوال کرد که چه کی شما را استخدام کرده است در جواب گفتم معاون سرپرست. سرپرست آمد کارهایم را چک کرد و گفت همه این قطعات را شما تراشیده ای؟ گفتم بله. گفت به قسمت تراشکاری خوش آمدید. بعد سرپرست شروع به توضیح دادن مقررات قسمت کرد. من در سالن بسیار بزرگ ماشین سازی که قسمت تراشکاری هم جزو آن بود کار میکردم، سعی کردم تا مدتی برای شناخت بیشتر از محیط و روابط کارگری آنجا با دقت اوضاع را زیر نظر داشته باشم. زمان مناسبی که میشد با کارگران ارتباط گرفت و سر صحبت را باز کرد در سرویس ها بعد از اتمام کار بود. من بیشترین اطلاعات را در رابطه با کارگران پیشرو و شناخت بیشتر از محیط، را از کارگرانی که با من همشهری بودند کسب کردم. البته جو کارخانه متأسفانه مساعد نبود. با توجه به اطلاعاتی که بدست آوردم، سال قبل از اینکه من استخدام بشوم در این کارخانه مثل اکثر کارخانجات، پاکسازی بزرگی انجام گرفته بود، بیش از 80 نفر از کارگران معترض و پیشرو را از کارخانه اخراج کرده بودند. جو بی اعتمادی و تا حدودی پلیسی در کارخانه حاکم بود و کسی رغبتی به صحبت کردن سر اینگونه مسائل نشان نمی داد. من در محلات و کارخانه در تلاش بودم تا ارتباط ام را هرچه بیشتر کنم تا بلکه بتوانم به طیفی از کارگران پیشرو نزدیک بشوم. بالاخره با یکی از کارگران معترض که حدوداً با من استخدام شده بود آشنا شدم. بعد از اینکه پروسه آشنایمان روال طبیعی اش را طی کرد، بین من و این رفیق اعتماد و نزدیکی ایجاد شد. این دوست کارگر ناچار بود از بچگی کارگری کند و در خانواده اش هم مورد اذیت و آزار پدر مستبدش قرار گرفته بود. اما در هر کارخانه ای که کار کرده بود، کارگری مبارز و پیشرو بود. خود این رفیق کارگرم یک رفیق دیگری داشت که در کارخانه کاشی ایرانا کار میکرد و خیلی اصرار داشت که این دوست کارگرم‌ان را هم من ملاقات کنم و بتوانیم همزمان ارتباطاتی در کاشی ایرانا با کارگران ایجاد نمایم. در ادامه کار در قسمت تراشکاری، علاوه بر رفیقی که با هم ارتباط نزدیک برقرار کردم و کار مشترکی با هم انجام می دادیم. من در همین کارخانه با رفیق کارگر دیگری آشنا شدم که رفیقی به تمام معنا آژیتاتور بود. به دلیل روابط پلیسی حاکم بر کارخانه من سعی نمودم روابطم را به هم وصل نکنم و آنها را جدا نگه دارم و فقط خودم حلقه واسطه ما بین رفقای کارگر باشم، این امر کمک می کرد اگر اتفاقی افتاد کمترین ضربه و آسیب به روابطمان و رفقای کارگر وارد شود. بیشترین فکر و برنامه ام را روی این مسئله گذاشتم که به موازات هم، چندین هسته کارگری بزنیم. بالاخره با کمک این دو رفیق کارگر توانستیم از ارگانهای جاسوسی کارخانه و وظائف و عملکردشان همچون، بسیج، انجمن اسلامی و حفاظت کارخانه تقریباً اطلاعاتی دقیق کسب کنیم و همچنین از روحیات و وضعیت کارگران پیشرو شناخت و اطلاعاتی کسب نمایم. این اطلاعات کمک میکرد که بدانیم با چه کسانی باید چگونه صحبت کنیم. بعد از صحبت با



از تمام حرکت های مدیریت جلوتر با خبر شویم. مدیریت از طریق جاسوسانشان تمام نیرویش را برای شناسایی کارگران پیشرو بسیج کرده بود. ما هم متوجه این ماجرا شدیم و هیچ کدام از رفقا هیچگونه ارتباطی در داخل کارخانه با هم نداشتند. تمام روابط اصلی شبکه هایمان را به خارج از کارخانه منتقل کردیم. البته ناگفته نماند که این ارگانهای سرکوبگر کارخانه نبودند که کارگران پیشرو را تهدید میکرد، بلکه جناح راست جنبش و اپوزیسیون از قبیل توده ایها و اکثریتها نقش شدت مخرب و خطرناکی داشتند و ما همیشه میبایست مواظب این روابط در پیرامونمان بودیم. کار و سیاست اینها، تبلیغ شوراها و اسلامی به عنوان تشکل کارگری، شرکت و تبلیغ در بسیج کارگران کارخانه برای شرکت در جبهه ها بود. در واقع راست ها به عنوان بازوی مدیریت کارخانه عمل میکردند. نقش انجمن اسلامی در به وجود آوردن رعب و وحشت شدت شاخص بود، اعضای انجمن اسلامی ها در قسمتهای کارخانه به صورت مسلح ظاهر می شدند و حتی در قسمتهای کاری، اسلحه هایشان را تمیز میکردند. در مواقع استراحت و صرف چای، یکی از انجمنی ها که در زندان اوین جزو شکنجه گران و تیر خلاص بزنها بود با بی شرمی تمام، جزئیات شکنجه و کشتن افراد سیاسی را برای کارگران قسمت بازگو میکرده و با این کاراش، رعب و وحشت را در قسمت دامن میزد. از لو دادن نیروهای سیاسی در سالهای قبل تعریف میکرد. ما تلاش نمودیم در شرکت تعاونی کارخانه، شرکت فعال داشته باشیم. تلاش ما بر این بود حداقل کاندیداهای خوبی برای هیئت مدیره شرکت تعاونی انتخاب بشوند، تا اجناسی که شرکت تعاونی تهیه میکرد بطور عادلانه بین اعضا تقسیم شود. و تلاش نمودیم تا درجه ای، جلو تبعیض و پارتی بازی های مدیریت و انجمن اسلامی گرفته شود. هر بار انجمن اسلامی مثل مجلس خبرگان جلو کاندیداهای کارگران را می گرفتند و افراد خودشان را به زور به عنوان نماینده کارگران در شرکت تعاونی قالب می کردند، باعث میشد درگیری بین کارگران با انجمن اسلامی ها و مدیریت بالا بگیرد. البته روشن و واضح بود چرا، و به چه دلیل اجازه نمی دادند که نمایندگان کارگران به شرکت تعاونی راه یابند، زیرا اجناسی مثل یخچال، ماشین لباس شویی، تلویزیون، فرش ماشینی و... اینها بشدت در بازار با کمبود روبرو بود و در بازار آزاد چندین برابر قیمت اصلی اش بود. این امتیازها را، انجمن اسلامی ها و مدیریت برای نور چشمی ها قائل می شدند و بین خود تقسیم می کردند. ما از این زوایه به اعتراض و مخالفت با این مسئله می پرداختیم و می خواستیم این اجناس بطور عادلانه بین کارگران تقسیم بشود. یکی دیگر از مشکلات ما تعاونی مسکن بود، در این رابطه بطور مرتب بین کارگران و مدیریت و انجمن اسلامی کشمکش و درگیری بود. در تعاونی مسکن هم مثل شرکت تعاونی انجمن اسلامی و مدیریت تلاش میکردند تا با تهدید و زور، افراد خود را به تعاونی مسکن تحمیل کنند. برنامه های تعاونی مسکن به این شکل بود که مقدار زیادی از اعضای تعاونی مسکن پول گرفته بود و قرار بود دولت در عوض به کارگران در ازای پول دریافتی، تکه ای زمین بزرگ را در اختیار تعاونی قرار بدهد و تعاونی شروع به خانه سازی برای کارگران بکند. بعد از چندین سال انتظار، یک روزی متوجه شدیم که هیئت مدیره تعاونی مسکن اعلام کرد قطعه زمینی در شمال شهر به تعاونی تعلق گرفته و از آنجائیکه کارگران از عهده مخارج ساختمان سازی بر نمی آیند این قطعه

به ما کارگران تحمیل کند. 1- کارگران را وادار به رفتن به جبهه بطور گردشی بکنند. 2- هر ماه بخشی از دستمزد ما کارگران را برای کمک به جنگ از حقوق هایمان بردارند. 3- بالا بردن بالابری کار و شدت کار که طرح اکورد نامیده میشد را در کارخانه راه بیاندازند و همچنین اضافه کردن شیفت کاری دوم و اینکه هر شیفت موظف است 12 ساعت کار کند. ما در جلسات ترویجیمان یک به یک، این سیاستها را بررسی و تجزیه و تحلیل میکردیم و اینکه چکار باید بکنیم تا به یک اقدام عملی دست یابیم. اولین مسئله ای که سر آن صحبت نمودیم این بود که جنگ ایران و عراق یک جنگ ارتجاعی است و کارگران نباید تاوان این جنگ را به هر شکل ممکن بدهند. این جنگ بجز عواقب شوم و خانه خرابی بیشتر برای ما کارگران چیز دیگری را به همراه ندارد. ما کارگران نباید از تهدیدهای اخراج شدن در رابطه با نرفتن به جبهه بترسیم و بهراسیم. این را قرار شد محور اصلی تبلیغ بر علیه جنگ در میان کارگران قرار دهیم و در سطح وسیعی تبلیغ نماییم. در رابطه با طرح اکورد، این طرح ظاهراً اگر کاری که کارگران در هشت ساعت انجام میدادند گفتند اگر شما این کار را در چهار ساعت انجام دهید. ما چهار ساعت به شما بر مینای حقوقتان اضافه کاری میدهیم. ما دقیقاً ماجرای پشت این طرح فریبکارانه را میدانستیم. مدیریت میخواست با این کار گوشه اسکناس را به کارگران نشان دهد و بعد از اینکه موفق شدند شدت کار را بالا ببرند، یکی دو ماه پولی از بابت اضافه کاری به کارگران بدهند سپس این پول را قطع کنند. و اگر کارگران اعتراض کنند و نخواهند این اضافه کاری را انجام بدهند، به کارگران بگویند شما تا بحال خیانت و کم کاری میکردید از این به بعد با این شدت می توانید کار کنید. اگر شدت کار را بالا نبرید شما به انقلاب خیانت کرده اید و ضد انقلاب و مزدور و بیگانه هستید. ما این ماجرا را و اینکه چه نقشه شومی پشت آن خوابیده را از طریق شبکه مان که روز به روز گسترده تر میشد در بین کارگران تبلیغ نمودیم. اجرای این طرح ناکام ماند و به غیر از انجمن اسلامی ها و بسیجی ها، تعداد کمی به فراخوان مدیریت تن دادند. تلاش مدیریت و انجمن اسلامی برای گرفتن باج و خراج جنگی از طریق کم کردن حقوق کارگران در بین کارگران را افشاء و نسبت به این اقدام ارتجاعی اعتراض نمودیم؛ و اعلام کردیم مدیریت حق ندارد مستقیماً از حقوق ما، برای جبهه کسر کند. این کار باید از طرف کارگران داوطلبانه باشد. در رابطه با فشار کاری و باج و خراج جنگی اطلاعیه ای نوشتیم و با تائید و موافقت رفقای اصلی شبکه، آن را در بین کارگران مخالف مدیریت توزیع نمودیم. این طرح شوم مدیریت و سرمایه هم خنثی شد. چانه زدن برای بالا بردن شدت کار مدت طولانی طول کشید و مرتب درگیریهایی بین ما کارگران و مدیریت ایجاد می نمود. مدیریت بطور مرتب با سرپرستها جلسه میگذاشت و در پی چاره جویی برای پیش نرفتن طرحهای ارتجاعی اش بود و از اینکه این برنامه ها پیش نمی رفت بشدت ناراحت بوده و از این بابت به سرپرستان فشار می آورد. انجمن اسلامی ها، حراست، بسیجی ها و جاسوسان مدیریت مرتب جلسه میگرفتند و در تکاپو بودند تا عاملین پیش نرفتن این طرحها و در واقع کارگران پیشرو را شناسایی کنند. شبکه ما گسترش وسیعی یافته بود تا جائیکه ما توانسته بودیم در کارگزینی هم نفوذ پیدا کنیم. تمام نقشه ها و دستور العمل های مدیریت همزمان به دست ما می رسید. ما با کسب این اطلاعات میتوانستیم



توازن قوا را می‌سنجیدند، و سپس دست به اعتصاب می‌زدند، برای اینکه کمترین تلفات و ضربات را متحمل شوند. آنها کاملاً تجربه داشتند و به این امر آگاه بودند، که هر اعتصاب با اخراج شدن، زندان رفتن و... همراه خواهد بود. به این دلیل، امر ساده ای نیست که تعدادی بی‌تجربه و آوانتوریست هر وقت اراده کنند، زندگی و کار کارگران را به بازی بگیرند و به خطر بیندازند. کار سیاسی هدفمند، احتیاج به صبر، حوصله و برنامه ریزی درازمدت دارد. کارگران به منافع خودشان آگاه هستند، و در یک پروسه طولانی و حساب شده با اتحاد و برنامه برای گرفتن مطالبات خود اقدام میکنند.

**س. رفیق شهرام با توجه به مبارزاتی که شما یک بخشهایی از آن را بازگو کردی. عکس العمل مدیریت و انجمن اسلامی و حراست و غیره برای خفه کردن این مبارزات چگونه بود؟**

من قبلاً توضیح دادم شبکه ارتباطی ما در تمام قسمت های کارخانه و همچنین در کارگزینی نفوذ داشت. تمام دستور العملهای مدیریت و نقشه های آنها بر علیه کارگران به دستمان میرسید. مدیریت، انجمن اسلامی و حراست، جلسات زیادی ترتیب داده بودند که ببینند این مسائل از طریق چه افرادی به بیرون درز پیدا میکند. آنها یک حدسهایی می‌زدند؛ اما مطمئن نبودند. عملاً ما در قسمت، در مقابل طرحهای اجباری و ارتجاعی آنها مانند سیستم اکوردشان می‌ایستادیم و مورد تهدید هم واقع میشدیم، اما نه تأثیر داشت و نه کارساز بود. به عنوان نمونه ما باید بخشی از دستمزدمان را با توافق به جنگ کمک میکردیم و در لیست کمک مالی به جنگ که از طرف مدیریت کارخانه تهیه شده بود قید میشد، ما از این امر خوداری نموده و در مقابل آن چندین بار عدد صفر گذاشتیم و یا با قبول نکردن رفتن دوره ای به جبهه و غیره. زمانیکه مدیریت به کارگرانی مشکوک می‌شد، نیروهای جاسوسی ایشان ماموریت می‌یافتند تا در قسمتهایی که این کارگران کار میکنند، آنها را زیر نظر بگیرند. برای مثال من که بعد از چند سالی در قسمت به عنوان کارگر تراشکار درجه یک کار می‌کردم، و کارگر ماهر محسوب می‌شدم. می‌توانستم کسانی را به عنوان کار آموز بپذیرم که به آنها کار تراشکاری را در مدت زمانی یاد بدهم. کارآموز فرستاده شده ی پیش من، یکی از جاسوسهای خطرناک بود، که آگاهانه این حرکت برنامه ریزی شده بود. کار این شخص در واقع کارآموزی نبود، بلکه این بود تمام مدت من را تعقیب میکرد. هر جا میرفتم و با هرکسی صحبتی میکردم، اگر بخاطر کار مجبور میشدم به قسمت دیگری بروم دنبالم می‌آمد تا ببیند من با چه کسی در تماس هستم. تعقیب در تمام نقاط مختلف کارخانه و در مسیر کارخانه و منزل ام نیز از طریق این شخص دنبال میشد. سپس جهت بوجود آوردن زمینه های درگیری با من، جاسوسهای کارخانه را به عنوان کمکی نزد من میفرستادند. آنها تلاش میکردند خود را مخالف رژیم جا بزنند و وانمود کنند که از وضع موجود ناراضی و تحت فشار هستند. بعضی مواقع حتی به سران رژیم فحش میدادند تا اعتماد مرا جلب کنند. حتی وقتی به دستشویی هم میرفتم، آنها دنبالم می‌آمدند. بدین ترتیب از من و از همه کسانی که با من سلام و علیک میکردند به حراست کارخانه گزارش رد میکردند. خیلی وقتها این فرد جاسوس پشت دستگاه خود را قائم میکرد که من او را نبینم که بتواند بدور از چشم من حرکات و رفتارما را راحتتر کنترل کند. البته بسیاری مواقع افراد مزبور

زمین در اختیار هیئت مدیره و رده های بالای کارگزینی و انجمن اسلامی قرار داده شده است و قرار است که دوباره قطعه زمین دیگری به تعاونی بدهند و آن به کارگرانی تعلق خواهد گرفت که در نوبت هستند. ما کارگران وقتی از این ماجرا اطلاع حاصل کردیم جلو کار گزینی جمع شدیم و خواهان مجمع عمومی و باز خواست هیئت مدیره تعاونی مسکن گردیدیم. ما کارگران اعتراض کردیم که چرا زمین ما را به هیئت مدیره و انجمن اسلامی واگذار کردید، ما که سالها پولمان را برای مسکن اینجا گذاشته ایم آنوقت زمین ما را بدون اجازه ما، به افراد دیگری میدهد. در روز روشن شما دارید دزدی میکنید و ما خواهان انتخاب نماینده خود هستیم. بالاخره دوباره کارگران خواستند تا هر کسی را که می‌خواهند برای هیئت مدیره تعاونی مسکن کاندید کنند، انجمن اسلامی و شورای اسلامی با تهدید و ارباب و گفتن اینکه ما این افرادی را که شما کاندید کرده اید تأیید نمیکنیم. و شروع کردند به تهدید کارگران که اگر ادامه بدهید کارتتان را از دست خواهید داد. بالاخره با زور و ارباب، زمین کارگران را انجمن اسلامی و هیئت مدیره کارخانه توانستند بالا بکشند. این مسئله شرایطی را ایجاد نمود تا ماهیت ارتجاعی انجمن اسلامی و شورای اسلامی بیشترافشاء شود و تأثیر خوبی در بین کارگران کارخانه گذاشت. بطوری که برای انتخابات شورای اسلامی، اکثریت کارگران انتخابات شورای اسلامی را تحریم کردند. با حيله و تزوير خواستند کارگران را متقاعد نمایند که به شورای اسلامی رای بدهند و با این شکل برای شورای اسلامی شروع به تبلیغ کردند که اگر مدیریت، کارگری را خواست اخراج کند و اگر شورای اسلامی نباشد مدیریت به آسانی میتواند اخراج کند. شورای اسلامی میتواند از حقوق شما کارگران دفاع کند و تنها باید مشکلات و خواسته هایتان را از کانال شورای اسلامی حل و فصل کنید و غیره... که مدیریت با این عوام فریبها و تبلیغ برای شورای اسلامی، با کمک برادران راستشان (توده ایها و اکثریتها) نتوانستند کارگران را از تصمیم شان منصرف نمایند و انتخاباتی برگزار کنند. بعداً خودشان چند نفر را به عنوان شورای اسلامی منصوب کردند. برای اینکه بتوانیم نزدیکی و هم نظری بیشتری را بین کارگران بوجود بیاوریم، مسافرت های دو روزه، هم برای تفریح و هم برای آشنایی سازمان میدادیم. بعضی مواقع دو تا اتوبوس حدود 100 نفر میشدیم. این مسافرت ها تأثیر بسیار خوبی در بین کارگران داشت. البته فقط محدود به کارگران کارخانه نبود. دوست های خارج از کارخانه را هم شامل میشد. حجم کار من در رابطه با ترویج آثار پایه ای مارکسیستی خیلی زیاد شده بود. در جمع های متفاوت بسته به سطح سواد جمع کارگران، کار ترویج ام را پیش میبردیم. من در جمعی که رفقا، سواد کمتری داشتند بیشتر بحث ها را به شکل ساده برایشان بیان میکردم.

یکی از مسائلی که کارگران خاطره خوب و جالبی در مورد آن داشتند و معمولاً در آن مورد صحبت میکردند، این بود که بعد از انقلاب فعالین سیاسی ای که علاقمند بودند در رابطه با مسائل کارگری فعالیت کنند زیاد بودند. اینها زمانیکه وارد کارخانه میشدند در تلاش بودند سر اولین ماه اعتصاب راه بیندارند و انتظار داشتند که کارگران با آنها همراهی نموده و به این خواسته جواب مثبت دهند. اما نتیجه اش این میشد که این افراد در همان اول ماه از کار اخراج میشدند. دست به اعتصاب زدن در هر شرایطی برای کارگران امکانپذیر نبود، کارگران باید شرایط و

دیگرشان را هم سراغ من می فرستادند، آنها سعی می کردند سر بحث سیاسی را با من باز کنند. و در بحث شان به حکومت فحش و ناسزا میدادند تا عکس العمل مرا بفهمند. یا با کسانی که در قسمت دوست بودیم و صبحانه و نهار را معمولاً با هم میخوردیم در مورد من تحقیق میکردند. آنها تلاش میکردند اتهاماتی را به من بچسبانند و زمینه ای برای درگیر شدن با من ایجاد کنند. هدف این بود که در این درگیریها دچار حالتهای عصبی شوم، و این برخوردها، بهانه ای برای اخراج و تکمیل شدن پرونده ام شود. هدف از این تعقیبها و کنترلها این بود که به روابطم در محل کار پی ببرند. حتی یکبار از بیرون تلفنی داشتم و از من خواستند روز بعدش خودم را به کمیته بهارستان معرفی کنم. من این مسئله و تلفن مشکوک را با رفقای هسته در میان گذاشتم. از زوایای مختلفی مسئله را بررسی کردیم. همگی به این نتیجه رسیدیم این احتمالاً یک دام است، تصمیم گرفته شد من خیلی عادی به سر کار بازگردم، آنها طرح و نقشه ای ریختند به این شکل، اگر خواستند در کارخانه من را دستگیری نمایند، رفقا به من کمک کنند من را از کارخانه فراری دهند. و به این نتیجه رسیدیم که با این کار میخواهند مرا امتحان کنند، که آیا فرار میکنم یا نه؟ و آنها از این طرز می خواستند من را تحت فشار بگذارند. آنها اطلاعات زیادی از من نداشتند و با این شگرد میخواستند مطمئن شوند که من سیاسی هستم و تعلق سازمانی دارم یا نه؟ من روز بعد برگشتم کارخانه، رفقا همگی آماده بودند که اگر اتفاقی افتاد من را کمک کنند. خوشبختانه دام بود و اتفاق خاصی نیفتاد و حدس ما درست بود. مزدوران قسمت با همدستی سرپرست در تلاش بودند با من درگیری بوجود بیاورند و با استفاده از این درگیریها تلاش داشتند به اهداف شوم شان برسند. بالاخره بیشتر این توطئه ها را توانستیم با کمک رفقا خنثی کنیم.

گیری از وقوع اعتصاب و متحد شدن و غیره بگیرند. این وضعیت هفته ها گذشت. با این کار میخواستند مرا وادار به کاری کنند که بتوانند راحت و بدون دردسر اخراج کنند. خیلی عصبی بودم، ولی خودم را کنترل میکردم. بالاخره هفته سوم تمام شد. به اعتراض گفتم: چرا مرا اینجا نگه میدارید. که در جواب سوالم گفتند: شما از این به بعد اخراج هستید، گفتم به چه دلیلی. گفتند شما از فردا حق ندارید به کارخانه بیایید. در کارگزینی کاغذ اخراج را به من دادند و گفتند اگر شکایت دارید مراجعه کنید به وزارت کار. من کاغذ اخراج را گرفتم و مستقیم برای شکایت به وزارت کار رفتم. البته بعد از اینکه همکارانم شنیده بودند که کارگزینی مرا اخراج کرده، گروهی از آنها به اعتراض به اخراج من به کارگزینی میروند. که در دفاع از من صحبت هایی بین همکارانم و کارگزینی رد و بدل میشود. همکارانم شهادت می دهند که سرپرست مقصر است و سعی می کند ماجرا را توضیح دهند. همکارانم میگویند ما سرپرست را در این ماجرا مقصر میدانیم. شما بی دلیل این همکار ما را اخراج کردید. کارگزینی وعده و وعید می دهد که، ما تلاش خودمان را میکنیم تا ایشان را بر سر کار برگردانیم. ضمناً کارگزینی به همکارانم میگوید شورای اسلامی هم با این اخراج موافق بوده، فعلاً شما برید سرکارتان و مقداری به ما وقت بدهید. با این حيله، همکارانم را به قسمت برگردانند. چند تا از دوستان نزدیکم در قسمت به دفتر سرپرست میروند و سرپرست را تهدید میکنند که به چه علتی این همکاران را اخراج کردید. که سرپرست بر میگردد، میگوید من مقصر نیستم خود کارگزینی این کار را به من تحمیل کرده است. در ضمن سرپرست از یکی از همکارانم بشدت میترسید بعد از اینکه سرپرست از طرف این همکارم تهدید شد، او شروع به اعتراف در بین تعدادی از همکارانم میکند. بالاخره همکارانم با دنبال کردن اخراج متوجه میشوند که برایم حسابی پرونده سازی کرده اند و از بازگشت به کار خبری نیست. دوستان کارگرم در قسمت، به اندازه حقوق سه ماهم به من کمک مالی نمودند. کمک بسیار با ارزشی بود و توانستم تا آن مدت که پروسه شکایتم در اداره کار جریان داشت با این پول هزینه های زندگیم را تا حدودی تامین نمایم. یک بخش از شکایتم شامل این بود با چه حقی و طبق چه قانونی مرا بیش از سه هفته در کارگزینی صبح تا عصر نگه داشتید و این باعث شد فشارهای روحی زیادی به من وارد آید و بویژه من را از حق و حقوق و مزایایم محروم نمودند. سرانجام تاریخ دادگاهی را به من دادند. پروسه دادگاهی یکی از دوره های پر از استرس است که می خواهند نهایت فشار را به کارگر اخراجی وارد آورند. دوره ای که از این اطاق به آن اطاق مرتباً من را می فرستادند و به سر می دواندند. بعد از چندین ماه تلاش، توانستم بیمه بیکاری بگیرم. در وزارت کار فرم شکایت را پر کردم و پروسه دادگاه روال خود را پیدا کرد. برای یک دوره مشخصی باید هر روز در سالنهای وزارت کار از این اتاق به اتاق دیگر میرفتم و بدون گرفتن جواب روز دیگری را به این شکل از سر می گرفتم. سر انجام بعد از ماهها دوندگی، تصمیم به تشکیل دادگاه گرفته شد. حضار موجود در این دادگاههای فرمایشی، هیئت حل اختلاف شامل نماینده وزارت کار و نماینده کارگزینی کارخانه و شورای اسلامی بود. این هیئت فقط هدفش دفاع از منافع کارفرما و محکوم کردن من بود. در این رابطه نابرابر و بدون اینکه من از جانب هیچ تشکل و وکیل و هم طبقه ایهای حمایت شوم، مجدداً

**س. رفیق شهرام می توانید توضیح بدهید که تا چه مدت تعقیب و کنترل شما ادامه داشت و آخر سر چگونه خاتمه یافت؟**

بیش از دو سال تمام حرکتیم را در کارخانه، جاسوسان تحت کنترل داشتند. در این رابطه از مأمور کردن کارآموزم که یکی از جاسوسان معروف کارخانه بود گرفته تا همکاری انجمن اسلامی و بسیج و... تمام این افراد در جهت کنترل من عمل میکردند، البته لازم به گفتن است که این افراد با تبحر کامل و بدون متوجه شدن من در برخی مواقع این کنترلها را انجام می دادند. بالاخره سناریویی را با سرپرست طرح ریزی کردند. سرپرست بدون دلیل با من درگیر شد، مرا تهدید کرد که شما را به کارگزینی می فرستم. سوال کردم برای چی؟ شروع کرد به سر و صدا کردن و گفت باید بروید کارگزینی. رئیس کارگزینی شروع کرد به سوال کردن و روانشناسی من که ماجرا چیست و از این صحبتها. من برای مدتی بجای رفتن به قسمت باید به کارگزینی می رفتم و آنجا می نشستم و بعد از اتمام ساعات کاری بر می گشتم منزل. کارفرما و مدیریت از تعلیق کارگرانی مثل من در کارگزینی دقیقاً دو هدف را دنبال میکردند. یکی روانشناسی کردن کارگر مذکور و دستیابی به اطلاعات هر چه بیشتر و دوم زهر چشم گرفتن از کارگرانی مثل من که دیگر دست به عملی نزنیم. در طی بیش از دو سال تعقیب و بوجود آوردن فضای متشنج برای هر نوع درگیری، میخواستند قبل از اینکه اعتصابی در کارخانه اتفاق بیفتد بتوانند کارگران پیشرو را شناسایی و اقدامات لازم را برای جلوگیری





انواع لوله های چدنی میباشد. در قسمت قالب سازی این کارخانه کار گرفتیم. یکی از مشکلات اساسی ای که کارگران با آن درگیر بودند این بود که اکثریت قریب به اتفاق کارگران مرض سل داشتند. دلیل آن هم این بود که ذرات چدن در فضای تمام قسمتها پراکنده بود و هواکش و امکانات ایمنی موجود نبود و به این خاطر اکثر کارگران دچار بیماری سل بودند. بعد از مدتی کار در این کارخانه دیدم انجمن اسلامی داره برایم پرونده درست میکند. مجبور شدم از این کارخانه هم استعفاء بدهم و بیرون بیام. بعد از آن در پارس خودرو (جنرال موتورز سابق) کار کردم. این کارخانه در کیلومتر هفت جاده کرج واقع میباشد. تولید آن ماشین تویوتا پاترول بود که اکثریت تولیدات آن را سپاه پاسداران و ارگانهای دولتی میخریدند و حدود 2500 کارگر داشت و به دلیل اینکه در پارس خودرو موقعیت شغلی خوبی نداشتم استعفاء دادم. در یک کارخانه ماشین سازی دیگری که موقعیت بهتری برایم بوجود آمد استخدام شده و در این کارخانه کارگران از سنتهای خوب و قوی کارگری برخوردار بودند. حدود یک سال ونیم هم در این کارخانه کار کردم. در این کارخانه در سال های 60 و 61 حدود 400 نفر از کارگران مبارز همزمان با سرکوب شدید شوراهای کارگری از کار اخراج شده بودند. در این کارخانه، هر کارگر تازه استخدامی را کارگران زیر نظر می گرفتند و برایشان مهم بود که کارگر تازه استخدامی چطور فکر می کند، آیا با کارگران است یا با مدیریت و کارفرما؟ من در این کارخانه به عنوان سرپرست قسمت قالب سازی استخدام شدم. کارگران قسمت به دقت مرا زیر نظر داشتند تا ببیند بالاخره رفتار من نسبت به همکارانم چطور است. سرپرست سالن انتظار داشت من هم مثل اکثر سرپرستها هر روز بر علیه کارگران شروع به بدگوئی بکنم. چندین بار به من تذکر داد که اگر این کار را یعنی گزارش از کارگران قسمت قالب سازی به سرپرست سالن ندهم سرپرستی بی سرپرستی. که من در جواب گفتم: اگر مرا به این خاطر استخدام کرده اید سخت در اشتباه هستید من آمده ام اینجا برای کار کردن و نه برای جاسوسی. من سرپرستی شما را نمی خواهم. یکی از همکارانم شاهد این بگو و مگوی من و سرپرست سالن بود. این ماجرا را با کارگران قسمت درمیان میگذارد و چندین مورد دیگر پیش آمد اما یکی از افراد انجمن اسلامی که در قسمت ما کار میکرد و یکی از کارگران انبارداری که از کارگران قدیمی این کارخانه و دوست صمیمی این فرد انجمن اسلامی بود، میبیند این دوست انجمن اسلامی اش برای من میزند. بعد از این برخورد، کارگر انباردار آمد به قسمت و همه کارگران قسمت را جمع کرد گفت حالا برای من روشن شده کی آدم فروش هست. کارگر انباردار رودر روی انجمن اسلامی گفت: برای چی آدم فروشی میکنی؟ یکی از کارگرها گفت: آدم فروشی نون داره آب داره. یکی دیگر گفت: با آدم فروشی میشه سرپرست شد و... عضو انجمن اسلامی کارخانه حسابی رسوا شد و نمیدانست چکار کند. جالب بود که هر موقع انباردار به قسمت قالب سازی می آمد رو به عضو انجمن اسلامی میکرد و میگفت آدم فروشی خوبه؟ و خودش با صدای بلند جواب سؤال خودش را اینجوری میداد آره آدم فروشی نان داره آب داره و... و تمام کارگران قسمت میزدند زیر خنده. کارگر انجمن اسلامی هم عصبی شده و شروع میکرد به فحش دادن و تهدید کردن. بعد از این اتفاق با اکثریت کارگران قسمتی که کار میکردم و کارگران قسمت های دیگر روابط خیلی خوبی برقرار نمودم. از

محاکمه شدم. دقیقاً در تمام این پروسه ها تلاش بر این بود که درسهای عبرتی به من و دیگر کارگران داده شود و آن اینکه هیچ موقع معترض به وضع موجودمان نباشیم، در غیر این صورت باید منتظر عواقب بدتر از این هم باشیم. من در اعتراض به اینکه به چه دلیلی مرا بیش از سه هفته در کارگزی نی نگه داشته اند و بیشترین فشار روحی و روانی را به من وارد نموده اند و همچنین رو به نماینده شورای اسلامی کردم و گفتم: شما که از روز اول از ماجرا خبر داشتید به غیر از اینکه با مدیریت و کارگزی همدست شدید چکاری برای من انجام دادید. به چه جرمی کارگزی من را اینقدر اذیت کرد؟ شما غیر از نظاره گر بودن چه کار کردید؟ نماینده اداره کار از من پرسید شما خواسته اتان چیست؟ من در جواب گفتم: من برگشت به کارم را میخواهم. به من گفتند برو بیرون تا ما بتوانیم باهم صحبت کنیم. من بیرون منتظر شدم تا اینکه بعد از نیم ساعت دوباره مرا خواستند. گفتند: ما تلاش میکنیم ضرری که به شما وارد شده جبران کنیم. ما به شما سالی دومه به ازای هر سال کارتان بر حسب آخرین حقوقتان پرداخت میکنیم. من گفتم بیشتر از اینکه مسئله پول در میان باشد، کارگزی بیش از سه هفته مرا مثل زندانی در کارگزی نشانده و با این کار به من بی احترامی نموده مرا آزار روحی و روانی دادند. از این بابت من اعاده حیثیت می کنم. نماینده مدیریت و شورای اسلامی گفتند: به هیچ وجه به شما اجازه برگشت به کار را نمیدهیم. من گفتم من کارم را میخواهم. دوباره به من گفتند: چند دقیقه بیرون منتظر بشوید تا ما صحبتی با هم داشته باشیم. بعد از اینکه دوبار من را خواستند، گفتند: حرف آخرت چی است گفتم من کارم را میخواهم. در جواب گفتند: اگر نتیجه این دادگاه به دادگاه بالاتر ارجاع شود بیش از هفت ماه دیگر طول میکشد، فکرهایت را بکن. من در جواب دوبار گفتم من که گفتم برگشت به کارم را میخواهم. گفتند ما میخواهیم سالی سه ماه به ازای هر سال کارت به شما پرداخت کنیم و شما این خاتمه شکایتتان را امضاء کنید آیا قبول میکنی؟ من این پیشنهاد را قبول کردم. قرار شد بعد از یکی دو هفته چک من را محاسبه و از اداره کار تحویل بگیرم. دوران اخراجیم از بدترین روزهای دوران زندگیم بود. قانون ارتجاعی جمهوری اسلامی با دسیسه مدیریت و کارفرمای کارخانه میخواهد با تمام توان کارگر اخراجی را از تمام مزایای کار و زندگی محروم کند و نام کارگران اخراجی را در لیست سیاه وارد میکنند تا از این طریق بتوانند از استخدام کارگر اخراجی در کارخانجات دیگر ممانعت بعمل آورند. سر انجام من توانستم بالاترین خسارت مالی را از کارفرما بگیرم. با این وصف مدت زمانی که آنهمه فشار را تحمل نمودم طولانی بود و واقعا آرام داد.

**س. بعد از روشن شدن وضعیتتان در هیئت حل اختلاف که مدیریت راضی شد به حداکثر خسارت مالی تن بدهد و از برگشت به کارتان جلوگیری کند. شما چه اقدامی انجام دادی؟**

از آنجائیکه شغل های با مهارت بالا همیشه در کارخانجات مورد نیاز میباشد و این شانس را داشتم که دوباره بتوانم در کارخانجات صنعتی کار گیر بیاورم. به همین دلیل از فرصت استفاده کرده و دوره فنی را گذراندم تا بلکه بتوانم راحتتر وارد کارخانه صنعتی بشوم. بعد از آن در صنایع چدنی پارس شروع به کار کردم، این کارخانه در جاده مخصوص کرج قرار دارد و تولیدات آن ساخت

شرایط، بشدت دشوار و پر از خطر بود. اگر هر فعال کارگری دستگیر میشد بدون هیچ تخفیفی اعدام میگردید، اما در آن شرایط باز هم کار، فعالیت و سازماندهی کارگران عملی بود. کارگران سوسیالیست فقط با اتکاء به نیروی خود و معضلات و مشکلات طبقه ایی که دغدغه شبانه روزیشان می باشد میتوانند گرایش سوسیالیستی کارگری را سازمان داده و طبقه را حول آن متشکل نمایند نه با اتکاء به سازمان و جریانی که بیرون از آنها وجود دارد. بنا به رسالت تاریخی طبقه کارگر، این وظیفه فقط و فقط از عهده این طبقه ساخته است.

امیدوارم این تجارب واقعی و کارگری بتواند تا حدودی برای نسل جوان آموزنده باشد، و آنها با اتکاء به نیرو و پتانسیل خود، آگاهی و دانش مارکسیستی در تحقق آرمانهای سوسیالیستی طبقه کارگر قدمهای موثری بردارند. نه تنها طبقه ای چشم انتظار شما عزیزان است، بلکه امید ما هم بر این است با حفظ سنگرهای ما و تلاشهای بیوقفه و خستگی ناپذیر خود همگام و همراه با طبقه کارگر، مبارزه استراتژیک را تا پیروزی نهایی ادامه خواهید داد.

دوماً: یکی از مهمترین وظائفی که برای ما کارگران سوسیالیست در جهت تاثیر گذاری در جنبش کارگری اهمیت بسزائی دارد، فعالیت در محیط زیست و کار در میان طبقه کارگر میباشد. تجربه خود من، به من نشان داد که فعالیت در این دو عرصه مکمل هم میباشد. آنچه که محیطهای کارگری را از دیگر محیطهای کاری متمایز می نماید، همبستگی و اتحاد کارگری همراه با بکارگیری از سنتهایی می باشد که بر پایه یک منفعت مشترک استوار است و عمل می نماید این ویژگی فقط مختص به روابط کارگری است. در تمام دورانی که این سعادت را داشتم که همراه و همگام با دوستان کارگرم در محیط کار و زیست، فعالیت سیاسی مشترکی را پیش ببریم نه تنها به این نتیجه رسیدیم بلکه عملکرد آن را هم عملاً مشاهده نمودیم، که فعالین کارگر سوسیالیست با اتکاء به یک استراتژی سوسیالیستی که قطعاً کاری دراز مدت خواهد بود، خواهند توانست در جهت کار سیاسی و آگاه گری در بین کارگرانی که از تفرقه در صفوف خود رنج می برند و دائماً در زندگی و مبارزه روزمره اشان، در جستجوی راه و روزنه ای برای متحد شدن هستند متمر ثمر واقع شوند. با کاهش دادن و از میان برداشتن رقابت و سیاستهای ارتجاعی سرمایه در صفوف خود و آگاه شدن به منافع طبقاتی در امر متحد و متشکل شدن به بهترین شکل ممکن تلاش نمایند. از لحاظ سیاسی این فعالین سوسیالیست سعی نموده با ارتباط گیری با کارگران پیشرو به یک انسجام نظری و خودآگاهی درونی دست یافته، با شفافیت دادن به مواضع و سیاستهای کارگری در قبال مسائل مبارزاتی در عرصه های مختلف و متشکل نمودن کارگران، نه تنها در سطح علنی بلکه بصورت محافل و کمیته های مخفی و مرتبط نمودن این محافل بهم بشکل یک شبکه گسترده ای که بیشترین کار و فعالیتش را بدور از چشم دشمن انجام دهد صورت گیرد، و سر انجام، با باز شدن فضای سیاسی، طبقه کارگر به عنوان طبقه ای که حدوداً در محافل و شبکه های مخفی اش متشکل شده به میدان خواهد آمد، و به این ترتیب آمادگیش را برای متشکل شدن در سطح سراسری بسرعت اعلام خواهد نمود. اما تاکید بر این نکته لازم و ضروری است که کارگران سوسیالیست و مبارز در تمام دوران مبارزاتی نباید مبارزه با تمام دشمنهای رنگارنگ طبقه کارگر را از چشم دور بدارند، نقش جناح راست جنبش کارگری (که طیف وسیعی از

اخراج های دهه 60 و 61 برایم صحبت میکردند. و اینکه چه کارگران مبارزی در این کارخانه بودند که مدیریت از ترس نمیتوانست سر از اطاق اش بیرون بیاورد. همه امور کارخانه دست کارگران بود... اما یکی از دردناکترین مسائل در این کارخانه، قسمت پرس کاری آن بود، اکثریت قریب به اتفاق کارگرانی که در قسمت پرس کار کرده بودند یا کار میکردند به علت عدم وجود ایمنی محل کار، حوادث ناگوار زیادی در رابطه با آنها رخ داده بود. بعضی از کارگران قسمت پرس دستشان یا بازویشان یا انگشتهای خود را، زیر پرس از دست داده بودند. و در سالن غذا خوری تعدادی از این کارگران متاسفانه با نقص عضو مشاهده می شدند که نمی توانستند حتی سینی غذایشان را حمل کنند. بخاطر اینکه پرسها هیدرولیکی بود و بطور اتوماتیک یک مرتبه فرود میآمد و این فجایع به وقوع میپیوست. مدیریت در نصب سوپچ های الکترونیکی برای کنترل این پرسها صرفه جویی میکرد و برگشت این نوع هزینه به سرمایه به قیمت این تمام میشد که کارگران نقص عضو شوند و مزدوران سرمایه اینگونه با زندگی کارگران بازی میکردند. در این کارخانه رابطه خوبی با تعدادی از کارگران مبارز و پیشرو برقرار کرده بودم. حدود یک سال و نیم در این کارخانه کار کردم. دوبار مشکلات امنیتی هم از طرف جاسوسان کارخانه و مشکلات امنیتی خارج از کارخانه مجبورم کرد که محل کار را مجدداً ترک کنم.

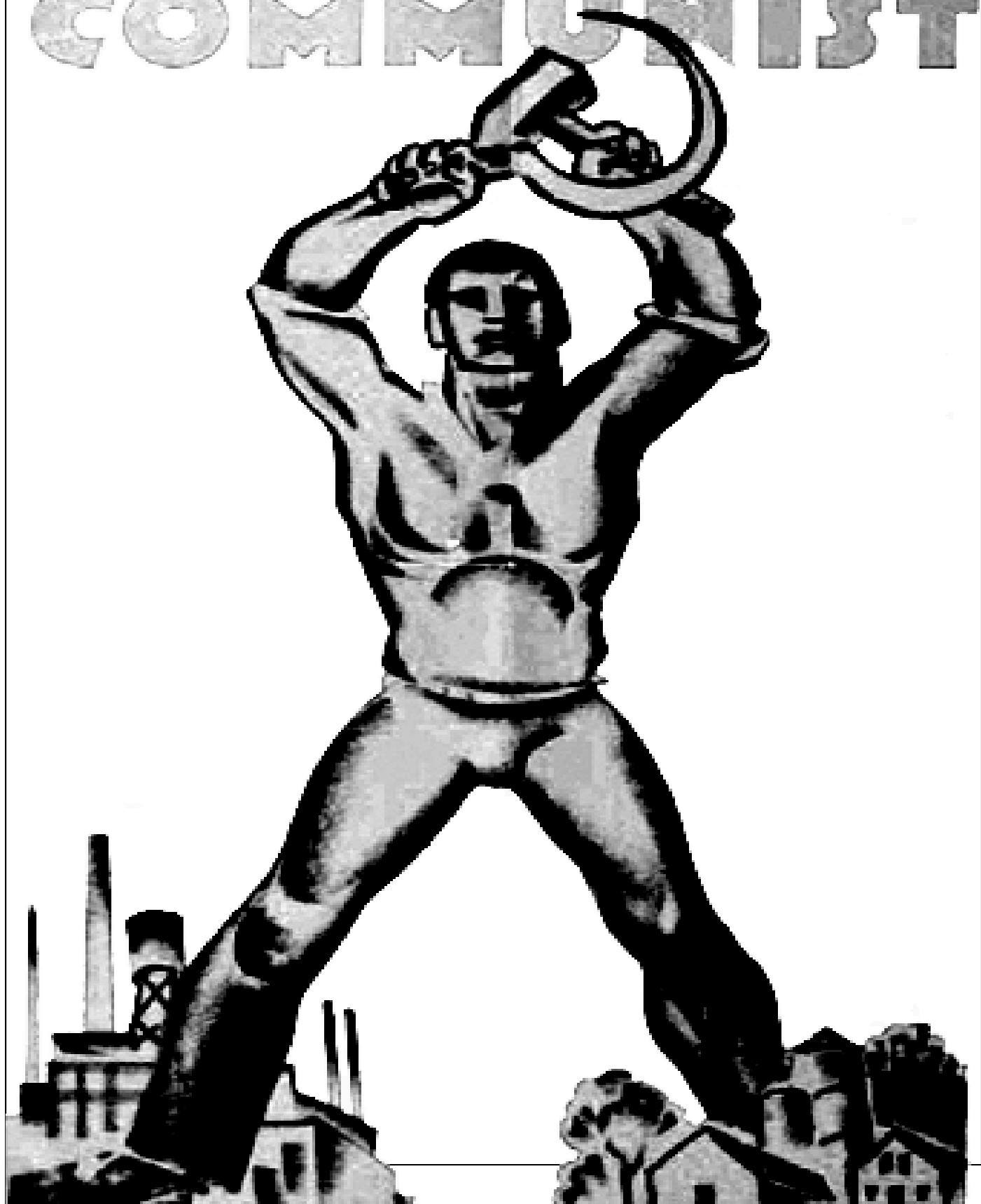
**س. در خاتمه به عنوان جمع بندی اگر صحبتی دیگر دارید بفرمایید:**

در خاتمه می خواهم به دو مطلب اشاره نمایم. اول اینکه: گرچه بزرگترین آموزگار هر کمونیست و کارگر سوسیالیست، تجارب گرانبهای بلشویکی است. اما تجارب ارزنده نسلهای قبل ما که قطعاً از سنتهای کمونیستی و بلشویکی متأثر بوده اند، توانسته در زندگی مبارزاتی ما موثر واقع شده و راهکار های ارزشمندی را به ما بیاموزد. این تجارب کارگری جزء بهترین روزها و لحظات زندگی من است، مملو از خاطرات شیرین و پر بار و در کنارش مخاطرات بسیار. اما زمانیکه در سالهای سیاه 60-61 با از دست دادن بهترین رفقای کمونیست ام، در حالیکه تمام وجودم را کینه طبقاتی نسبت به این نظام جنایتکار فرا گرفته بود، به عنوان یک کارگر کمونیست با اتکاء و باور به نیروی طبقاتیم با تحمل سخت ترین شرایط، تحمل گرسنگی، درد و فغان از دست دادن عزیزانم از همه مهمتر شرایط بد امنیتی، تلاش کردم مقاومت کنم و راه باز کنم و رفقای کارگر و هم طبقه ای هایم را با خود متحد کنم، قوی شویم و با متکی شدن به نیروی طبقاتیمان، مبارزه ی پیگیر و رو بجلو را ادامه بدهیم. من پیام برای تمام رفقای کارگرم بخصوص رفقای کارگر و جوان سوسیالیستم این است که در سخت ترین شرایط و با فضای استبداد حاکم بر جامعه، هر چند در هر دوره این فضا به اشکال مختلف بر کمونیستها حاکم بوده است. کارگران کمونیست اگر به نیروی خود باور داشته باشند و فقط و فقط به نیروی طبقاتی خود اتکاء نمایند، می توانند اوضاع را به نفع خود تغییر دهند و در سازماندهی کارگران بیشترین نقش را داشته باشند. شرایطی که امروز برای جنبش کارگری مهیا است، گرچه مطلوب نیست اما به یمن مبارزه امان ناپذیر طبقه کارگر دستاوردهایی داشته است، و با سالهای 60 و 61 قابل مقایسه نیست، مبارزه در آن زمان و



جریانات مختلف بخصوص توده ایها و اکثریتها را در بر می کارگری در داخل، بخصوص فعالین جوان کارگری ما با حساسیت گیرد) در همسویی با سیاستهای جمهوری اسلامی و سرمایه داری، و ضرورت هر چه بیشتر به امر سازماندهی و متشکل نمودن همیشه یک خطر جدی برای مبارزات و فعالیتهای طبقه کارگر کارگران، بتوانند بیشترین نقش را در این برهه حساس زمانی ایفاء بوده است. به این امید که امروز، فعالین سوسیالیست جنبش نمایند. با آروزی پیروزی برای طبقه امان.

# COMMUNIST



پرولتاریا گذاشت به شورش تحریک اش کنند، چون به فکر انجام یک انقلاب بود!



نشریه کارگر سوسیالیست

کانون سوسیالیست‌های کارگری